

اناباسیس

لشکرکشی کوروش کهنتر

تألیف گزینوفون

ترجمه غلام علی وحید مازندرانی

انتشارات دنیای کتاب، تهران

نشر الکترونیک: وبگاه ایران تاریخ

www.irantarikh.com

به کوشش امیرحسین خنحی

فهرست مطالب

(شماره صفحه بر اساس متن پی دی اف)

۵	پیش‌گفتار
۶	مقدمه مترجم انگلیسی
۹	زندگانی کوروش کوچک
۱۷	لشکرکشی کوروش
۱۷	بخش ۱
۱۹	بخش ۲
۲۴	بخش ۳
۲۶	بخش ۴
۳۰	بخش ۵
۳۴	بخش ۶
۳۷	بخش ۷
۴۰	بخش ۸
۴۴	بخش ۹
۴۶	بخش ۱۰
۴۹	بخش ۱۱
۵۱	بخش ۱۲
۵۴	بخش ۱۳
۵۸	بخش ۱۴
۶۲	بخش ۱۵
۶۶	بخش ۱۶
۷۱	بخش ۱۷
۷۷	بخش ۱۸
۷۹	بخش ۱۹
۸۵	بخش ۲۰
۸۷	عبور کردن از رودخانه کنتریت «۱»
۸۹	تری‌باز ساتراپ
۹۱	زمستان در ارمنستان
۹۵	تاوچی‌ها «۱»
۹۸	دریا! دریا!
۱۰۰	ماکرون‌ها «۱» و کلخیدها «۲»

فهرست مطالب

(شماره صفحه بر اساس متن چاپی)

۵	پیش‌گفتار
۹	مقدمه مترجم انگلیسی
۱۶	شرح حال کوروش کوچک (نوشته پرفسور وایسباخ آلمانی)
۱۸	لشکرکشی کوروش (گردآوری قوا)
۳۳	حرکت از ساردیس
۵۶	عبور از صحرای عربستان
۶۹	نبرد کوناکسا
۷۶	خصایل کوروش
۸۷	سرگردانی ده هزار یونانی
۱۰۴	مذاکرات بین پارسیان و یونانی‌ها
۱۱۱	بازگشت ده هزار نفر
۱۳۹	عبور از سامان کردستان (کردوچیا)
۱۷۱	عبور از رودخانه کنتریت
۱۷۶	تری‌باز ساتراپ
۱۸۰	زمستانی در ارمنستان
۱۸۸	تاوچی‌ها
۱۹۴	دریا! دریا! (تالاتا! تالاتا!)
۱۹۸	ماکرون‌ها و کلخیدها

پیش‌گفتار

گزنفون به سال ۴۳۵ قبل از میلاد در شهر آتن بدنیا آمد و در همانجا پرورش یافت. در عهد جوانی صباحت منظر را با قلبی مهربان و مغزی توانا توأم داشت. از شاگردان ممتاز سقراط حکیم بود. می‌گویند روزی سقراط او را در حین عبور دیده و از دیدارش بقدری مشعوف شده بود که بی‌درنگ از او دعوت نمود که به جرگه دوستانش درآید. سقراط در میان سالخوردگان و جوانان پیروان فراوان داشت و با آنها درباره امور گوناگون زندگی بحث میکرد تا عشق به نیکی و فضیلت را چنانکه خود می‌پنداشته در ذهن ایشان رسوخ دهد. تعالیم سقراطی در فکر و جان مشتاق گزنفون تأثیر عمیق کرد و از او وجودی خردمند و پرهیزگار ساخت.

گزنفون بشرحی که در این کتاب خواهیم دید در سال ۴۰۴ پیش از میلاد در لشکرکشی کوروش کوچک به ایران آمد و چون خود کوروش در این سفر به سرنوشت شومی دچار شده بود، گزنفون رهبری «بازگشت ده هزار نفر» چریک یونانی را که همراه شاهزاده جوان آمده بودند برعهده گرفت. در مراجعت به وطن او در سال ۳۹۹ قبل از میلاد به اتهام همکاری با دشمنان آتن از این شهر طرد شد و بطوری که خودش نوشته است این

۶

برکناری از شهر و دیار او را مایه توفیق اجباری گشت و از آن پس با زن و دو پسر خود در خانه‌ای روستائی که در محلی دلپذیر در حوالی اولمپیا در سرزمین اسپارت ساخته بود زندگانی بهشت‌آسا داشت و تا نود سالگی در آنجا به تکمیل تألیفات خویش از جمله تحریر آثاری گرانبها راجع به وقایعی که خود شاهد و ناظر بوده و سهم کلانی در آنها داشته است پرداخت.

ترجمه عنوان اصلی این کتاب از محلی بلند به مقصدی در دشت رفتن است که اصطلاحی شده است درباره لشکرکشی کوروش کوچک از قلب آسیای صغیر (ساردیس نزدیک از میر فعلی در ترکیه) تا جلگه دجله و فرات.

در قرن نوزدهم یکی از مترجمان بنام انگلیسی عنوان «بازگشت ده هزار نفر» را بر این کتاب نهاده و چنین استناد کرده بود که چون مرحله بعدی این ماجرا از پیش درآمد آن مهم‌تر شده است عنوان جدید بر نام سابق رجحان دارد.

مقدمه و متن ترجمه حاضر تا صفحه ۱۶۹ از نسخه‌ای انگلیسی که بوسیله بنگاه لوب «۱» ناشر معروف آثار کلاسیک به سال ۱۹۲۱ در انگلستان انتشار یافت، فراهم شده است.

دنباله داستان بازگشت ده هزار یونانی از صفحه ۱۷۱ تا ۲۰۲ ترجمه از یک شرح تحقیقی است نوشته پرفسور سی. ویت «۲» آلمانی که به زبان انگلیسی هم ترجمه و منتشر کرده‌اند. در هر حال بنا بر اظهار نظر تمام نویسندگان این کتاب گزنفون از لحاظ اروپائیان گرامی‌ترین اثر اوست.

ع. وحید مازندرانی

مقدمه مترجم انگلیسی

«بازگشت ده هزار نفر» نوشته گزنفون اثری است درباره لشکرکشی کوروش کوچک بر ضد برادر خود اردشیر دوم به امید دستیابی بر تخت و تاج شاهنشاهی ایران. چون کوروش در میدان نبرد کشته شده بود این کتاب در واقع شرح عقب‌نشینی ده هزار نفر چریک یونانی است که جزو سپاهیان او بودند. این عده از حوالی شوش از راه کردستان و آذربایجان غربی ابتدا به کرانه دریای سیاه (طرابوزان) و سرانجام به مبداء عزیمت خویش در حدود غربی آسیای صغیر بازگشتند.

کوروش لشکرکشی نافرجام خود را در سال ۴۰۱ ق.م آغاز کرد.

او قبل از آن هم در تاریخ یونان نام و نشان برجسته‌ای داشت. در مرحله نهائی مبارزه احراز تفوق و برتری که از سال ۴۳۱ تا ۴۰۴ پیش از میلاد بین اسپارت و آتن جریان داشته و آن به جنگ پلوپونس معروف شده است اسپارتهای با تیسافرن ساتراپ ایرانی لیدی (لودیه) و یونیه که فرماندهی سپاه شاهی را در حدود غربی آسیای صغیر نیز برعهده داشت عهدنامه اتحاد امضاء کرده بودند. تیسافرن امیدوار بود با یاری اسپارتهای شهرهای یونانی واقع در کرانه آسیای صغیر را تسخیر کند. این شهرها سابقا متعلق به ایران بود که در این موقع آتنی‌ها در تصرف داشتند. از طرف دیگر هم قرار شده بود اسپارتهای به منظور اداره کردن بحریه خود کمک مالی از ایران دریافت دارند. اما تیسافرن که وجودی ذاتا دورو بود بوسیله الکبیادس «۱» آتنی ترغیب شده بود که صلاح ایران نبوده

Alcibiades-(۱)

۱۰

است که هیچ یک از دو رقیب یونانی فاتح شود بلکه بهتر این بود که آن دو با جنگ و جدال دائمی تضعیف شوند. از اینرو تیسافرن نخست از مقدار کمک مالی به اسپارت کاست و سپس آنرا بکلی قطع کرد.

چون اسپارتهای به این مناسبت به داریوش (دوم) شاهنشاه ایران مراجعه و از عهدشکنی تیسافرن شکایت کردند شه‌نشاه پسر کوچک خود کوروش را ساتراپ، لودی، فریگیه، کاپادوکیه و فرمانده سپاه حدود غربی آسیای صغیر منصوب کرد که بدین ترتیب کوروش جانشین تیسافرن و این سردار از اختیارات نظامی خود محروم و قلمرو حکومتش به ناحیه یونیه که جزو ساتراپ‌نشین سابق او بود محدود شد.

کوروش در سال ۴۰۷ ق.م وقتی که فقط هیجده ساله بود به مقام شامخ جدید رسید. داریوش به او اختیار داده بود از اسپارتهای که در آن دوره وضع متزلزلی داشتند کاملا حمایت کند. کوروش در این مأموریت مهم شایستگی و کاردانی بسیار نمود. کمکی که او به اسپارتهای رسانید خیلی مفید و مؤثر واقع گردید و شاید هم در نتیجه یاری او بود که سرانجام اسپارتهای بر آتن غلبه کردند.

اندکی قبل از خاتمه جنگ پلوپونس یعنی در سال ۴۰۵ پیش از میلاد کوروش از مقرر حکومت خود در آسیای صغیر فراخوانده شد تا بر بستر مرگ پدر خود (داریوش دوم) حاضر باشد. در هر حال ارتباط او با سرنوشت جنگ پلوپونس فرصت مطلوبی برای شاهزاده جوان فراهم و او را ضمنا متوجه

مهارت نظامی و سبک بهتر فرماندهی یونانی‌ها نسبت به طرز کار پارسیان ساخت. پس او درصدد برآمد با عده‌ای از سر- کرده‌های لشکر پلوپونس رابطه دوستی برقرار کند. از طرف دیگر

۱۱

خاتمه یافتن آن جنگ در سال ۴۰۴ ق. م آن هم بعد از ربع قرن که دوام یافته بود گروه انبوهی از چریکها را که دیگر شغل و کاری نداشتند و مترصد تأمین معاش خود بودند سرگردان ساخته بود و همین مقدمات نشان میدهد که چگونه کوروش درصدد افتاد از وجود یونانی‌ها برای تحقق سودای خود یعنی برانداختن اردشیر از تخت پادشاهی که بزودی هم به آن کار پرداخت استفاده کند. تنها موجبی که گزنفون راجع به این اقدام شاهزاده جوان در کتاب لشکرکشی کوروش ذکر کرده است حس تحقیر و نفرت ناشی از فرمانی بوده که اردشیر بعد از وفات داریوش در حین مراسم تاج‌گذاری خود (در کاخ پاسارگاد) برای دستگیری او صادر کرده بود (۴۰۵ ق. م) و آن بواسطه اتهام تزویر آمیزی بود که تیسافرن بر علیه کوروش تمهید و وانمود کرده بود که او قصد برانداختن برادر خود را داشته است. از طرف دیگر هم اطلاع داریم که کوروش امید و انتظار داشت که از جانب پدر خود ولیعهد و جانشین تعیین شده باشد چون هم فرزند محبوب ملکه بود و هم بنابر دلیل قوی‌تر که وی در حین پادشاهی داریوش تولد یافته بود به همان موجب و دلیلی که هشتاد سال قبل از آن خشیارشا شاهنشاه ایران شده بود و برادر ارشدش (اردوان) که پیش از پادشاه شدن پدر متولد شده بود از سلطنت محروم گردید.

گزنفون خود شاهد ماجرائی بوده که در این کتاب شرح داده است. او به عنوان فرماندهی یا سرباز در لشکرکشی کوروش شرکت ننموده بود بلکه بنابر ترغیب دوست خود پروکزنوس «۱» که یکی از سرکردگان یونانی در لشکر کوروش بوده در این ماجرا شرکت یافته بود.

Proxenus-(۱)

۱۲

از قرار معلوم گزنفون در آن موقع هنوز بیش از سی سال نداشت ولی با وجود سن و سال جوانی و با آنکه یکی از افراد عادی آتنی بود که در جنگ پلوپونس شرکت داشته تقدیرش آن شد که نقش عمده و اساسی در داستان لشکرکشی کوروش ایفا کند. او این ماجرا را با نهایت سادگی و بی‌پیرایه در کتاب حاضر شرح میدهد.

تاریخ تحریر این کتاب مورد اتفاق نظر نویسندگان نیست بدون تردید مطالب آن مبتنی بر یادداشت‌هایی است که گزنفون ضمن بازگشت ده‌هزار نفر تهیه کرده بود و تألیف نهائی آن مربوط به زمانی است که خاطرات آن هنوز در ذهن نویسنده و هموطنانش تازه بوده است.

این نکته از متن خود کتاب نیز آشکار میشود و چنین مینماید که این نوشته او از جمله نخستین آثار نویسنده است. از طرف دیگر استنباط میشود که بخش‌هایی از این کتاب در حوالی سالهای ۳۷۰ قبل از میلاد نوشته شده است زیرا که گزنفون در کتاب دیگر خود «هلنیکا» که در سال ۳۸۰ پیش از میلاد انتشار یافته به داستان لشکرکشی کوروش اشاره نموده و خواننده را برای اطلاعات بیشتر به کتاب تمیستوگونس «۱» نویسنده اهل سیراکوز ارجاع میدهد. بنابراین معلوم میشود که کتاب «باز- گشت ده هزار نفر» هنوز نوشته نشده بود. روی هم‌رفته به نظر میرسد که وی بخش اول این داستان را پس از

بازگشت از آسیا به سرزمین یونان در حدود سال ۳۹۴ ق. م نوشته است. در هر صورت این نوشته او تا سال ۳۷۰ قبل از میلاد انتشار نیافته بود و شاید نویسنده میخواست است تحریر کتابی را که در باب وقایعی بوده است که خود او عامل عمده آن

Themistogenes-(۱)

۱۳

بشمار میرفته تا سنوات آخر عمر خویش به تعویق انداخته باشد. رفتن ده هزار نفر یونانی از سارد تا دروازه بابل و سپس بازگشت ایشان به کرانه بحراسود از لحاظ تاریخی واجد اهمیت فراوان است.

شکست دادن سپاه پارس باوجود همه ابهت و شهرت آن و علی رغم همه قسم مشکلات و موانعی که در سر راه ده هزار نفر قرار داده بودند و مراجعت قرین سلامت آن عده به یونان در نظر عام نشانه وارفتگی دستگاه لشگری بلند آوازه پارس وانمود شده بود.

سیاستمداران یونانی و فرماندهان نظامی آن کشور از این وضع و حال زود تجربه‌ها آموختند و بقول فرانسیس بیکن «۱» این سردار و فیلسوف جوان (گزنفون) بعد از اینکه دیگر سرکردگان یونانی با دستاویز مذاکره به منظور آشتی و سازش دچار فاجعه کشتار شدند، ده هزار نفر را پیاده از قلب سرزمین شاهی در بابل تا موطن ایشان باز-گردانید و با این کار برجسته خود هم تحسین و اعجاب اهل جهان را برانگیخت و هم یونانی‌ها را انگیزه تجاوزات بعدی به قلمرو پادشاهی ایران شد چون از آن تاریخ بوده است که جیسن «۲» تراکی و آژزیلاس «۳» اسپارتی و سرانجام هم اسکندر مقدونی بر شالوده عمل این سردار جوان به قلمرو شاهنشاهی ایران لشکر کشیدند.

در حالی که «بازگشت ده هزار نفر» ضعف نیروی نظامی پارسیان را در نظر یونانی‌ها آشکار نموده بود به صورت نمایی هم مهارت نظامی یونانی‌ها را واضح و همچنین معلوم ساخت که این قوم در زمینه استقلال

(۱)-F. Bacon. فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی (۱۵۶۱-۱۶۲۶ م)

(۲)-Jason سردار اهل تراکیه قسمت اروپائی فعلی ترکیه

(۳)-Agesilas

۱۴

عمل و حق پرستی تا چه اندازه شجاعت و بردباری و با یکدیگر پیوستگی و اعتماد داشتند که توانستند در قبال خطرات و سختی‌ها خویشان را سرباز واقعی نشان دهند و ثابت کنند که افراد آزاده یونانی به میل خود قید فرمان دستگاهی بیگانه را برگردن نهاده و در عین حال پافشاری داشتند که در موارد عمده و اساسی قول آنها مسموع و مورد توجه واقع شود.

در حقیقت ایشان دموکراسی متحرک و یا اعضای دستگاه مشترک المنافی در سیر و حرکت بودند، با نیروی فکر اقدام می‌کردند، به جنگ می‌پرداختند، رأی میدادند و نمونه ممتاز قوم آتنی در قلب آسیا بشمار آمدند پس راجع به قدرت و نیروی روحی مردمی که چریک‌های ایشان تا این درجه برازندگی نموده بودند چه دلیل و شاهد دیگری ضروری است؟

کتاب لشگرکشی کوروش قدر و اهمیت بسیار دارد بخصوص از لحاظ هنر و مهارت نظامی یونانی‌ها اثر ممتازی بشمار میرود. گزنفون قبل از بازگشت ده هزار نفر و یا در گیرودار این کار خطیر در فن سوق- الجیشی و رزم‌آرائی و در هر اقدامی که مستلزم دانائی و فکر برنا بوده فردی عالیقدر بشمار آمده است. وی در اجرای افکار خویش و در کار پیکار در مقابل هرگونه پیش‌آمدهای بزرگ، آمادگی ابراز داشته با روش‌های تازه کار میکرده و به قواعد و اصول کهنه توجه چندانی نمی‌نموده است. تأثیر سبک نظامی او در زمینه لشگرکشی یونانیان در آینده نیز کاملاً مشهود است. یکی از متبعین اخیر فن جنگ می‌نویسد: «سربازی که وجودش قبل از سرداری اسکندر در نظر ما اهمیت فراوان داشته بدون تردید گزنفون است، او نخستین کسی است که به اهل جهان هنر

۱۵

و مهارت عقب‌نشینی قرین سلامت را آموخته و نشان داده است که با چه تدابیری میتوان سپاهی را هنگام عقب‌نشینی رهبری کرد.» از کتاب «بازگشت ده هزار نفر» درس‌هایی به مراتب گرانبهارتر از بسیاری کتب دیگر نصیب ما شده است. پس از گذشت بیست و سه قرن هنوز کتابی که به اندازه لشگرکشی کوروش «قدر و مقام شامخ داشته باشد وجود ندارد.»

در هر حال سادگی سبک و لطف کلام و لحن شورانگیز این اثر گزنفون کتابش را از نظر داستان‌پردازی نیز بسیار ممتاز ساخته است.

تن «۱» در باب این کتاب حتی نوشته است: «اصالت شیوه تقریر بر عظمت خود داستان رجحان دارد.» بدون تردید قسمت عمده بلندنامی گزنفون در فن نویسندگی ناشی از همین اثر نفیس اوست.

(۱)-Taine نویسنده نامی فرانسه در قرن نوزدهم

۱۶

زندگانی کوروش کوچک

از مقاله پرفسور فرنس و ایسباخ «۱» مندرج در انسیکلوپدی آلمان چاپ

پالیس «۲» جلد دوازدهم بخش ضمیمه

کوروش پسر کوچک داریوش دوم از زن محبوبه‌اش پریساتیس (پریزاد) زاده شده است. تاریخ تولدش معلوم نیست. کتزیاس «۳» می‌نویسد از خود ملکه پریساتیس شنیده که این فرزند را برعکس وضع برادرش آرساک (شاه اردشیر بعدی ملقب به خوش‌حافظه) در حین پادشاهی داریوش به دنیا آورده بود.

چون داریوش دوم پیش از خاتمه سال ۴۲۴ یا حداکثر آغاز سال ۴۲۳ ق. م هنوز به پادشاهی نرسیده بود زودترین تاریخ احتمالی تولد کوروش همین سال ۴۲۳ قبل از میلاد است. اردشیر دوم ۴۶ سال (از ۴۲۴ تا ۳۸۵ ق. م) سلطنت داشته و گفته‌اند تا ۸۶ و حتی ۹۴ سالگی عمر کرده است. در هر حال یکی از دو تاریخ مزبور را می‌توان مورد اعتماد قرار داد.

پلوتارک مدت پادشاهی اردشیر را ۱۶ سال زیادتر یعنی بجای ۴۶ سال ۶۲ نوشته است که با

احتساب ۹۴ سالگی او تاریخ صحیح تولدش مقارن ۴۳۶ ق. م بدست می‌آید که در این صورت تقریباً ۱۳ سال از برادر کوچک

F. Weissbach-(۱)

Paulys-(۲)

Ctezias-(۳)

۱۷

خود کوروش مسن‌تر بوده است ولی بنا بر اشاره مندرج در کتاب لشگر- کشی کوروش «۱» دو برادر با هم پرورش یافته بودند. نکته ذیل نیز درخور توجه است:

کوروش در زمان حیات پدر خود به عنوان ساتراپ لیدی و فریگیه بزرگ و کاپادوکیه، با مقام فرماندهی تمام لشگریان شاهی که در خطه کستولوس «۲» مستقر بودند به آسیای صغیر اعزام گردید. راجع به تاریخ شروع این مأموریت او مورخان اتفاق نظر ندارند، دو سنه مورد احتمال است ۴۰۸ و ۴۰۷ قبل از میلاد. ولی باوجود صحت و اشتها این قول که در مشرق زمین افراد رشد عاجل و سریع دارند باز جای شگفتی است که جوانی ۱۵ یا ۱۶ ساله را به چنان مقام شامخی که لازمه اش رشد کامل فکری بوده است گمارده باشند. اما وضع سیاسی آن موقع به قرار ذیل بوده است:

از سال ۴۱۸ ق. م آتن و اسپارت بار دیگر به جنگ و نزار علنی پرداخته بودند. ایران ابتدا ضرورتی برای دخالت در این جنگ و جدال ندید چون تضعیف طرفین که هنگام اتحاد با هم، دشمن مهیبی برای اهل پارس شده بودند و حال در سرکوبی یکدیگر تلاش فراوان می‌نمودند به سود او بوده است. ولی آن وضع و حال در اثر طرفداری حکومت آتن از پیسوتنس «۳» ساتراپ ساردیس و بعد از وفات او نیز در زمان حکومت پسرش آمرگس «۴» تغییر یافت. لاکدمونها (اسپارته‌ها) که تیسافرن جانشین پیسوتنس جیره نفرات ایشان را می‌پرداخت برخلاف رفتار حکومت

The Expedition of Cyrus-(۱)

Castolus-(۲)

Pisutheness-(۳)

Amorges-(۴)

۱۸

آتن آمرگس را در سال ۴۱۲ ق. م اسیر و به ایرانیان تسلیم کردند. از این روتیسافرن بار دیگر با لاکدمونها (لاسدمونها) عهد بست و پرداخت جیره افراد نظامی آنها را تعهد نمود و لاکدمونها نیز متقابلاً برعهده شناختند که او درباره شهرهای یونانی آسیای صغیر آزادی عمل داشته باشد. اما در این حین الکبیادس «۱» که نزد تیسافرن بود او را از تقویت بی‌اندازه اسپارت برحذر داشت.

در نتیجه تیسافرن در پرداخت کمک مالی که تعهد کرده بود مسامحه نمود، سرانجام کاسه صبر لاکدمونها لبریز شد و هیأتی را به دربار پادشاه بزرگ (اردشیر دوم) گسیل داشتند تا مستقیماً با شاه قراری بگذارند.

فرنه باز ساتراپ دسکولیوم «۲» درصدد برآمد که مجدداً به لاکدمونها مدد برساند. بعد از نبرد دریائی رتیوم «۳» (۴۱۱ ق. م) و کوسیوم «۴» (۴۱۰ ق. م) که به شکست آنها منجر شد او باز سعی

فراوان نمود لاکدمونهای فراری را که دچار تعاقب دشمن بودند یاری کند. اگرچه او در محاصره کالسدون «۵» در مقابل آتنی‌ها نیک اظهار وجود کرده بود باز ناچار گردید با ایشان قراردادی امضاء و علاوه بر سایر شروط عهد کند که هیأتی آتنی را به دربار ایران برساند. این هیأت در سال ۴۰۹ یا ۴۰۸ ق. م به اتفاق فرنه‌باز حرکت و فصل زمستان را در گوردیوم «۶» سر کردند ولی عاقبت به مقصد خود نرسیدند زیرا هیأت اسپارتی را که سال پیش به دربار ایران رفته بودند بین راه ملاقات کردند و کسب اطلاع کردند که آنها مراد خود را حاصل نمودند

Alcibiades-(۱)

Dascylum-(۲)

Rethum-(۳)

Cysicum-(۴)

Chalcedon-(۵)

Gordium(گرد- در فریگیه)

۱۹

و کوروش ساتراپ جدید تعیین و از طرف پادشاه بزرگ مأمور شد که لاکدمونها را مورد حمایت قرار دهد. ایشان با خود کوروش نیز ملاقات کرده بودند و بزودی معلوم شد که اظهارات لاکدمونها حقیقت داشته است زیرا که کوروش به فرنه باز دستور داد یا هیأت آتنی را به او تسلیم کند یا دست کم مانع بازگشت آنها به وطن خود شود تا آتنی‌ها آگاه نشوند که آسیای صغیر آبستن چه حوادثی بوده است.

فرنه باز هیأت آتنی را مدتی دراز یعنی سه سال معطل کرد تا سرانجام به او دستور رسید که آنها را روانه کشورشان کند. کوروش بزودی وارد ساردیس مقرر حکومت خویش شد. لوساندر «۱» اسپارتی دریادار (نه آرخوس) «۲» آن نواحی امپراتوری که در حوالی افسوس واقع بوده است به حضورش آمد و از تیسافرن که در این موقع قلمرو حکومتش به سرزمین کاریه و شهرهای ساحلی محدود شده بود شکایت و از کوروش استمداد مالی نمود. کوروش مقدار کمی را که پدرش مقرر داشته بود افزایش داد و این اقدام به قدری در بهبود وضع لوساندر تأثیر نمود که وی توانست مزد نفرات خود را نیز افزایش دهد، در نتیجه بسیاری از ناوبانهای آتنی، واحدهای حکومت خود را ترک کردند و به دسته او پیوستند. آتنی‌ها به قصد اعتراض رسمی هیأتی نزد کوروش فرستادند ولی این اقدام نتیجه‌ای نداشت چون کوروش با آنکه تیسافرن او را از حمایت و تقویت لاکدمونها

Lysander-(۱)

(۲) - نه آرخوس مأموری مهم برای مدتی معین و فرمانده نیروی دریائی و داور کل حوزه بحری خود و دارای اختیار اعلام جنگ بوده و نظم و امنیت دریا را در حوزه مأموریت خویش برعهده داشته از راهزنی جلوگیری و متهاجمین را تعقیب و مرافعات دریائی را حل و فصل میکرده است. مترجم.

۲۰

برحذر داشته بود باز از دیدن این عده امتناع ورزید. در آن حین و حال که دوره مأموریت بحری لوساندر به پایان رسیده بود وی دشواری‌های بسیار برای جانشین خود کالیکراتید «۱» باقی گذاشت که از جمله پس فرستادن وجوه امدادی ایران بوده که به مصرف نرسیده بود. از این رو دریادار جدید ناچار شد شخصا روانه ساردیس شود. اما کوروش با معاذیری او را از کار برکنار کرد.

بدین ترتیب او با دلخوری بسیار به افسوس رفت. گفته‌اند که کوروش بعداً جیره افراد را با هدایائی نزد او فرستاد ولی او جیره را دریافت و هدایا را مسترد کرد. آن‌گاه کوروش از حکومت اسپارت خواستار شد که لوساندر را مجدداً مقام فرماندهی دهد و چون این پیشنهاد برخلاف قواعد دربار بود لوساندر، معاون امیر البحر آراگوس تعیین گردید اما آراگوس فقط ظاهراً عنوان فرماندهی کل را داشته چون تمام اختیارات در دست خود لوساندر بوده است.

هنوز چندی از این جریان نگذشته بود که کوروش بواسطه وصول خبر احتضار پدرش به دربار ایران رفت. بنا بر شرحی که در کتاب هلنیکا «۲» مندرج است آن احضار بهانه‌ای بیش نبوده است و دلیل واقعی آن عملیات خودسرانه‌ای بود که داریوش حمل بر بی‌اعتنائی و توهین نموده بود. قبل از آنکه کوروش سفر خود را آغاز کند لوساندر دوست او بار دیگر به خدمت آمد و مبلغ هنگفتی دریافت کرد.

پلوتارک می‌نویسد کوروش لوساندر را معاون خود قرار داده و

Callicratides-(۱)

Helenika- نوشته گزنفون (۲)

۲۱

عایدات بلاد را در اختیار او گذاشت و وعده‌های کلان داد آن‌گاه عازم دربار پدر شد و تیسافر را که تا این زمان از دوستان خود می‌پنداشت و همچنین سیصد نفر پیاده نظام سنگین اسلحه یونانی را به منزله گارد همراه برد. چندی بعد در سال ۴۰۴ ق. م داریوش درگذشت. شاهزاده بلندپرواز آرزوی احراز تخت پادشاهی را در سر داشت، و مادرش پریزاد نیز کوروش را که فرزند محبوبش بود در این قصد و خیال تشویق میکرد.

اما مراد کوروش حاصل نشد زیرا برادرش آرساک که مسن‌تر بود جانشین پدر و به اردشیر شاه ملقب گشت. از قرار معلوم الکییادس به راز قلبی کوروش در احراز مقام پادشاهی ایران پی برده بود و درصدد افتاد از طریق ساتراپ نشین فرنه‌باز به دربار برود و نقشه محرمانه کوروش را به عرض شاه برساند. اما فرنه‌باز که خود بر آن سر بود که این خبر سری را بپادشاه برساند و کسب تقرب و افتخار کند الکییادس را که نزد او پناهنده میزیست به قتل رسانید، هرچند که این موضوع علت واقعی قتل نبوده است. باری فرنه‌باز قصد توطئه کوروش را بشاه اطلاع داد. تردیدی نیست که تیسافر هم پادشاه را نسبت به برادرش بدگمان کرده بود. گزنفون و حتی کنزیاس این نسبت را بهتانی محسوب داشته‌اند.

اما پلوتارک می‌نویسد که کوروش در حین اجرای مراسم تاج‌گذاری برادر خود در معبد پاسارگاد، قصد نابودی او را داشته و آن توطئه به وسیله تیسافر کشف و کوروش دستگیر شد. بنا بر قول ژوستین او را به زنجیر طلا کشیدند و هنگامی که برای اعدامش می‌بردند مادر نومید بازوان در گردن فرزند دل‌بند انداخت و به شیون و زاری پرداخت و با زحمت بسیار توانست فرمان عفو را بگیرد و حتی مقرر شد کوروش به ساتراپ نشین خود بازگردد.

۲۲

کوروش در حالی که به ظاهر آرام می‌نمود ولی در باطن تکانی شدید خورده بود به آسیای صغیر

بازگشت و درصدد برآمد برادر خود پادشاه را خام و با ارسال گزارش‌های بنده‌وار او را اغفال کند، در این اقدامات نیز مادرش او را همراهی میکرد. پس کوروش در خفا به تعقیب نقشه خود پرداخت و جهد فراوان می‌نمود که بوسیله بخشندگی و رفتار بزرگووارانه یارانی دور خود جمع کند. لشکریانش هم او را بسیار دوست میداشتند، کوروش آنها را در زد و خورد با پی‌سی‌ها و می‌سی‌ها (دو قوم سرکش آسیای صغیر) در کار جنگاوری ورزیده ساخت و از آن پس هم آشکارا نسبت به تیسافرن رفتار خصومت و تنفر نشان میداد. شهرهای ساحلی یونیه (یونانی‌نشین اناتولی) که قبلاً فرمانبردار تیسافرن بودند طرف اورارها و جانب کوروش را اختیار کردند فقط ناحیه میلئوس (میلطیه) باقی مانده بود.

اهالی آنجا نیز رفتاری تهدیدآمیز داشتند و میخواستند مثل سایرین از کوروش طرفداری کنند. در نتیجه تیسافرن به آنجا لشکر کشیده عده‌ای از اهالی را به قتل رسانید و باقی را هم از دیار خود طرد کرد.

کوروش از مطرودین استقبال نمود و عده‌ای فراهم ساخته از راه دریا و خشکی به محاصره میلئوس پرداخت و به سایر شهرهای یونانی‌نشین هم فرمان فرستاد که حتی الامکان داوطلبانی برای لشکر او فراهم سازند تا در قبال خیالات خصومت‌آمیز تیسافرن آماده پیکار شود.

به همین دلیل و بهانه نیز سوفانتوس استیمفالی «۱» و سقراط آخنی «۲» فراری را که مهمانش بودند به یاری و گردآوری سپاه دعوت کرد و از

(۲ و ۱) - ولایات آسیای صغیر

۲۳

شهنشاه خواست که بلاد یونیه را به او واگذار کند چون برای شهریار تفاوتی نمی‌کرد که مالیات آن نواحی را چه کسی جمع و تقدیم کند.

اردشیر شاه از اختلاف و نقاربین تیسافرن و برادر خود نگرانی نداشت بلکه خشنود می‌نمود که دو ساتراپ با هم کشمکش دارند. در آن گرو- دار موجبی نیز فراهم شد که کوروش از دوست دیگر خود پروکزنوس اهل بئوسی «۱» در گردآوری قوا استمداد کند، چون می‌سی‌ها که همسایگان مزاحم سامان جنوبی قلمرو او بودند پیوسته فتنه می‌کرده‌اند. کوروش یاری مهمان دیگر خود اریستی‌پوس اهل لاریسا (درنسالی) را نیز که با مردم شهر و دیار خود اختلاف پیدا کرده بود تأمین نمود و به جای پرداخت جیره ۴/۰۰۰ نفر همراهانش وجه شش ماه را به او داد و آن چهار برابر مبلغی بوده که خود اریستی‌پوس تقاضا کرده بود اما در ضمن خواستار شد که بدون اطلاع او با هموطنان خود سازشی نکند.

غیورترین همکار کوروش کلئارخوس نام بود که از طرف حکومت اسپارت به بیزانتیوم (روم شرقی) اعزام شده بود ولی بواسطه نافرمانی از دستور ثانوی حکومت خود محکوم بمرگ گردید. او در آغاز سال ۴۰۱ ق.م نزد شاهزاده جوان گریخت و کوروش ده هزار در یک «۲» به او داد. با این مبلغ او نفرات چریک تهیه و بر ضد تراکیها در آسیای صغیر جنگ کرد و چون اقدامش بسود شهرهای یونانی در حوزه هلس‌پونت (داردانل) بود آنها نیز کمک مالی به او دادند. از این رو مقامات دولتی محظورات بیشتری برای کلئارخوس پیش نیاوردند، زیرا وقتی که در آغاز سال ۴۰۱ ق.م کوروش

(۱) - ولایتی در آسیای صغیر

(۲) - سکه عهد هخامنشی به روایتی منسوب به داریوش اول. م

هیأتی به اسپارت فرستاد و از آنها قشونی برای جنگ بر ضد برادر خود خواست کلتارخوس محرمانه به اسپارتهای پیغام داد که حتی المقدور از کوروش حمایت نمایند. آنها نیز به دریا دار جزیره سامس «۱» خبر فرستادند که با ۳۵ کشتی به یاری کوروش حرکت کند پس این ناوها نیز به نیروی بحری کوروش پیوستند.

وقتی کوروش دریافت که تدارکاتش به اندازه وافی و کافی است قسمت عمده سپاهیان خود را به ساردیس فراخواند و چنین وانمود کرد که پی‌سی‌ها قصد جنگ دارند. این قول گزنفون است که در کتاب خود (لشکرکشی کوروش) نقل می‌کند اما دیودور کرتی می‌نویسد که سرکوبی کیلیکیه و پیسیه را عنوان کرده بود.

هنوز کوروش حرکت نکرده بود که تیسافرن بدخواه با ۵۰۰ سوار شتابان به دربار ایران رفت تا پادشاه را از تجهیزات دامنه‌دار برادرش خبردار کرده باشد. در اوایل سال ۴۰۱ ق. م انبوه لشکریان کوروش از ساردیس روانه شدند ولی تاریخ قطعی عزیمت قابل تخمین نیست.

گزنفون ظاهراً به وجهی قابل اعتماد نه فقط تمام ایستگاههای بین راه را که مهم می‌نمود ثبت و ضبط کرده بلکه فواصل بین منازل را نیز غالباً بنا بر فرسنگ قید و تعداد روزهایی را که قشون کوروش در هر منزل ایست و استراحت کرده بودند یاد کرده است. از این رو می‌توان بنا بر اظهارات او روز عزیمت از ساردیس را تا روزی که پیکار قاطع (در کوناکسا) واقع شد ۸۴ روز در حال حرکت و ۹۶ روز در حال استراحت محسوب داشت که جمعا ۱۸۰ روز می‌شود. اما اینکه حتی در بعضی منابع علمی نوشته‌اند که آن لشکرکشی از ۹ مارس (اسفند) آغاز و سوم سپتامبر (شهریور) خاتمه یافته

(۱) - Samos واقع در دریای اژه. م

مورد تأیید نیست و گفتار گزنفون راجع به روزها و مراحل راه و نام ایستگاهها بیشتر در خور اعتماد است. «۱»

بواسطه کشته شدن کوروش نه فقط جنگ به نفع پادشاه بزرگ پایان یافت بلکه اصل قضیه نیز منتفی شد. یونانی‌ها با آنکه واقعا در آن نبرد فاتح شده بودند بوضع بغرنجی دچار شدند. پیروزی ایشان را سودی نرسانید اما یک حقیقت را آشکار و عیان ساخت که سپاه مهیب پارس در این دوره نامی بیش نبوده است و همین استنباط، آنان را دلخوش و تشویق نمود که برای نجات خویشتن و بازگشت به وطن دوردست خود جهد و تلاش نمایند و چنانکه میدانیم با وجود رنج‌ها و موانع فراوان توانستند به سرزمین دوست و آشنا عقب‌نشینی کنند بدون اینکه تلفات سنگین داده باشند.

این بود سرنوشت کوروش که چنانکه گزنفون نوشته است بنا - بر رأی و قضاوت تمام کسانی که او را می‌شناخته‌اند از لحاظ روش و منش شاهی تالی کوروش بزرگ بوده و اگر به پادشاهی میرسیده بدون تردید شهریاری بس برازنده می‌شده است. رویهمرفته پسر جوان‌تر داریوش (نوتوس) مردی نیرومند و صاحب وجودی والاتر از دیگران بوده است او از اوان جوانی در فن سلحشوری سرآمد و در اسب سواری ماهر و در میدان شکار یا عرصه رزم نه فقط دلیر و شجاع بلکه بسیار هم بی‌باک بوده است. در

برخورد با کسانی که طالب دوستی و یاری ایشان بود اثر

(۱) - در سال ۱۸۴۱ هیأتی از طرف انجمن سلطنتی جغرافیائی انگلستان بریاست سرهنگ چزنی (Chesney) از همان خط سیری که یونانیان در بازگشت، به رهبری گزنفون رفته بودند عبور کرد و کتابی هم تحت همین عنوان در نیمه دوم قرن نوزدهم در لندن انتشار یافت. مترجم

۲۶

نافذی نشان می‌داد نسبت بدوستان بخشندگی و خوبی میکرد و کمترین نیکی آنها را قدر می‌شناخت. این‌ها صفات و سیرتی بود که در صورت احراز تخت و تاج پادشاهی او را نیک به کار می‌آمد. علاوه بر این مزایای اعتقادی سرشار و شاید هم بی‌اندازه درباره ارزش وجودی خویش داشته و چنانکه پلوتارک می‌نویسد در نامه‌ای به اسپارته‌ها نوشته بود «در وجود خود قلبی عمیق‌تر از برادر خویش دارد» بعلاوه به فلسفه و علم سحر که در ایران باستان رواج داشته آشنا و در می‌گساری توانا و بیشتر از برادرش نیرومند بوده است.

کوروش اعلام داشته بود که حاضر است همه دارائی و ثروت خود را به لوساندر بدهد و به خاطر او از تمام زر و سیم شاهی دست بردارد.

به نفرات چریک یونانی همراه خود وعده داده بود به آنها که پیاده بیایند اسب خواهد داد و آنان که سواره وارد شوند ارا به خواهند داشت، اگر کشتزار دارند ده خواهد داد و اگر ده دارند شهر خواهند یافت و به سربازان فقط مزد نخواهد پرداخت بلکه قدر و ارزش خدمت هر کس را بعد از نبرد خواهد شناخت. پیش از آغاز شدن نبرد کوناکسا (در ده فرسخی شمال بابل) نگرانی کوروش از آن جهت نبود که شهر و دیار به اندازه کافی برای یاران خود نداشته است بلکه نگرانی داشت که به مقدار کافی دوستان و یارانی جهت احراز مقامات و مناصب ندارد. او بتمام افراد چریک یونانی سکه طلا وعده کرده بود. همچنین به ثبوت پیوست که هر کس به او دست یاری میداد و یا برعکس درصدد صدمه‌ای برمی‌آمد به وجهی بارز مورد تلافی و جبران و یا بازخواست واقع میگردد. در خطه فرمانروائی او قانون کاملاً مجرا بوده چنانکه افراد بی‌آزار بدون هیچ‌گونه ناراحتی

۲۷

در هر کوی و برزنی رفت‌وآمد می‌کردند.

از قرار معلوم کوروش دلبستگی تام به جلوه طبیعت داشته، کاخ‌های وی در ساردیس و سلانه بوسیله پارک‌های زیبا احاطه شده بود. می‌گویند نقشه باغ کاخ ساردیس را شخصا کشید و درختان آنجا را بدست خود کاشت. کوروش متأهل نشده بود اما در حین این لشکرکشی دو زن زیباروی یونانی را همراه داشت، جوان‌تر اهل میلث بود، نامش نامعلوم.

این بانو هنگام دستبرد قشون شاهی به اردوگاه کوروش چالاک به چادر گارد یونانی گریخت. اما مسن‌تر که اهل فوسه «۱» بود کوروش او را اسپازیا می‌نامید. وی بدست دشمن افتاد و تحویل حرمسرای شاهی شد و بطوری که پلوتارک می‌نویسد بعداً این بانو عامل معصومی در سقوط داریوش (سوم) بزرگترین پسر اردشیر دوم گردید. بعلاوه رفت و آمد ملکه کیلیکیه به اردوگاه کوروش انگیزه شایعاتی شده بود و همه میدانسته‌اند که کوروش محبوب مادرش پریزاد بوده است.

هیچ یک از افراد خاندان هخامنشی عامل این همه ارتباط و نزدیکی بین دو جهان ایرانی و یونانی نشده بود و هیچ کدام از آنها نیز به این اندازه در میان یونانیان طرفدار و ستاینده نداشته است. از این رو اگر نبرد کوناکسا نتیجه معکوس نمی داشت و فتح با کوروش شده بود چه دوستی و روابط دامنه داری که بین دو قوم ایرانی و یونانی پی ریزی نمی شده است.

(۱) - ولایتی در آسیای صغیر. م

لشکرکشی کوروش

بخش ۱

داریوش (دوم) و پریساتیس (پریزاد) دو پسر داشتند، بزرگتر اردشیر و کوچک کوروش نام داشت. روزی که داریوش در بستر بیماری افتاد و چنین می‌نمود که دوران زندگی‌اش سرآمده است هر دو فرزند را فراخواند. اردشیر در مقرر پدر حاضر بود اما کوروش در ساتراپ نشین خود (ساردیس) میزیست. او فرماندهی تمام نیروهای شاهی را که مرکز آن در کاستولوس «۱» بوده برعهده داشته. بنابراین کوروش روانه دربار پدر شد و تیسافرن را ندیم واربا سیصد نفر از سربازان سنگین اسلحه یونانی به سرکردگی کزنیا «۲» اهل پارهاسیا «۳» همراه برد. «۴» بعد از وفات داریوش «۵» اردشیر «۶» بر تخت پادشاهی جلوس کرد. تیسافرن «۷» ناروا کوروش را متهم ساخته بود که بر ضد برادر خود نقشه توطئه داشته است. اردشیر این

(۱) - ناحیه غربی آسیای صغیر.

(۲) - Xenias

(۳) - شهری در جنوب غربی آرکادیا.

(۴) - در این موقع کوروش فقط سیصد نفر یونانی تحت فرمان خود داشت.

(۵) - دارایا داریوش دوم ملقب به نوتوس از سال ۴۲۳ تا ۴۰۴ قبل از میلاد که کوروش دوم از ساردیس به بابل لشکر کشید پادشاهی کرد.

(۶) - اردشیر دوم ملقب به مننه من (خوش حافظه) از سال ۴۰۵ ق. م پادشاهی خود را آغاز نمود و گفته‌اند ۴۶ سال سلطنت و نود سال عمر کرد.

(۷) - از سرداران اردشیر و برادر ملکه او بوده است. م

اتهام را باور کرد و امر به دستگیری کوروش داد و قصد کشتن او را داشت ولی مادرش تضرع بسیار و شفاعت کرد و در نتیجه کوروش به محل حکومت خود بازگشت. او بعد از آنکه با این کیفیت یعنی رهائی از خطر مرگ و نجات از غضب برادر به آسیای صغیر بازآمد عزم خویش را جزم نمود که دیگر در چنگ اردشیر گرفتار نشود و حتی جای او را بر تخت پادشاهی بگیرد. در این کار او را از حمایت مادر خود پریزاد برخوردار بود زیرا ملکه کوروش را از فرزند دیگر، که شاه شده بود بیشتر دوست میداشت. بعلاوه کسانی که از درباریان و بزرگان پارس نزد او می‌آمده‌اند چنان مورد نوازش و مهربانی قرار می‌گرفتند که در بازگشت نسبت به کوروش بیشتر از برادر پادشاهش علاقه‌مند می‌شده‌اند. از طرف دیگر کوروش توجه بسیار داشت که چریک‌های بیگانه که در خدمتش بودند سربازانی ورزیده و نسبت به او وفادار گردند و سرانجام نیز لشکر یونانی خود را محرمانه و بی‌سروصدا جمع‌وجور کرد تا حتی الامکان پادشاه را غافلگیر کند. سپس به ترتیب ذیل به جمع‌آوری سپاه خویش پرداخت؛ نخست به سرکرده تمام پادگانها که در شهرهای مختلف داشت فرمانی فرستاد تا سربازانی را که از جنگ پلوپونس بازآمده بودند و از میان آنها بهترین را به صورت داوطلب نام نویسی کنند و چنین وانمود شود که تیسافرن مقاصد شومی بر ضد شهرهای ایشان دارد. در واقع بلادیونی (یونانی نشین آسیای صغیر) اهدای شاهانه اصلا تابع تیسافرن بودند اما در آن هنگام تمام آنها غیر از ناحیه میلئوس سرکشی نموده به

کوروش پیوستند.

اهالی میلئوس نیز بر آن سر بودند که جانب کوروش را اختیار کنند، اما تیسافرن زود از نقشه آنها آگاه شد، عده‌ای از ایشان را به قتل

۳۰

رسانید و بقیه را هم از شهر و دیار خود طرد کرد. کوروش بی‌درنگ مطرودین را زیر حمایت خویش قرار داد و از آنها لشکری فراهم ساخت و خود میلئوس را از راه خشکی و دریا محاصره و سعی نمود آوارگان را به شهرهای آنها بازگرداند و خود این موضوع نیز دستاویزی برای گرد- آوردن قشون او گردید. در عین حال او به پادشاه پیغام فرستاد که حکومت شهرهای یونیه به جای آنکه در دست تیسافرن باشد جزو قلمرو برادر شاه شود. در این زمینه مادر کوروش تشریک مساعی می‌نمود و خود این امر موجب شد که پادشاه از قصد توطئه برادر خویش غفلت نموده تصور کند که صرف کردن وجوه و جمع‌آوری قوا از طرف کوروش بدان سبب بوده که او با تیسافرن اختلاف و نقار داشته است. در نتیجه از این بابت بهیچ وجه نگران نشد بلکه خوشوقت بود که آن دو نفر با هم کشمکش دارند. بعلاوه خرسندی خاطر داشت که کوروش مالیات آن شهرهایی را مرتباً برای پادشاه می‌فرستاده که به حوزه حکومت تیسافرن تعلق داشته است.

لشکر دیگری در خرسونس که مقابل اپیدوس «۱» واقع است به شرح ذیل برای او فراهم میگردد کلارخوس «۲» که پناهنده‌ای اسپارتی بود در حین برخوردی که با کوروش داشته مورد تحسین و توجه او واقع شده بود و کوروش هزار در یک «۳» به او داد. کلارخوس با این مبلغ به جمع‌آوری

Epidus-(۱)

Clearchus-(۲)

(۳) - در یک سکه زر ایرانی، بعضی‌ها نوشته‌اند این اسم از نام داریوش اول مشتق گردیده است. سیصد در یک برابر یک تالان یعنی ۶۴۳ لیره بوده است بنابراین کوروش معادل ۸۱۲۵ لیره به کله آرخوس داده بود. م

۳۱

قوا پرداخت و ناحیه خرسونس را پایگاه سپاه خود ساخت و از آنجا بر ضد تراکی‌ها که در طرف دیگر هلس پونت (داردانل) مستقر بودند جنگی راه انداخت و بدین وسیله به یاری یونانی‌های مقیم حوزه اروپائی هلس پونت که از ناحیه تراکیهای همسایه خود دچار تعدی بودند شتافت از این رو شهرهای مجاور داردانل به طیب خاطر برای تقویت لشکر کلارخوس پول فرستادند. پس این لشگر هم در خفا برای منظور کوروش آماده کار می‌شد.

از طرف دیگر، اریستی پوس اهل تسالی که از دوستان کوروش بوده چون از ناحیه رقیبان سیاسی خویش در موطن خود تحت فشار قرار گرفته بود نزد کوروش آمده از او جیره دو هزار چریک را که زیر دست خود داشت خواستار گردید و اطمینان داد که بدان وسیله بهتر از عهده مخالفین بر خواهد آمد. کوروش مبلغ شش ماه جیره چهار هزار نفر را به او پرداخته خواهش کرد که بدون مشورت وی با دشمنان خویش سازشی نکند. از این رو نیروی متمرکز در تسالی هم پنهانی برای یاری کوروش آماده می‌گردید. سپس کوروش به پروکزنوس اهل بئوسی که از دوستانش بوده دستور داد که آنچه مقدر بوده است سربازان داوطلب برای او جمع و عنوان کند که می‌خواهد بر ضد پی‌سی‌ها «۱» لشکرکشی کند زیرا

چنانکه اظهار میداشته، آنها در حوزه حکومت او رفتاری فتنه‌انگیز داشته‌اند. وی همچنین سوفن‌توس «۲» اهل استیمفالی «۳» و سقراط اهل آخن «۴» را که هر دو از دوستانش بودند فرمان داد با

(۱) - اقوام سرکش در قسمت غربی آسیای صغیر.

(۲) - Sophontous این سردار هم شرحی در باب لشکرکشی کوروش جوان نوشته بود که بعداً مفقود شده است.

(۳ و ۴) - دو شهر قدیم در آسیای صغیر.

۳۲

عده‌ای هر چه بیشتر به او ملحق شوند که با دستیاری آوارگان میلطی بر علیه تیسافرن قصد پیکار دارند. همه این سرکاران در اجرای دستورات کوروش آماده کار شدند.

۳۳

بخش ۲

چون برای لشکرکشی کوروش از کرانه دریا به حدود کوهستانی داخلی فصل مساعد (بهار) فرا رسید او بهانه‌ای که راجع به اقدام خود عنوان کرد این بود که میخواست است پی‌سی‌ها را از قلمرو خودش بیرون کند و در ظاهر نیز به قصد جنگ با آنها از میان اقوام بیگانه و یونانی‌ها قشون فراهم کرده بود. در همان موقع به کلارخوس دستور فرستاد که با همه قوای تحت فرمان خود به او ملحق شود و به اریستی - پوس «۱» نیز دستور داد که با دشمنان هموطن خویش سازش نموده آنچه لشکر فراهم داشته است نزد او گسیل دارد و به کزنیا آراکادی که از طرف او فرماندهی چریک‌های آن شهر را داشته پیامی فرستاد تا تمام نفرات خود را همراه بیاورد و فقط عده‌ای را که برای حفاظت قلاع لازم بودند باقی گذارد و به همین ترتیب به عده‌ای که میلتوس «۲» را در محاصره داشتند و نیز به پناهندگان میلطی تأکید کرد که وارد جنگ شوند و به آنها وعده داد هرگاه در لشکرکشی خود پیروز شود تا ایشان را به خانه‌های خود باز نگرداند آرام نخواهد نشست. آنها نیز با خشنودی تمام حرفش را اطاعت نمودند زیرا که به او اعتماد داشتند و مسلح خود را در سارد به او معرفی کردند. سپس کزنیا با لشکریان چندین شهر که به سلاح سنگین مجهز و چهار هزار نفر بودند وارد

Aristippus-(۱)

Miltus-(۲)

۳۴

سارد «۱» گردید. پروکزنوس هم به اتفاق هزار و پانصد نفر دارای اسلحه سبک در آنجا بود. سوفن‌توس با هزار نفر مجهز به اسلحه سنگین و سقراط آخنی با پانصد نفر و پازیون اهل مگاری نیز با صد نفر سرباز سنگین اسلحه و سیصد نفر سبک اسلحه و با سپرداران خود وارد شد. این سرکرده آخری و سقراط آخنی نفراتی همراه داشتند که در محاصره میلتوس هم شرکت کرده بودند. همه این دسته‌ها در ساردیس به لشکر کوروش پیوستند.

در آن گیرودار تیسافرن متوجه این تدارکات مفصل شد و پی برد که جمع‌آوری قوا از طرف

کوروش دامنه‌دارتر از آن بوده که برای سرکوبی پی‌سی‌ها لازم باشد. از این رو با پانصد سوار شتابان به حضور پادشاه رفت. وقتی که اردشیر از زبان تیسافرن شرح لشگر آرائی کوروش را شنید به جمع‌آوری وسایل مقابله و دفاع پرداخت.

در این هنگام کوروش با سپاهسانی که اشاره نمودم از ساردیس براه افتاد و از میان لیدی (لودیه) سه منزل پیش رفت مسافتی بالغ بر بیست و دو فرسنگ و تا ساحل رودخانه ماندر آمد. عرض این رودخانه در حدود دویست پا بود و بوسیله قایق بر آن پلی ساخته بودند. بعد از عبور کردن از این رودخانه او از میان سرزمین فریگیه یک منزل یعنی مسافتی در حدود هشت فرسنگ پیشروی کرد و به کلوسه «۲» رسید که شهری مسکون و وسیع و مرفه بشمار میرفته در آنجا هفت روز درنگ

(۱) - سارد در کنار رودخانه پاکتول ساتراپ نشین آسیای صغیر بوده و نوشته‌اند که لشگرکشی کوروش در ماه آوریل (اردیبهشت) شروع شده و شش ماه طول کشیده بود. م

Colossae-(۲)

۳۵

کرد و منون اهل تسالی با هزار سرباز سنگین اسلحه و پانصد نفر سبک اسلحه به او پیوست. بعد سه منزل بیست فرسنگ جلورفت و به سلانه «۱» شهری آباد پر وسعت و خوش نعمت در فریگیه وارد شد. کوروش در این محل کاخی داشت و باغی وسیع پر از حیوانات وحشی و عادتش این بود که به منظور ورزش و تمرین دادن اسب‌های خود در آنجا سواره شکار کند. رودخانه ماندر در میان این پارک جاری است سرچشمه آن در همان حوالی است و خود رود از وسط شهر سلانه جریان دارد. در این جا قصر بزرگی متعلق به شاه بزرگ (یونانیان پادشاه ایران را چنین خطاب می‌کرده‌اند) واقع است که بسیار مستحکم است و آن بر دامنه کوه آکروپولیس مشرف به رودخانه ماریاس قرار دارد. این رودخانه از میان شهر عبور نموده به ماندر داخل می‌شود پهنای آن بیست و پنج پاست.

روایتی حاکی است که در آنجا آپولو وقتی که ماریاس «۲» را در مسابقه چیره‌دستی در موسیقی شکست داده بود پوستش را کنده در غار آویزان کرد. سرچشمه نیز همانجا است و به همین جهت آنرا رودخانه ماریاس نامیده‌اند و می‌گفته‌اند که در همین محل خشیارشا بعد از شکست خوردن در نبرد معروف سالامیس در حین عقب‌نشینی قصری را که نام بردم و همچنین دژ مستحکم سلانه را بنا نهاد. در این جا کوروش سی روز ماند و کلارخوس پناهنده اسپارتی با هزار سرباز سنگین اسلحه

Celanae-(۱)

(۲) Marsias نوازنده فریگی، او بقدری به مهارت خود در موسیقی مغرور بود که آپولو خدای موسیقی و خداوندگار بریط را به مبارزه طلبید. این افسانه حاکی از کیفیت از بین رفتن فلوت و اختیار کردن بریط در یونان است.

۳۶

و هشتصد نفر سبک اسلحه اهل تراکیه و دویست نفر کماندار کرتی وارد شدند. در ضمن سوزیس اهل سیراکوز با سیصد نفر سرباز سنگین اسلحه و آجیاس آرکادی نیز با هزار سرباز سنگین سلاح وارد شد. کوروش در آنجا از سپاهیان سان دید وقتی که تعداد یونانی‌ها را شمارش کردند معلوم شد یازده

هزار نفر سنگین اسلحه و در حدود دو- هزار سرباز سبک اسلحه بودند «۱» سپس او دو منزل دیگر پیش رفت، مسافتی در حدود ده فرسنگ تا به شهر پلتا «۲» که مسکون و آباد بوده رسید و سه روز در آنجا توقف نمود. در این مدت کزنیا س آرکادی جشنی به- افتخار زاوش (زئوس) پروردگار بزرگ با مراسم قربانی و شکار برگزار کرد و جوایز طلا نصیب برندگان شد. خود کوروش هم جزو تماشاگران بود. از آنجا دو منزل دیگر دوازده فرسنگ رفتند و به شهر آبادان سرامون- آگورا «۳» (بازار مصالح فروشی) رسیدند و آن سر راه میسیا «۴» آخرین شهر فریگیه است. از این جا او سه منزل دیگر سی فرسنگ پیش رفت و به کستروپدیون «۵» آمد شهری آباد و پنج روز آنجا درنگ نمود. در این موقع بیش از سه ماه جیره چریکها عقب افتاده بود و نفرات پیوسته به قرارگاه او رفته مطالبه وجه میکردند. کوروش نیز وعده‌های امیدبخش می داد ولی آشکارا نگران می نمود، چون وقتی که پول فراهم

(۱) - گزنفون موضوع را بطور کلی قید کرده مقصودش همه نوع سربازان با سلاح سبک بودند. بنابراین رقمی که قبلاً ذکر شده بود شماره واقعی ۱۰۶۰۰ نفر و ۲۳۰۰ نفر هم با اسلحه سبک بودند.

Peltae-(۲)

Ceramon Agora-(۳)

Myssia-(۴)

Caystrus-(۵)

۳۷

داشت پرداخت حقوق سربازان معمولاً به تعویق نمی افتاد.

در این موقع اپیاکسا «۱» زن سینه‌زیس «۲» پادشاه کیلیکیه وارد شده به ملاقات کوروش رفت و گفته‌اند این بانو مبلغ هنگفتی برای او پول آورده بود. باری در همین گیرودار کوروش چهار ماه حقوق عقب افتاده سربازان را تأدیه کرد. ملکه کیلیکیه دسته نگهبان کیلیکی را همراه داشت و شایع بود که کوروش با او روابطی خاص داشته.

از آنجا دو منزل دیگر ده فرسنگ راه پیمود و به شهر آباد تیمبریوم «۳» رسید. در این جا کنار جاده چشمه‌سار معروف میداس واقع بوده که بنا بر روایت، میداس پادشاه فریگیه‌انیم خدای جنگل را بوسیله نوشابه‌ای آمیخته از شراب و آب همین چشمه مست و دستگیر ساخت. از آن جا باز دو منزل ده فرسنگ تا، تیریوم «۴» شهری آبادان رفت و سه روز در آن جا توقف کرد.

می‌گویند در این محل ملکه کیلیکی‌ها از کوروش خواست تا قشون خود را به او تماشا دهد که عین مطلوب خود کوروش بود. بنابراین از لشکر یونانی و چریک‌های بیگانه سانی در جلگه ترتیب داد و فرمود که یونانی‌ها صف آرائی کنند به همان قسمی که بنا بر رسم در میدان نبرد میکردند. هر فرماندهی گروه خود را آرایش نظامی داد. پس قشون را به عمق چهار ستون آراستند. منون «۵» وعده او جناح راست را اشغال کردند کلارخوس و نفراتش جناح چپ، سرداران دیگر هم قسمت میانه را تشکیل دادند.

Epyaxa-(۱)

Synnesis-(۲)

Thymbrium-(۳) نزدیک آق شهر فعلی ترکیه

Tyaraeium-(۴)

Menon-(۵)

کوروش ابتدا سربازان بیگانه را بازدید کرد. این عده با سواران خود به صورت انبوه و پیادگان هم به صورت دسته‌بندی حرکت کردند.

آن‌گاه لشکر یونانی را مورد بازدید قرار داد به این ترتیب که سوار بر- ارابه از کنار آنها گذشت در حالی که ملکه کیلیکی‌ها نیز در گردونه‌ای صحنه را تماشا میکرد. یونانی‌ها همه کلاه خود برنز بر سر داشتند با پیش‌بند سرخ تیره فام و با زره و سپرهای بی‌غلاف. وقتی که او از جلو آنها گذشت ارابه خود را در مقابل ستون سنگین وسط متوقف ساخت و ترجمان خود را نزد فرماندهان یونانی فرستاد و فرمان داد سلاح در دست همگی به حرکت درآیند. فرماندهان این فرمان را به سربازان خود ابلاغ کردند. وقتی که صدای طبل برآمد آنها اسلحه به دست حمله را آغاز کردند. و سرعت حرکت نفرات زیاد و زیادتر شد و سرانجام با فریادی دست‌جمعی همه لشگریان به سوی اردوگاه به حالت دو افتادند افراد بیگانه (چریک‌های غیر یونانی) از این حرکت آنها سخت دچار وحشت شدند. ملکه کیلیکیه در گردونه خود راه فرار اختیار کرد و افرادی که در بازار سرگرم خرید بودند «۱» جنس را نهاده بگریختند و خود یونانی‌ها با شلیک خنده به اردوگاه رسیدند. در این حال ملکه کیلیکی‌ها از ظاهر آراسته و نظم لشکر یونانی تمجید بسیار کرد. کوروش نیز از مشاهده وحشتی که در اثر حرکت یونانی‌ها در میان چریک‌های بیگانه افتاده بوده نیک مسرور گشت.

(۱) - قشون یونانی باروبنه همراه نداشتند بلکه مایحتاج خود را از فروشندگان که همراه قشون بودند خریداری میکردند.

از آنجا هم سه منزل دیگر بیست فرسنگ پیش رفتند و به - ایکونیوم رسیدند «۱» که آخرین شهر فریگیه بود و سه روز در آنجا ماندند.

کوروش سپس از میان سرزمین لیاکونیه پنج منزل، سی فرسنگ راه پیمود در این محل او به این عنوان که سرزمین دشمن است یونانی‌ها را فرمان تاراج داد. از همین جا نیز ملکه کیلیکی‌ها را از راهی کوتاه روانه کشور خود ساخت و دسته‌ای از لشکر منون را که خود او فرماندهی آنها را داشت همراه ملکه فرستاد. کوروش با بقیه لشکر به کاپادوکیه رسید و چهار منزل، بیست و پنج فرسنگ طی طریق نموده به دانا «۲» وارد شد که شهری با وفور نعمت و آباد بود. در این جا سه روز درنگ کرد و در آن مدت کوروش یکی از پارسیان را به نام مگافرنس که امتیاز بر تن کردن جامه ارغوانی شاهانه داشته «۳» و شخصی دیگر از اعیان پارس را فرمان قتل داد و اشاره نمود که آنها بر ضد او قصد توطئه داشته‌اند. از آنجا آماده ورود به سرزمین کیلیکیه شدند که در آن هنگام جاده‌ای ارابه رو با شیب تند داشت و برای لشکری در حین عبور اگر به مانعی برمی‌خوردند وضع بسیار دشواری ممکن بود پیش آید و در واقع چنانکه خبر داده بودند سینه‌زیس که در ارتفاعات موضع گرفته بود این دربند را زیر نظر داشت «۴».

(۱) - با عبور کردن از حدود فریگیه کوروش منطقه ساتراپ نشین خود را پشت سر گذاشته بود.

(۲) - Tyanal Dana

(۳) - این جامه در دربار ایران نشانه مزیت و افتخار بوده است.

(۴) - کوروش از اسپارته‌ها تقاضا کرد به همان قسمی که او ایشانرا در جنگ با آتنی‌ها یاری کرده بود اینک هنگام نیکی و تلافی است از این رو کمک اسپارته‌ها نسبت به او در جواب آن تقاضا بود.

بنابراین کوروش یک روز در جلگه توقف نمود ولی روز بعد قاصدی فرا آمد و راجع به سینه‌زیس خبر داد که او از ارتفاعات پائین آمده است زیرا اطلاع داده بودند لشکر منون از همان سمت کوهستان که وی در آنجا بوده وارد کیلیکیه شد. بعلاوه به او خبر رسیده بود که کشتی‌های متعلق به اسپارتها و همچنین متعلق به خود کوروش از ایونی به فرماندهی تامس به طرف کیلیکیه در حرکت بودند. باری کوروش از راه کوهستانی بالا رفت بدون آنکه به مانعی برخورد کند و از آنجا اردوگاه کیلیکی‌ها را که مشغول پاسداری بودند تماشا کرد. وی سپس به طرف جلگه‌ای پهناور و زیبا پائین آمد آنجا آب فراوان، درختان بسیار و شراب سرشار داشت.

در این محل درخت کنجد و محصول ارزن و گندم و ذرت بحد وفور بود و از یک سو تا سوی دیگر و از یک کرانه دریا تا طرف دیگر بوسیله رشته‌های عظیم و بلند جبال احاطه شده بود. پس از فرود آمدن به این نقطه، در جلگه چهار منزل یا بیست و پنج فرسنگ پیش رفت و به تارسوس «۱» شهری بزرگ و آباد در کیلیکیه رسید. در آنجا قصر سینه‌زیس پادشاه کیلیکیه واقع است و از میان شهر رودخانه‌ای جاری است، به نام سیدنوس که دو پلتر (هر پلتر در حدود ۱۰۰ پا - م) عرض دارد. سکنه آنجا شهر را رها کرده همراه سینه‌زیس به قلاع کوهستانی گریخته بودند و همه آنها مگر فقط میخانه داران که همانجا ماندند، بعلاوه کسانی نیز که در سولی و ایسوس «۲» در کرانه دریا سکونت داشتند. در آن حین و حال

(۱) - Tarsus زادگاه پل از حواریون بر طبق افسانه تارسوس بوسیله Perseus پسر ستاره مشتری بنا شده بود.
(۲) - Issus یا اسکندرون فعلی به عنوان محل یکی از درخشان‌ترین فتوحات اسکندر بزرگ (۳۳۳ ق. م) مشهور است. م

اپیاکسازن سینه‌زیس پنج روز قبل از ورود کوروش به تارسوس آمد ولی در ضمن عبورش از کوهستان به طرف جلگه دو دسته از لشکر منون معدوم شدند. بعضی‌ها گفته بودند کیلیکی‌ها آنها را که به کار غاتگری مختصری دست دراز کرده بودند قطعه قطعه کردند.

روایت دیگر این بود که آن عده جا مانده و نتوانسته بودند بقیه لشکر یا جاده را پیدا کنند و بواسطه سرگردانی تلف شدند. بهر حال آنها صد نفر سنگین اسلحه (هوپلایت) بودند. هنگامی که باقی لشکر منون به تارسوس رسیدند، چون از تلف شدن همقطاران خود سخت عصبانی شده بودند نه فقط شهر را بکلی غارت کردند بلکه به کاخ‌های آن نیز دستبرد زدند.

خود کوروش وقتی که به تارسوس آمد چند بار سینه‌زیس را به حضور خواند اما او جواب داد که هیچ‌گاه خویشتن را در دام قوی‌تر از خود نیانداخته بوده است و حالا نیز چنین کاری نخواهد کرد. باری زنش او را ترغیب کرد و پس از تحصیل تضمین ملاقات اتفاق افتاد. سرانجام کوروش هدایائی نیز به او داد که در دربار شاهی نشانه افتخار «۱» بشمار می‌رود، یعنی اسبی با دهنه زرین و گردن‌بند و دستبندی طلا و خنجری طلائی و جامه پارسی. بعلاوه قول داد که دیگر در سرزمین او غارتی واقع نخواهد شد و بردگانی را هم که دستگیر شده‌اند اگر خود پیش آیند می‌توانند تحویل بگیرند.

بخش ۳

کوروش با سپاهیان خود بیست روز در تارسوس ماند زیرا که سربازان از پیشروی بیشتری امتناع نمودند چون بدگمان شده بودند که در لشکرکشی بر ضد شاه شرکت دارند و اظهار میداشتند که برای چنان منظوری اجیر نشده بودند. کلارخوس اولین فرماندهی بود که درصدد برآمد افراد خود را قهرا حرکت دهد. اما آنها، او و حیوانات باربرش را در حین عزیمت سنگسار کردند و در همان مورد چیزی نمانده بود که خود کلارخوس از ضربات سنگ کشته شود و چون دریافت که با زور کاری از پیش نخواهد رفت لشگر خود را گرد آورده نخست در مقابل آنها مدتی گریست در حالی که افرادش با حیرت و در عین سکوت نگاهش میکردند، آن گاه به شرح ذیل بیاناتی کرد:

«همقطاران من، از این وضع فلاکت بارم حیرتی نداشته باشید زیرا که کوروش نسبت به من محبت و مهربانی بسیار کرده است و نه فقط مرا که از وطنم طرد شده بودم با انواع وسایل نوازش و احترام نمود بلکه ده هزار دریک هم داد. من آن پول را خرج مصارف شخصی نکرده ام یا در راه عیش و خوشی ام صرف نشده است بلکه خرج شماها کرده ام. ابتدا با تراکی ها به جنگ پرداختم و به خاطر یونان و با یاری خود شما کسانی را که میخواستند یونانیهای مقیم آن حدود را از املاک خود محروم

سازند تنبیه و از ناحیه خرسونس بیرون کردم. سپس وقتی که کوروش ما را به یاری طلبید من شما را همراه آورده ام تا اگر خدمت و کاری از ناحیه من در حق او ساخته باشد در ازای یاری و محبتی که از او دیده بودم در مقام تلافی برآیم. حال شما قصد همراهی با مرا ندارید ازین رو چنین می نمایم که باید یا شما را رها کنم و شخصا به خدمت و دوستی او ادامه دهم یا به او نارو بزنم و با شما بمانم و خودم نیز سرگردانم که کدام شق را باید اختیار کنم. ولی بهر حال جانب شما را رها نخواهم کرد و سپس هر گرفتاری که پیش آید راه بردباری پیشه خواهم ساخت زیرا شما مرا هموطن و یاور و همدست هستید، با شما در هر کجا باشم عز و احترام خواهم داشت در حالی که بدون شما نه بدرد دوستانم خواهم خورد و نه از عهده دشمن بر خواهم آمد. بنابراین مطمئن باشید هر جا شما بروید من نیز با شما خواهم آمد.» این بود اظهارات او که سربازان نه فقط افراد خود او بلکه سایرین هم چون شنیدند مقصد ایشان مقرر پادشاه نیست تمکین نمودند و بیش از دو هزار نفر از سربازان کزنیا و پازیون نیز سلاح و بار خود را برداشته به اردوگاه کلارخوس درآمدند. اما کوروش که از این بابت ناراحت و نگران شده بود چند بار دنبال کلارخوس فرستاد و او از رفتن امتناع ورزید ولی بدون اطلاع سربازان قاصدی نزد کوروش فرستاده خبر داد که جای نگرانی نیست و کارها به نحو مطلوب برگزار خواهد شد و به کوروش حالی کرد که باز هم دنبال او بفرستد اگرچه وی از رفتن ابا نماید.

پس از آن کلارخوس نفرات خویش را فراخواند خواه آنها را که با او آمده بودند و یا افرادی که به اردوگاهش پیوسته بودند و به آنها چنین خطاب نمود:

«همقطاران من، تردیدی نیست که روابط کوروش با ما درست بر همان پایه و قراری خواهد بود که روابط خود ما با اوست به عبارت دیگر ما دیگر سربازان مزدور او بشمار نمیرویم چون از اطاعتش امتناع داریم و به همین منوال او هم دیگر ضامن مزد و جیره ما نخواهد بود و معلوم است که او رفتار ما را نسبت به خود ناروا می‌شمارد چون با آنکه مرتباً دنبال من می‌فرستد من از ملاقاتش امتناع دارم. هرچند که دلیل عمده آن شرمندگی خود من است زیرا چنانکه باید و شاید از عهده تلافی نیکی‌های او برنیامده‌ام بعلاوه از ترس اینست که مبادا در اثر رفتار ناهنجاری که نسبت به او کرده‌ام امر به دستگیری و مجازاتم دهد. ازین رو به عقیده من وقت سستی و اهمال نیست و نبایستی از صلاح کار خویش غفلت کنیم. باید در وضع و حال فعلی در پی رستگاری خود باشیم و تا وقتی دچار این وضع و حالیم باید مصون‌ترین راه را در پیش گیریم و اگر هم لازم باشد که بازگردیم بدانیم چگونه در عین سلامت مراجعت کنیم و از کجا باید آذوقه فراهم سازیم زیرا که بدون خوراک نه وجود هیچ سرداری به کار آید و نه خدمت هیچ سرباز، فراموش نکنید اگر کوروش سر لطف داشته باشد دوست بسیار مغتنمی است و هرگاه از راه خصومت درآید بدترین دشمن‌ها است. بعلاوه او لشکریان سواره و پیاده و نیروی بحری دارد و چون اردوگاه ما از مقر او چندان دور نیست می‌توانیم خود به رأی العین ملاحظه کنیم پس وقت آن است که بهترین راه را هدف خویش قرار دهیم» با این کلمات او به گفتار خود خاتمه داد.

آن‌گاه چند نفر دیگر به صحبت برخاستند بعضی از آنها، محض بیان نظریاتی که خود داشتند ولی بعضی دیگر بنا بر ترغیب کلارخوس برپا

خواستند تا مشکلات و محظوراتی را که در صورت جدا شدن از کوروش دچار می‌گردیدند واضح سازند. یکی از میان آن عده که گویا در مراجعت به یونان عجله فراوان داشت اظهار کرد: «اولا اگر کلارخوس در حین بازگشت علاقه‌ای به فرماندهی آنها نداشته باشد ناچار باید فرمانده دیگری برگزینند بعلاوه آذوقه خود را از فروشگاه‌هایی که در گروه بیگانه‌هاست خریداری کنند. سپس اسباب سفر خود را آماده نموده از کوروش درخواست نمایند که به عزم بازگشت کشتی در اختیار ایشان بگذارد و راهنما به آنها بدهد تا از میان سرزمین آشنا و مساعد بگذرند و اگر، او از دادن راهنما دریغ نماید بی‌درنگ به صورت دسته‌های رزمی درآیند و نقاط کوهستانی را فوری تصرف کنند تا هم از کار کوروش جلوگیری شده باشد و هم به موقع مانع مزاحمت کیلیکی‌ها شوند. او در خاتمه اظهار داشت که عده کافی از کیلیکی‌ها را اسیر و مقدار کافی از اموال غارت شده ایشان را هم در اختیار داریم.» این بود گفته‌های ناطق مزبور، بعد از او کلارخوس فقط به اظهار مطلب ذیل اکتفا نمود: «البته کسی در میان شما این خیال را در سر خود راه نخواهد داد که من شاید فرماندهی چنین گروهی را برعهده بگیرم زیرا دلایل بسیار در امتناع از چنین کاری دارم و بهتر است شخص دیگری را فرمانده خود در نظر بگیرید، و من با تمام قوا از او اطاعت خواهم کرد تا به شما ثابت شود که بیشتر از هر کس دیگری سر اطاعت دارم.» وقتی که او کلامش را تمام کرد شخصی دیگر برخاسته به سستی و بی‌مایگی گفتار آن سخنرانی که گفته بود از کوروش کشتی بخواهند اشاره نموده گفت از حرف او چنین استنباط می‌شود که گویا خود کوروش هم قصد بازگشت دارد و حماقت آن رفتاری را گوشزد نمود که از شخصی که درصدد تباهی کارش هستند

راهنما توقع نمایند و در واقع اگر به راهنمای اعزامی کوروش اعتماد شود آیا مثل این نیست که از او بخواهند از جانب ایشان ارتفاعات اطراف را هم اشغال کند؟ من که در کشتی‌هائی که او بدهد سوار نخواهم شد چون جای نگرانی است کشتی‌های خویش و ما را با هم غرق کند و از پیروی راهنما نیز که او بدهد ترسان خواهم بود و نگران از آن که ما را به مقصدی برساند که فرار از آنجا مقدور نباشد. ولی اگر نظرم را بپرسند خواهم گفت بهتر است بی‌رضایت و بدون اطلاع کوروش از این جا برویم هرچند که چنین چیزی هم امکان‌پذیر نیست. به عقیده من پیشنهادهائی که کرده‌اند پاک ابلهانه است برعکس باید نفراتی شایسته همراه کله‌آرخوس نزد کوروش فرستاد و استفسار کرد از ما چه خدمت و کاری انتظار دارد. اگر نقشه او استخدام چریک برای استفاده از آنها مانند موارد پیشین است گمان می‌کنم باید از او پیروی کنیم و خود را جئون‌تر از عناصر قبلی نشان ندهیم و اگر خدمت و کاری که در نظر دارد مهم‌تر و خطرناک‌تر و پرزحمت‌تر از کارهای سابق است باید به او اطلاع داد که متناسباً اجرو پاداش کافی بدهد که موجب رضایت خاطر و تشویق ما در یاری او شود وگرنه درخواست ما را اجابت و اجازه صادر کند که در عین صلح و صفا به خانه‌های خود بازگردیم و بدین ترتیب اگر از او پیروی کنیم به صورت دوست و حامی جان‌نثار خواهیم بود و اگر هم مراجعت کنیم از خطر مصون. بعلاوه پیشنهاد می‌کنم نمایندگان ما نتیجه مذاکره و جواب او را به ما اطلاع دهند سپس موضوع را بررسی کنیم.»

این طرح مورد تصدیق قرار گرفت و نمایندگانی برگزیده همراه کلارخوس فرستادند و قرار شد مطلبی که مورد درخواست لشکریان بوده

است از کوروش استفسار شود. او جواب فرستاد که رقیب و دشمن او آبروکماس کنار رودخانه فرات که در مسافت دوازده فرسخی واقع است سنگر گرفته است و گفت این لشکرکشی بر ضد آن عنصر پلید است اگر او در آنجا باشد تنبیه و مجازاتش خواهد کرد و اگر فرار کرده باشد در همانجا اصل موضوع را مورد رسیدگی قرار خواهد داد. نمایندگان این جواب را به سربازان ابلاغ کردند و ایشان با آنکه باز سوءظن داشتند که کوروش آنها را بر ضد پادشاه حرکت داده است صلاح را در پیروی از او دانستند اما مزد بیشتری خواستند. کوروش وعده داد نیمی اضافه بر آنچه دریافت می‌داشته‌اند به آنان بدهد یعنی روزی عوض یک دریک و نیم به هر نفر پرداخت کند و راجع به وجود این سوءظن که وی بر ضد شاه قصد لشکرکشی دارد در آن مورد لاقلاً آشکارا مطلبی اظهار نشده بود.

بخش ۴

سپس دو منزل یعنی ده فرسنگ از آنجا دور شد تا به رودخانه پساروس «۱» رسید که عرض آن سه پلتروم بود و از این جا یک منزل پنج فرسنگ پیش رفت و به رودخانه پیراموس آمد که یک استاد (۵۸۲ پا انگلیسی) عرض داشت و از آنجا باز دو منزل پانزده فرسنگ راه پیمود و به ایسوس وارد شد که آخرین شهر کیلیکیه است و آن بر ساحل دریا واقع و شهری وسیع و آباد است و در این جا سه روز درنگ

کردند و کشتی‌ها از پلوپونس برای بازدید کردن کوروش وارد شدند. تعداد آنها سی و پنج فروند بود و پیتاگوراس اسپارتی فرمانده آنها بود. این کشتی‌ها از افروس (افسوس) تا ایسوس بوسیله تامس مصری هدایت شده بودند. او فرماندهی دسته دیگری از کشتی‌ها را که بیست و پنج فروند و متعلق به کوروش بوده برعهده داشت که همان کشتی‌هایی است که تامس هنگامی که با تیسافرن روابط حسنه داشت بوسیله آنها میلئوس را محاصره کرده بود. در مبارزه بین تیسافرن و کوروش او جانب شاهزاده جوان را گرفت.

خریسوفوس اسپارتی نیز با همین دسته کشتی‌ها بدستور کوروش وارد شده بود و هفتصد سرباز سنگین اسلحه همراه داشت او در لشکر کوروش کماکان فرماندهی عده مزبور را عهده‌دار بود. کشتی‌ها بر ساحل، در کنار

(۱) - آدانا فعلی در ترکیه. م

۴۹

خیمه‌گاه کوروش لنگر انداخته بودند و باز در همین ایسوس بوده که سربازهای یونانی که در خدمت آبروکماس و جمعا چهارصد نفر سنگین اسلحه بودند بعد از رها کردن اردوی آبروکماس به لشکر کوروش پیوستند. بنابراین آنها نیز در لشکرکشی کوروش بر ضد اردشیر شاه وارد شدند. از این محل کوروش یک منزل پنج فرسنگ پیش رفت و به دروازه‌های بین کیلیکیه و سوریه آمد. این دروازه «۱» شامل دو رشته دیوار در طرفین بود دیواری که در طرف کیلیکیه قرار داشت در تصرف سینه‌زیس و پادگان کیلیکی‌ها بود ولی دیوار دیگر که دورتر واقع بوده می‌گفتند در دست قشون پادشاه است.

در فاصله بین دو حصار رودخانه‌ای به نام کارموس قرار داشته که پهنای آن یک پلتروم بوده و سراسر مسافت از یک سر دیوار تا دیوار دیگر سه استادیا بود و عبور از آن بهیچ وجه امکان نداشت زیرا که تنگه‌ای باریک بود و دیوارها تا دریا امتداد داشت و برفراز تنگه هم گردنه‌های سنگی هولناکی واقع شده بود. بعلاوه بر دیوارها برج ساخته بودند و بمناسبت وجود همین محظورات عبور از آنجا بود که کوروش ناوگان خود را احضار کرده بود تا بتواند سربازان سنگین اسلحه خویش را بوسیله کشتی از آن حدود عبور دهد و اگر هم دشمن به ننگهبانی دروازه سوریه گمارده شده باشد نیروی کافی برای چیرگی بر او فراهم باشد. این عین قصد و خیالی بوده که کوروش به آبروکماس نسبت میداد چون او لشکر انبوهی زیر فرمان خود آماده داشته ولی آبروکماس چنین اقدامی نکرد و

(۱) - اکنون آنجا را کولاک بغاز می‌نامند. م

۵۰

همین که شنید کوروش به کیلیکیه رسیده راه خود را در فنقیه منحرف و به طرف اردوگاه شاهی عزیمت نمود و چنانکه گفته‌اند با سیصد هزار نفر به قشون پادشاه پیوست.

از آنجا کوروش یک منزل پنج فرسنگ تا میریاندوس پیش رفت.

این محل اقامتگاه فنیقی‌ها، بر ساحل دریا واقع و مرکز دادوستد بود و کشتی‌های تجارتی بسیار در کرانه دریا متوقف بودند. در این جا کوروش هفت روز ماند. کزنیاس آرکادی و پازیون مگاری بر

کشتی سوار و اشیاء قیمتی خود را در آن بار و از راه دریا فرار اختیار کردند. بعضی‌ها گفته‌اند که آن دو بنا بر حس حقد و حسادت به آن کار پرداخته بودند، زیرا که سربازان آنها به اردوگاه کلارخوس پیوسته بودند. از این رو آن دو نفر در صدد برآمدند که بجای رفتن تا پایتخت شاه به وطن خود بازگردند.

کوروش به کلارخوس اجازه داد که آن عده را در دسته خود نگاه دارد.

بعد از آنکه این دو نفر ناپدید شدند شایع شد که کوروش با کشتی جنگی به تعاقب آنها پرداخته است. عده‌ای آرزو میکردند که آن دو نفر دستگیر شوند زیرا چنانکه میگفته‌اند افرادی جبون بودند و بعضی‌ها نیز از امکان گرفتاری آنها بیم و نگرانی داشتند.

ولی کوروش فرماندهان را جمع و به آنها چنین اظهار کرد:

«کزیاس و پازیون ما را گذاشته و رفته‌اند اما باید مطمئن باشند که رهائی از چنگ من کار آسانی نیست و اگرچه مخفیانه حرکت کرده‌اند باز میدانم از کدام راه و با چه سرعتی رفته‌اند زیرا که من رزم ناوها در اختیار دارم که قادرند کشتی آنها را بدام اندازند. اما به حق خدایان سوگند که در صدد تعاقب آنها برنخواهم آمد تا کسی این بدنامی را بر من وارد

۵۱

نسازد که تا وقتی افراد نسبت به من یاری و همراهی دارند با آنها لطف و ارفاق دارم و همینکه کسی خواست خدمت مرا رها کند او را دستگیر و آزار و یا اموالش را ضبط می‌کنم. نه، من مانع رفتن آنها نخواهم شد ولی باید بدانند که رفتار آنها نسبت به ما بدتر از رفتار ما نسبت به ایشان بوده است.

محض رفع شبهه و تردید من زنان و فرزندان آنها را در شهر تراس (در کاریه - م) زیر نظر دارم اما خانواده آنها را هم گرفتار نخواهم کرد بلکه نزد شوهران و پدران ایشان به مناسبت خدمات ممتازی که سابق در حق من کرده‌اند خواهم فرستاد. « این اظهارات او بود که دسته یونانی حتی آنها که از اقدام لشکرکشی کوروش مأیوس و ناراضی بودند بعد از آنکه این سخنان بزرگوارانه شاهزاده جوان را شنیدند آنها نیز با رضایت و اشتیاق بیشتری در لشکر او باقی ماندند.

بعد از این پیش آمد کوروش چهار منزل بیست فرسنگ دیگر راه پیمود تا به رودخانه چالوس «۱» رسید که یک پلتریوم پهنا دارد و پر از ماهی درشت و اهلی است. اهل سوریه این نوع ماهی را مظهر خدایان می‌شمارند و اجازه نمی‌دهند کسی به آنها آسیب برساند کبوتران «۲» هم وضع مشابهی در آنجا دارند. دهکده‌ای که در آنجا اردوگاه ترتیب داده بودند به پریساتیس (پریزاد مادر کوروش) تعلق داشته «۳» و پادشاه به عنوان

(۱) - در نزدیکی شهر حلب جاری است. م

(۲) - بنا بر افسانه ربه النوع سوریه Dercet صورت ماهی داشته و دخترش سمیرامیس بشکل کبوتر.

(۳) - املاک پریزاد مرحمتی پادشاه و آن رسمی ایرانی بوده که شهریار به ملکه یا افراد محبوب کشور ملک و زمین اعطاء میکرده است. م

۵۲

حلقه بها به او اهدا کرده بود. از آنجا کوروش پنج منزل سی فرسنگ راه پیمود و به سرچشمه رودخانه در داس رسید که یک پلتریوم پهنا دارد.

در این جا قصر بلسیز «۱» آخرین فرمانروای سوریه واقع است با پارکی بسیار وسیع و خیلی زیبا که محصولات هر فصلی را فراهم دارد. ولی کوروش آن پارک را قطعه قطعه کرد و کاخ را آتش زد. او از آن جا سه منزل دیگر پانزده فرسنگ پیش رفت و به رودخانه فرات رسید که عرض آن چهار استادیاست. در ساحل رودخانه شهری آباد و پهناور بنام چاپساکوس واقع بوده در این جا کوروش پنج روز ماند. او فرماندهان یونانی را فراخواند و به آنها اعلام داشت که بابل مقصد اوست و بر ضد پادشاه عزم پیکار دارد و دستور داد که این موضوع به سربازان نیز ابلاغ و سعی شود که آنها به پیشروی ترغیب شوند. سپس فرماندهان جلسه‌ای ترتیب دادند و این خبر را اعلان کردند. در نتیجه سربازان نسبت به فرماندهان خود خشمگین شدند و اظهار داشتند که ایشان از مدتها پیش موضوع را میدانسته‌اند ولی از سربازان مکتوم داشته‌اند. باری آنها از پیشروی بیشتر امتناع نمودند مگر آنکه مبلغی دریافت دارند «۲» به همان قسم که افرادی که همراه کوروش هنگام دیدار پدرش رفته بودند وجهی دریافت کردند. هرچند در آن موقع نبردی در کار نبود بلکه فقط کوروش را در حین عزیمت به نزد پدر در التزام رکاب بودند. این اخبار را فرماندهان به کوروش گزارش دادند و او قول داد که در ورود به بابل به هر کدام پنج مینا

Beleysys-(۱)

(۲)- لشکریان مثل مورد تار سوس مزد بیشتری نمیخواسته‌اند بلکه طالب بخشش مخصوص بودند.

۵۳

نقره «۱» و مزد کامل آنها را نیز بدهد تا افراد ایونی- یونیه «۲» به خانه‌های خود بازگردند با این قول و قرار قسمت عمده لشکر یونانی ترغیب و تسلیم شدند. اما منون پیش از اینکه آشکار شود بقیه لشکر چه رفتاری می‌کنند و به عبارت دیگر آیا همراه کوروش میروند یا نه، نفرات خود را گرد- آورده به آنها چنین خطاب نمود:

«سربازان من، اگر به حرفم گوش فرا دهید بدون خطر و یا زحمت بیشتر از سایر سربازان مورد تکریم و احترام کوروش واقع خواهید شد اما پیشنهادم چیست؟ در حال حاضر کوروش از یونانی‌ها تقاضا دارد که با او بر ضد پادشاه به میدان نبرد بروند ازین رو پیشنهاد من اینست قبل از آنکه دیگر لشکریان پاسخ خود را باستحضار کوروش برسانند شما از رودخانه فرات به آن طرف عبور کنید زیرا اگر آنها موافقت کنند که دنبال او بروند قدر و اعتبار این تصمیم ایشان متعلق به شما خواهد بود چون شما پیشقدم شده‌اید و کوروش نه فقط از شما ممنون خواهد شد و شما را جدی‌ترین طرفداران خود بشمار خواهد آورد بلکه او این رفتار شما را بی‌اجرو پاداش نخواهد گذاشت و خوب هم میدانند چگونه خدمت افراد را منظور دارد. از طرف دیگر اگر سایرین تصمیم بگیرند که به میل او رفتار نکنند آن‌گاه ناگزیر همه ما با هم باز خواهیم گشت ولی فقط

(۱)- مینا اتیک معادل تقریباً ۸ دلار ارزش داشته شاید منظور کوروش در آن مورد مینا ایرانی بوده که از مینا اتیک ربعی گران‌تر بوده است.

(۲)- رسم این بود که چریک‌ها در خاتمه جنگ به خرج خود تا خانه‌های خویش میرفته‌اند و از این بابت پولی دریافت نمی‌داشته‌اند.

شما بوده‌اید که راه اطاعت پیموده‌اید و در این صورت شما را نه تنها به کارهای سبک پاسداری خواهد گماشت بلکه مزیت سردسته‌گی خواهد داد و من که از دوستان کوروش هستم میدانم آنچه دلخواه‌تان باشد بدست او نصیب خواهید یافت».

با شنیدن این کلمات نفراش متقاعد و آماده حرکت شدند و پیش از اینکه دیگران جواب خود را اظهار دارند آنها از رودخانه عبور کردند. هنگامی که کوروش شنید آن عده از رودخانه گذشتند بسیار مسرور شد و گلوس را نزد این لشکر فرستاده چنین پیام داد: «سربازان عزیز، امروز فرماندهی شما با من است اما روزی خواهد آمد که من فرمان شما را خواهم شنود و گرنه نام کوروش بر من حرام باد.» ازین رو سربازان منون بسیار امیدوار و آرزومند شدند که کوروش کامیاب شود. گفته‌اند کوروش برای خود منون نیز هدایائی نفیس فرستاد. پس از این جریان کوروش از رودخانه گذشت و باقی لشکر نیز تا نفر آخر از او پیروی کردند و در حین عبور احدی نیز بالاتر از کمر خیس نشد. اهالی چاپساگوس نقل می‌کرده‌اند هیچ‌گاه رودخانه به آن آسانی پیاده قابل عبور نبوده است و فقط با قایق از آن‌جا امکان عبور بوده که همه آنها را هم آبروکماس سوزانده بود. او که زودتر از کوروش به آنجا وارد شده بود برای جلوگیری از عبور شاهزاده قایق‌ها را از بین برد، پس چنین می‌نمود که مشیت خداوندی نیز در کار بوده و رودخانه آشکارا خود را از جلو قدوم کوروش کنار کشیده بود یعنی پادشاهی او خواست خداست. آن‌گاه او از میان سرزمین سوریه نه منزل پنجاه فرسنگ پیش رفت و به رودخانه هبور (۱) رسیدند.

Haubur-(۱)

در آنجا دهات متعددی با مزارع گندم و شراب سرشار وجود داشته است. سه روز در این محل درنگ نموده خواربار کافی برای لشکر فراهم ساختند.

بخش ۵

او سپس از میان عربستان پیش رفت در حالی که رودخانه فرات در سمت راستش قرار داشته و پنج منزل از سرزمین خشک و بیابان عبور کردند. در این حدود همه جا صحاری بی‌انتهای بود و مثل دریا هموار می‌نمود و پر از افستین به صورت بوته یا مثل نی و خوشبو بود. درخت هیچ وجود نداشت اما همه قسم حیوانات وحشی از آن جمله گورخر و شترمرغ و همچنین غزال. سواران گاهی این حیوانات را تعقیب و شکار میکردند، گورخرها وقتی که تعقیب می‌شدند سریع میدویدند و بازمی‌ایستادند، چون تندتر از اسب میدووند و هر وقت که اسبها نزدیک می‌رسیده‌اند باز آنها به حرکت درمی‌آمده‌اند ازین رو به دام انداختن آنها غیر ممکن می‌نمود مگر آنکه سوارکار بین راه درنگ و با اسب تازه‌نفسی حیوان را دنبال میکرد. گوشت این شکارها مثل آهوست حتی نرم‌تر ولی هیچ‌کس نتوانسته بود شترمرغی شکار کند و هر سواری که دنبال این کار میرفت منصرف می‌گردید زیرا که این حیوان بواسطه پرواز مسافت کلی از سوار کار دور می‌شده یعنی نه فقط با پا بلکه از بالهای خود نیز استفاده و در هوا کشتی‌وار سیر

می‌کرده است. غزال را می‌توان شکار کرد بشرط آنکه در آغاز تعقیب با سرعت کافی از دنبالش بروند زیرا که این حیوان فقط مسافت محدودی قدرت فرار دارد و مثل کبک زود خسته می‌شود. گوشت آن

۵۷

بسیار لذیذ است. آنها از این ناحیه نیز عبور نموده به رودخانه مسکاس که یک پلتروم عرض آنست رسیدند. در آنجا وسط بیابان شهری بزرگ به نام کورسوت بوده که رودخانه مزبور آنرا کاملاً احاطه کرده بود. در این سه محل سه روز ماندند و مایحتاج لشگر را تأمین کردند سپس کوروش سیزده منزل منطقه‌ای بیابانی را که در حدود نود فرسنگ بود پیمود، رودخانه فرات همواره در طرف راست لشگر واقع بوده و به شهری پی‌له «۱» رسیدند.

طی این راه طولانی تعداد زیادی از حیوانات باربر در اثر گرسنگی تلف شدند زیرا اعلیق نایاب بود و در واقع هیچ‌گونه نهال و نبات وجود نداشت چون سرزمینی خشک و خالی بود، افرادی که در این نواحی میزیستند وسیله زندگی خود را از راه تهیه سنگ در کرانه‌های رودخانه و حمل آن به بابل فراهم می‌ساختند و جنس را در آنجا فروخته آذوقه می‌خریدند. در مورد لشگریان نیز باید افزود که خواربار آنها پاک تمام شده بود و جنس قابل خرید وجود نداشت مگر همان مقداری که در فروشگاه وابسته به چریک‌های بیگانه در لشگر کوروش فراهم میگردید. در آنجا آرد گندم و جورا پانزده برابر قیمت بازار آتن فروش می‌کردند ازین رو بیشتر خوراکی سربازان از گوشت شده بود «۲» کوروش در نواحی صحرائی منازل سفر را بسیار طولانی قرار میداد تا به آب تازه یا علیق برسند.

یک بار که به تنگه باریک پرگل رسیده بودند چون ارابه‌ها آسان عبور نداشتند کوروش به اتفاق ملازمان و بزرگزادگانی که همراهش

(۱) - Paelae - پیل

(۲) - یونانی‌های عهد گزنفون برحسب معمول کم گوشت مصرف میکردند از این رو آن وضع در صحرائی عربستان برای ایشان دشوارتر بشمار میرفت.

۵۸

بودند توقف نموده گلوس و پیگرس را دستور داد که با کمک نفرات چریک ارابه‌ها را از درون گل عبور دهند. ولی مشاهده نمود آن افراد بواسطه خشم و تغییری که داشتند در انجام دادن این کار سستی می‌نمودند پس به سران و بزرگان پارس، همراهان خویش فرمود که در پیش راندن ارابه‌ها دستیاری کنند.

در این حین بود که حد اعلای اطاعت و انضباط مشهود افتاد چون حضراتی که حاضر بودند بی‌درنگ جامه‌های ارغوانی خویش را از تن درآورده در امتثال امر او تلاش و فداکاری نمودند و با وجود البسه گرانبها و طوق و باره که در گردن و بازو داشتند یک‌باره درون گل افتاده ارابه‌ها را چست و چالاک با سرعتی که باور کردنش آسان نیست از معبری که شیب دراز تندی داشت عبور دادند.

روی همرفته آشکار بود که در سراسر راه کوروش تعجیل داشته است و تأخیری را جایز نمی‌دانسته مگر بر سبیل ضرورت و برای تهیه آذوقه یا منظورهای عمده دیگر و غرضش هم این بوده که هرچه زودتر به مقصد رسیده باشد، پادشاه آمادگی کمتری برای زد و خورد با او خواهد داشت در صورتی که اگر برعکس آهسته پیش میرفت برادرش لشگر بیشتری فراهم می‌ساخت و بعلاوه وقتی که با

غور تمام تأمل می نمود در- می یافت قلمرو پادشاه که بمناسبت وسعت خاک و کثرت سکنه آن قدرتی کلان داشته بواسطه دور بودن خطوط ارتباطی و پراکندگی نیروها اگر با سرعت کافی در معرض حمله قرار گیرد طرف متهاجم امید توفیق بیشتری خواهد داشت.

در طرف دیگر رودخانه فرات در امتداد همین ناحیه باتلاقی،

۵۹

آبادی وسیعی به نام کارماند بود. در این محل سربازان اجناسی خریدند و از رودخانه به طریق ذیل عبور کردند: پوست‌هائی را که برای روپوش خیمه‌ها تهیه شده بود پر از گاه نموده سر آنها را محکم بستند تا آب داخل گاه نشود و بدین وسیله از رودخانه عبور و در ساحل دیگر اجناس و آذوقه خریداری کردند من جمله شرابی که از درخت خرما و نانی که از آرد ارزن بوده چون این محصول در آن حدود به حد وفور وجود داشته است.

در این جا یکی از سربازان منون و یک نفر هم از دسته کلارخوس با هم نزاعی کردند. کلارخوس باین دلیل که گناه با سرباز منون بوده او را به تازیانه کشید. این سرباز نزد گروه خود رفته شرح ماجرا بازگفت. وقتی همقطاراناش داستان را شنیدند سخت برآشفته نسبت به کلارخوس خشمگین شدند. در همان روز هنگامی که کلارخوس در آن نقطه از رودخانه عبور و به منظور سرکشی فروشگاه به طرف دیگر ساحل رفته بود و از میان قرارگاه لشکر منون باز می‌گشت تا به اردوگاه خود برود و فقط چند نفر ملازم همراه داشت و کوروش هم هنوز وارد نشده بود سربازی او را هدف تیر قرار داد. هرچند تیر این مرد به هدر رفت اما شخصی دیگر سنگی انداخت و باز دیگری، خلاصه عده‌ای به او حمله کردند و کلارخوس تا اردوگاه خود فرار و نفراتش را مسلح احضار کرد و دستور داد افراد سنگین اسلحه در مقر خود آماده باشند و سپرهای خود را بر زانو بگیرند (تا در صورت لزوم به یاری او بشتابند) در حالی که خودش با نفرات تراکی و سوارانی که زیاده بر چهل نفر در دسته خود داشت و بیشتر آنها هم از اهالی تراکیه بودند راست به دسته منون حمله کرد. نتیجه این کارش آن شد که افراد مزبور و خود منون سخت به وحشت افتاده سراسیمه اسلحه

۶۰

برداشتند ولی عده‌ای از ایشان که از این پیش‌آمد تحریک نشده بودند حرکتی ننمودند. پروکزئوس تصادفا دیرتر از سایرین با افراد سنگین سلاح خود وارد صحنه گردید و بی‌درنگ نفرات خود را به میدان جدال انداخت و با تهدید اسلحه هر دو طرف را از زد و خورد بازداشت و از کلارخوس خواست که دست از پیکار بردارد. اما کلارخوس سخت برآشفته بود زیرا وقتی پروکزئوس داستان خطر سهمگین سنگسار شدنش را می‌شنید موضوع را با خونسردی تلقی نموده بود و به او دستور داد از صحنه کناره‌گیری کند. در همین حین کوروش وارد شده شرح ماجرا را شنید. او عاجلا نیزه خود را برکشید و با ملازمان خود به عجله تا حد بین طرفین در میدان دعوا تاخت و چنین گفت:

کلارخوس، پروکزئوس و سایر افراد یونانی که در این جا حاضرید، شما از عواقب کار خود غفلت دارید چون وقتی که با اسلحه به جان هم بیفتید دشمن فوری اول مرا و آن‌گاه بدون تأخیر شما را هم قطعه‌قطعه خواهد کرد، زیرا اگر نکبت وادبار دامنگیر ما شود همین این افراد چریک بیگانه که در لشکر

ما هستند سخت‌تر از قشون شاهی دمار از روزگار ما برخوانند آورد. با شنیدن این کلام کلارخوس به راه حزم افتاد و هر دو طرف عزم دست‌کشی از نثار و بازگشت به قرارگاه خود نمودند. بعد از آن محل در سراسر راه پی‌درپی علایم عبور ارابه و اسب دیدند. از ظواهر کار آشکار می‌نمود که اثر پای بیش از دو هزار اسب دیده می‌شود و به نظر میرسید که سواران در بین راه آنچه علوفه و علیق و یا هرچه را که قابل استفاده بشمار میرفته می‌سوزانند. در این گیرودار

۶۱

بود که ارون‌تاس پارسی که با پادشاه قرابت داشت و در فن و کار جنگاوری یکی از پارسیان ممتاز محسوب می‌گردید در اندیشه توطئه بر ضد کوروش افتاد. در واقع او قبل از آن هم بر ضد کوروش نزاعی راه انداخته بود ولی سپس با هم‌آشتی نموده دوست شدند. او به کوروش اظهار داشته بود که اگر هزار نفر سوار داشته باشد آن دو هزار سوار را که جلو آنها میرفته و همه چیز را می‌سوزانیده‌اند، یا بوسیله کمین نابود می‌کرده و یا آنکه تعداد زیادی از آنها را اسیر نموده مانع اقدام حریق‌انگیزی آنان می‌گردیده است و اطمینان داد که راه عبور را برایشان بسته و نمی‌گذاشته است اخبار و گزارش خود را به پادشاه برسانند.

وقتی کوروش این پیشنهاد را شنید آنرا پسندید و به ارون‌تاس فرمود از هر فرمانده چندین سوار بگیرد.

ارون‌تاس به اتکای سوارانی که در اختیار داشت احساس اعتماد نموده نامه‌ای به شاه نوشته خبر داد با حداکثر نفرات سوار که قادر به جمع‌آوری بوده است برای دستیاری او خواهد رفت و از شهریار خواستار گشت که سواران شاهی او را دوست‌وار پیشواز کنند. در همین نامه او دوستی و وفاداری دیرین خویش را نسبت به شهنشاه یادآوری کرده بود. او این نامه را دست‌قاصدی که مورد اعتماد می‌پنداشت داد اما این مرد نامه را راست به کوروش تسلیم نمود. وقتی که کوروش آنرا خواند دستور بازداشت ارون‌تاس را صادر کرد و هفت نفر اصیل زادگان پارسی را که در التزام رکابش بودند به خیمه‌گاه خود فراخواند و به فرماندهان یونانی نیز فرمود که با نفرات سنگین اسلحه خیمه‌گاهش را تحت مراقبت قرار دهند.

۶۲

فرماندهان امثال امر نموده سه هزار نفر سنگین اسلحه فرا آوردند. کلارخوس نیز به عنوان مشاور به چادر دعوت شده بود. چون کوروش و دیگر پارسیان به او با دیده احترام و برترین افراد یونانی می‌نگریسته‌اند. وقتی که او از جلسه بیرون آمد جریان محاکمه ارون‌تاس را برای دوستان خود نقل کرد زیرا که جلسه محرمانه نبود. برطبق اظهار او کوروش به شرح ذیل رسیدگی را آغاز کرد: یاران من، بدان جهت شما را به این‌جا دعوت کرده‌ام که با هم تعاطی نظر و سپس درباره عمل ارون‌تاس همین‌جا در پیشگاه خدایان و در حضور افراد حکم لازم صادر کنیم. این مرد را ابتدا پدرم به خدمت من گماشت سپس چنانکه خودش هم اعتراف دارد بدستور برادرم بر ضد من قیام و ارگ شهر

ساردیس را تصرف نمود و من با جنگی که بر ضد او آغاز کردم صلاح خود را ناچار در ترک مخاصمه دید و با من دست دوستی داد.

- آیا اینک تو چنانکه خود اعتراف می‌کنی که از جانب من صدمه‌ای ندیده بودی بر علیه من با می‌سی‌ها (قومی سرکش در آسیای صغیر) همدست نشده‌ای تا بدترین صدمات را بر قلمرو من وارد کنی؟

ارونتاس تصدیق کرد. کوروش گفت آیا تو بعد از آنکه پی بردی قدرت کافی نداری به معبد ربه‌النوع ارتیمیس «۱» نرفته و توبه نکرده بودی و بعد از آنکه مرا به عفو کردن خود وادار ساختی آیا تعهداتی با من نمودی و با من عهد و پیمان نکردی؟ ارون‌تاس این اظهارات را هم تصدیق نمود.

آن‌گاه کوروش گفت پس چه آزاری از من دیدی که سومین بار بر ضد من توطئه

Artemis-(۱)

۶۳

راه انداخته‌ای؟ وقتی که ارون‌تاس این بار هم پاسخ منفی داد کوروش از او پرسید پس تصدیق می‌کنی کاری ناروا نسبت به من مرتکب شده‌ای؟

ارونتاس گفت چاره‌ای نداشتم. که در اثر آن کوروش باز پرسید آیا از این پس می‌توانی ثابت کنی دشمن برادرم و یار صدیق من باشی؟ او جواب داد ای کوروش حتی اگر چنین هم بکنم باز ممکن نیست تو حرفم را باور داری. سپس کوروش رو به حضار نموده اظهار داشت کارنامه این مرد را ملاحظه کرده‌اید و اظهاراتش را هم که شنیده‌اید و تو، ای کلارخوس که از بهترین مشاورانم هستی در این باره هر عقیده‌ای داری بگو. کلارخوس گفت:

رای من اینست که باید شرچنین عنصری را هرچه زودتر رفع کرد تا در آینده نیز همیشه در اندیشه پرهیز از خطر و آزار او نباشیم و در کار اجر و پاداش دادن خدمتگزاران وفادار خویش آسوده خاطر باشیم. این نظر کلارخوس را دیگران تصدیق کردند. او نقل کرد که بعد از آن جریان به فرمان کوروش همه، حتی منسوبان خود ارون‌تاس هم برپا خاسته - دستی بکمر بند او زدند که نشانه محکومیتش به مرگ بود. سپس مأموران بیرونش بردند، افرادی که نسبت به او سابقه ارادت و احترام داشتند در حین بردنش باز به او احترام نمودند هرچند که میدانستند محکوم به - مرگ شده بود.

بعد از آنکه او را به چادر آرتاپات که از معتمدان مقرب کوروش بود بردند دیگر کسی پیکر زنده یا جسد ارون‌تاس را ندید و هیچ‌کس هم ندانست که او چگونه اعدام شد. در این باره هرچه گفته‌اند بنا بر حدس و گمان بوده و احدی هم گور او را ندیده است.

۶۴

بخش ۶

از آن‌جا کوروش در سرزمین بابل سه منزل یا دوازده فرسنگ پیش رفت و در سومین منزل نیمه شب دسته یونانی‌ها و چریک‌های بیگانه را سان دید، زیرا که میپنداشت روز دیگر پادشاه با قشون خود به عزم نبرد پیش خواهد آمد. پس فرماندهی جناح راست را به کلارخوس و پهلوی چپ را به منون داد و

خود به آرایش نفرات خاصه خویش پرداخت.

روز بعد از سان دیدن قشون سحرگاه چند نفری فراری از اردوگاه پادشاه فرا آمدند و کوروش را از وضع لشکریان شاه آگاه کردند. در این وقت کوروش سرکرده‌ها و سردسته‌های یونانی را احضار و نه فقط با آنها صحبت و مشورت نمود که نبرد چگونه باید آغاز شود بلکه تا آنجا که در توانائی او بود به تهییج و تشجیع آنها پرداخته چنین اظهار داشت:

ای یونانیان، من از آن جهت شماها را به عزم پیکار در راه مقصود خویش تا این جا نیاورده‌ام که افراد کافی چریک بیگانه فراهم نبوده‌اند.

بلکه به آن دلیل این اقدام را کرده‌ام که معتقدم شما از چریکهای بیگانه دلیرتر و نیرومندترید و بهمین مناسبت است که شما را در این جنگ و ستیز شرکت داده‌ام. پس شکی ندارم که خودتان را افرادی برازنده نعمت آزادی که از آن بهره‌مند هستید نشان خواهید داد و شما را بداشتن این آزادی تهنیت می‌گویم و تردیدی نداشته باشید که خودم نیز آزادی را بسیار گرانبهار از همه چیز می‌شمارم.

۶۵

حال برای آنکه بدانید با چه نوع رزم و پیکاری سروکار خواهید داشت من که در این زمینه اطلاعی دارم شما را نیز آگاه می‌سازم. دشمن ما لشکریانی بس عظیم دارد که با تبختر بسیار پیش می‌آیند اما اگر شما در مقابل آنها چنانکه باید و شاید مقاومت نشان دهید این مطلب را با احساس شرمندگی اظهار می‌دارم، بدون شک خواهید دید که من در میان هموطنان خود چه افراد بیچاره‌ای دارم و هرگاه شما مردانه پیکار کنید و مبارزه‌ام نتیجه مطلوب بدهد آن عده از شما را که قصد بازگشت به وطن خویش دارند مورد غبطه و حسرت دوستان شهر و دیارتان خواهم ساخت و درباره بسیاری از شماها نیز کاری خواهم کرد که ماندن در دستگاه مرا به زندگی در ولایت خود ترجیح دهید.

در این حال گالین که پناهنده‌ای سیاسی و در آنجا حاضر بود و از نزدیکان مورد اعتماد کوروش بشمار میرفت اظهار داشت:

«ای کوروش بعضیها می‌گویند اینک که وضع تو وخیم است وعده‌های کلان میدهی - زیرا که با خطر گلاویز هستی - اما همینکه توفیق و مراد یابی آن‌گاه این مواعیدت از یاد خواهد رفت و بعضی دیگر نیز می‌گویند اگر وعده‌های خود را هم فراموش نکنی و بخواهی انجام بدهی باز قادر نخواهی بود.»

بعد از شنیدن این حرفها کوروش اظهار داشت: «آقایان اینست سرزمین پدر من از جنوب تا بجائی که اهالی از گرما نتوانند زیست و از شمال تا بجائی که از سرما و همه این نواحی نیز بین دو سامانی است که یاران برادر من به عنوان ساتراپ حکومت دارند. پس اگر ما فاتح شویم

۶۶

بر من است که دوستان خود را بر مسند اینهمه حکومتها قرار دهم. از اینرو نگرانی‌ام آن نیست که به اندازه وافی منصب و مقام برای همراهان خویش نداشته باشم بلکه نگران از آنم که برای احراز این مقامات دوستان کافی فراهم نباشند. ولی در مورد شما فرزندان یونان بهر کدام انگشتی زرین هم خواهم داد. وقتی که آنها این مطلب را شنیدند فرماندهان چنان مسرور شدند که بی‌درنگ خبر را به

اطلاع همه یونانیها رسانیدند. از اینرو دسته‌های دیگر نیز سعی نمودند به حضور او بروند چون میخواستند بدانند در صورت فتح آنها چه نصیبی خواهند داشت.

کوروش آنها را هم راضی برگردانید ولی همه آنانی که با او صحبت کرده بودند یک ندا از او تقاضا و تأکید داشتند که خودش به میدان جنگ نرود و در عقب جبهه بماند. بهمین مناسبت کلارخوس از کوروش این سؤال را کرد: آیا خیال میکنی برادرت با تو جنگ کند؟

کوروش گفت: «به حق زاوش پروردگار عالم سوگند که اگر او داریوش زاده و فرزند پریزاد و برادر من است بدون جنگ و ستیز فرمانروائی این سرزمین را به چنگ نتوانم آورد.»

در این موقع که لشکر مجهز و آماده نبرد می‌گردید رسیدگی و معلوم شد عده یونانیان ده هزار و چهارصد نفر سنگین اسلحه و دو هزار و پانصد نفر سبک اسلحه است در صورتی که نفرات چریک بیگانه در قشون کوروش یکصد هزار نفر با بیست ارباب داس دار بود.

بنابر گزارش و اصل تعداد لشکریان دشمن یک میلیون و دویست هزار نفر (۱) بوده، با دویست ارباب داس دار بعلاوه قشونی شامل شش هزار

(۱) - این تعداد ظاهراً مبالغه‌آمیز است کتزیاس پزشک یونانی اردشیر شاه چنانکه - پلوتارک نقل میکند گفته است که چهارصد هزار نفر بودند.

۶۷

سوار بفرماندهی ارتاگرس که در جلو پادشاه حرکت میکرد سپاه شاهی چهار سردار داشته و هر یک از آنها در رأس سیصد هزار نفر بودند:

آبروکماس، تیسافرن، گویریاس، و آریاس.

اما از تمامی این لشکریان که تعداد آنها را برشمردیم فقط نهصد هزار نفر با یکصد و پنجاه گردونه داس دار در میدان نبرد حاضر بودند زیرا که آبروکماس که با لشکر خود از فنقیه آمده بود برای آمادگی رزمی پنج روز تأخیر داشت. این اطلاعاتی بود که فراریان راجع به سپاه شاه بزرگ قبل از آغاز جنگ، به کوروش داده بودند. بعد از شروع زد و خورد گزارشهای مشابهی نیز بوسیله نفراتی که اسیر شده بودند بدست آمد.

از این جا کوروش یک منزل سه فرسنگ با تمامی سپاه خود اعم از یونانی و چریک بیگانه با آرایش جنگی راه پیمود چون می‌پنداشت که همان روز پادشاه به عزم نبرد پیش خواهد آمد زیرا که در آن روز قبل از ظهر در حین پیشروی به خندقی که پنج پا عرض و سه پا عمق داشته رسیدند.

این خندق در دشت تا مسافت دوازده فرسنگ ادامه داشت و به دیوار مدیا (۱)

(۱) - این دیوار چنانکه گزنفون نوشته است از کرانه فرات در قسمت شمال شرقی دجله شروع می‌شده و بوسیله بابلی‌ها ظاهراً در قرن ششم قبل از میلاد به منظور دفاع در مقابل مادی‌ها ساخته شده بود. گمان میکنند قسمت جنوبی دیوار در آن زمان ویران بوده و به همین جهت خندق شاهی را ساختند. گزنفون شرح آنرا در همین کتاب ذکر کرده است. بعضی‌ها گفته‌اند این دیوار به نام مده زن آخرین پادشاه ماد بوده و بعضی دیگر آنرا سد نیمروز (نمرود) خوانده‌اند.

۶۸

که در امتداد فرات بود میرسیده است.

در این محل راه باریکی بین دیوار و رودخانه فرات واقع بوده که بیش از بیست پا پهنا داشته. شهنشاه وقتی شنید کوروش بر ضد او لشکر خواهد کشید این خندق را به قصد وسیله دفاعی ساخت. کوروش و لشکریانش از میان تنگه عبور کردند، از اینرو وارد محدوده خندق شدند. در آن روز کوروش سیلانوس غیب‌گوی خود را احضار و به او سه هزار دریک مرحمت کرد زیرا که یازده روز قبل از آن تاریخ وی در حین مراسم قربانی به کوروش اطلاع داده بود که تا ده روز دیگر پادشاه اقدام به جنگ نخواهد کرد. کوروش گفت «اگر تا ده روز دیگر جنگ نکند لابد اصلا نخواهد کرد و هرگاه پیش‌گویی‌ات درست درآید ده تالان (معادل ۳۰۰۰ دریک پارسی) به تو خواهم داد.» آن وجه مرحمتی از این بابت بود زیرا که ده روز گذشته بود و چون پادشاه جلو خندق ظاهر نشده بود و از عبور کردن لشکر کوروش هم جلوگیری ننمود بنابراین روز آینده کوروش بی‌باک پیشروی خود را ادامه داد. روز سوم در گردونه خود نشسته پیش میرفت وعده معدودی نفرات با آرایشی رزمی از جلو او در حرکت بودند و قسمت عمده لشکر بی‌نظم و ترتیب از عقب می‌آمده‌اند و اسلحه اکثر نفرات هم بر گردونه‌ها و یا بوسیله حیوانات باربر حمل می‌گردید.

۶۹

بخش ۷

در این گیرودار که حوالی ظهر بود و به قرارگاهی که کوروش قصد درنگ داشت نزدیک می‌شده‌اند پاته‌گیاس یکی از معتمدان پارسی کوروش با سرعت تمام در حالی که عرق از سرویال اسبش فرو میریخت نمایان شد و بهر کسی میرسید با زبان چریکها و یا زبان یونانی فریاد می‌- کشید پادشاه با لشکری انبوه و کاملا آماده پیکار فرا میرسد. ازینرو آشفتگی بزرگی پدید آمد چون یونانی‌ها و در واقع سایرین هم می‌- پنداشتند که شاه بی‌درنگ در همان حین آشفتگی بر سر آنها خواهد ریخت. کوروش از ارابه‌اش پائین پریده جوشن خود را بر تن کرد و بر توسن خود سوار شده نیزه در دست فرمان داد که همه نیز مسلح شوند و تمامی افراد موضع بگیرند پس تمامی نفرات سراسیمه در جاهای خود قرار گرفتند. کلارخوس جناح راست «۱» لشکر یونانی را گرفت که وصل به رودخانه فرات قرار داشت پروکزنوس بعد از او، دیگران پشت سر پروکزنوس و منون و نفراتش جبهه چپ سپاه یونانی را اشغال نمودند.

(۱) - لشکر یونانی روی هم‌رفته تمام جناح راست سپاه او را گرفته بودند و لشکر پارسی وسط و جناح چپ را. بنابراین کلارخوس و منون فرماندهی پهلوهای راست و چپ قشون یونانی را در دست داشتند.

۷۰

چریکهای بیگانه نیز که سواران پافلاگونی و هزار نفر بودند در کنار کلارخوس و در طرف راست او مستقر شدند و یونانیهای سپردار بهمین شکل صف‌آرایی کردند. در پهلو چپ هم اریه‌اوس نایب کوروش با بقیه چریکها آماده ایستاد. کوروش و سوارانش که در حدود ششصد نفر بودند در وسط استقرار یافتند این نفرات زره بر تن و ران‌پوش چرمی و همگی هم غیر از کوروش کلاه خود بر سر داشتند ولی کوروش با سر برهنه داخل میدان نبرد شد. اسبها همه یال و سینه‌بند داشتند و افراد علاوه بر اسلحه دیگر، شمشیر یونانی نیز در دست.

در این موقع که نیمه روز بود هنوز از دشمن اثری بنظر نمی‌رسید اما بعد از ظهر از دور گرد و خاک نمایان شد که ابتدا مانند ابر سفیدی مینمود ولی زود به صورتی تیره‌وتار درآمد و سراسر دشت را سیاه کرد.

همینکه دشمن جلو و جلوتر آمد از هر سوزرق و برق می‌دیدند و نیزه‌ها و سپس نفرات دشمن نیز نمودار شدند. سواران با یراق‌های سفید در جناح چپ دشمن که بموجب گزارشهای واصل تحت فرماندهی تیسافرن بودند بعد سربازانی که سپرهای سبک داشتند و قدری دورتر افراد سنگین اسلحه با سپرهای چوبی که تا بالای پا امتداد داشته و می‌گفته‌اند آنها سربازان مصری‌اند. سپس سواران و کمانداران بیشتری پیش آمدند.

تمام این لشکریان با آرایش مرسوم قومی خود حرکت میکردند و هر گروهانی دسته انبوهی تشکیل داده بود.

در جلو آنها به اصطلاح ارابه‌های داس‌دار با فواصلی از یکدیگر قرار داشتند. داس گردونه‌ها از مال‌بند تا کناره جاده کشیده شده بود و آنرا در زیر تنه ارابه نصب کرده بودند نوک آنها بطرف خاک بود

۷۱

تا آنچه سرراه آنها بیفتد قطعه قطعه شود، و غرض اصلی هم آن بود که ارابه‌ها، لشکر یونانی را درو کنند ولی راجع به اظهار کوروش که یونانیان را فرا خواند و به آنها تأکید کرده بود مانع هیاهوی چریک‌های بیگانه شوند دچار اشتباه شده بود زیرا که آنها با سروصدا پیش نمی‌آمده‌اند بلکه در سکوت و آرامش کامل با قدمهای موزون و آهسته در حرکت بودند.

در این هنگام کوروش در حالی که فقط پیگرس مترجم او و سه چهار نفر دیگر همراهش بودند در جلو جبهه راه افتاد و با صدای رسا به کلارخوس فرمان داد نفرات خود را متوجه قلب دشمن کند زیرا که خود پادشاه در آنجا بوده و گفت اگر در آن نقطه فتح کنیم کام ما کاملاً حاصل خواهد شد. کلارخوس که دیده بود انبوه دشمن در وسطاند و از کوروش هم شنیده بود که پادشاه در جناح چپ عده اوست (چون تعداد لشکر شاه به اندازه‌ای زیاد بود که هرچند قلب سپاه را گرفته بودند باز نفراتش از جناح چپ کوروش هم فراتر قرار داشتند) اگره داشت جناح راست لشکر خود را از کرانه رودخانه کنار بکشد زیرا که در این صورت نگران امکان محاصره جناحین خود بوده و در جواب به کوروش گفت سعی تمام دارد که کارها برطبق دلخواه انجام شود.

در این گیرودار خطرناک لشکریان پادشاه هم آهنگ پیش می‌آمدند در صورتی که نیروی یونانی هنوز در محل خود مانده و با دسته‌هایی که از عقب وارد می‌شده‌اند صف‌آرایی می‌نمودند. کوروش که با فاصله کافی در جلو لشکر خود سواره حرکت میکرد بهر طرف نظر بررسی انداخت تا هم قوای همدستان خویش را اندازه‌گیری کند و هم لشکر

۷۲

دشمن را براندازد. در این حین گزنفون آتنی «۱» از مرکز دسته یونانیها او را دیده پیش تاخت تا با کوروش ملاقات و سؤال کند آیا امری دارد.

کوروش عنان اسب خود را برکشید و به گزنفون گفت بهمه اعلام شود که آثار و علائم قربانیها تمام

حاکمی از فال نیک است. وقتی که این مطلب را اظهار میداشت شنید صدائی میان سپاه درافتاده بود پرسید چیست؟

گزنفون پاسخ داد شعار جنگی لشکریان است که برای مرتبه دوم بهمگی ابلاغ می‌شود. کوروش حیران شد چه کسی آن فرمان را داده بود و استفسار کرد چه شعاری است گزنفون عرض کرد: «ای زاوش بزرگ پیروزی از تو است» با شنیدن این بیان کوروش نظر تأیید داد و گفت مانعی ندارد و بعد از این اظهار، به سوی قرارگاه خود تاخت.

سرانجام فاصله بین دو لشکر متخاصم به سه چهار استادیا رسید آن‌گاه یونانیها سرود خوانان بر دشمن حمله کردند. در حین پیشروی قسمتی از ستون عظیم موج‌وار بکنار افتاد ازینرو آنها که عقب مانده بودند پا به فرار نهادند و در همان حال نیز با فریاد جنگی که خاص انیالیوس «۲» است همگی فرار اختیار کردند. می‌گویند سپس بعضی از آنها با نیزه افراد همدسته خود ایشان تصادم نموده ترس و وحشت در میان اسبهای دشمن افتاد و قبل از آنکه تیری به آنها اصابت کند صف چریکهای بیگانه وارفت. ازینرو یونانیها با تمام نیرو به تعاقب دشمن پرداختند ولی به یکدیگر توجه میدادند که بی‌اندازه هم پیش تازند بلکه صف‌های خود را استوار و پیوسته نگاه دارند. راجع به اربابه‌های

(۱) - گزنفون در این اثر همه جا خود را به صورت سوم شخص عنوان کرده است. م
(۲) - Enyalios رب النوع جنگ.

۷۳

دشمن یونانیها هر گردونه‌ایرا که در حال فرار میدیدند شکافی برای عبور آنها باز میکردند و یکی از نفرات را مانند سوارکاری که در میدان مسابقه از زمین فرو افتاده باشد دستگیر می‌کردند و گفته‌اند حتی او هم زخمی نشده بود و هیچیک از یونانیها در حین نبرد جراحتی برنداشت. می‌گفته‌اند فقط یکنفر در جناح چپ لشکر تیر خورده بود.

وقتی که کوروش پیروزی یونانی‌ها را دید و مشاهده نمود که گروهان مقابل آنها پا به فرار نهادند هرچند خشنود می‌نمود و هم‌اکنون بعضی از ملازمان او را به رسم شهریاری تعظیم می‌کردند باز به تعاقب دشمن ترغیب نشد بلکه ششصد نفر سواران خود را جمع و جور نگاه داشت و ناظر و نگران بود که پادشاه چه خواهد کرد چون میدانست که شاه در قلب سپاه پارس قرار می‌گیرد. در واقع همه فرماندهان چریک نیز در حین فرماندهی در قلب لشکر مستقر می‌شوند زیرا آنجا را مصون‌ترین موضع می‌پندارند و به عبارت دیگر قوای خود را در طرفین قرار میدهند که هرگاه امری صادر کنند سریع‌تر به همه ابلاغ شود به همین نهج نیز پادشاه در قلب لشکر به فرماندهی ایستاد که باوجود این حال باز جلوتر از جناح چپ لشکر کوروش واقع شده بود و چون کسی را در مقابل خود نمی‌دید که با او و یا لشگری که در جلو داشت نبرد آغاز کند قصداً انحراف جست تا دشمن را محاصره کند.

ازینرو کوروش سخت نگران شد که مبادا شاه لشکر یونانی را از عقب غافلگیر و آنها را تارومار کند پس در صدد برآمد با پادشاه وارد

۷۴

مصاف شود «۱» و با ششصد سوار خود بر گروهی که در جلو شه‌نشا بودند حمله برد و پیروز شد و آنان

را که شش هزار نفر بودند ناچار به فرار کرد.

گفته‌اند کوروش بدست خود فرمانده آنها ارتاگرس را به قتل رسانید، اما چون عده او پا به فرار نهاده بودند ششصد سوار کوروش به تعاقب ایشان پرداخته در نتیجه خواه و ناخواه متفرق شدند و فقط چند نفری پیرامون او باقی ماندند که بیشتر آنها نیز ندیمان‌شان بودند. در همان حین و حالی که فقط این دسته محدود را در التزام رکاب داشت چشمش به شاه افتاد که انبوه لشکر در دنبالش بودند پس ناگهان عنان اختیارش از دست رفت و با فریاد «آه او را دیده‌ام» شتابان به طرف شاه حمله برد و چنانکه کتزیاس «۲» پزشک شاهی (که در جبهه حاضر بود) می‌نویسد ضربتی بر سینه‌اش وارد ساخت. همین نویسنده می‌افزاید کوروش شخصا زخم شاه را بست.

اما هنگامی که کوروش ضربات خود را وارد میکرد ضربت سختی بوسیله زوبین در زیر چشم خود او رسید. در این میانه زد و خورد مهیبی بین پادشاه و کوروش و همچنین نگهبانان طرفین در گرفت بطوری که کتزیاس نقل می‌کند نفراتی از دسته شاهی به خاک هلاک افتادند و کوروش هم به قتل رسید و هشت تن از نجبای ملازم او در کنارش جان دادند. راجع به آرتاپات که آجودان باشی کوروش و از همراهان جان‌نثار او بود نقل شده است وقتی که دید کوروش کشته شد از اسب خود پائین پریده شاهزاده را در بازوان خود گرفت. به روایتی پادشاه امر داد او را بر جنازه کوروش هلاک

(۱) - این نبرد در دشت کوناکسا در ۳۶ میلی شمال شهر بابل اتفاق افتاده بود. م

(۲) - کتزیاس یونانی هفده سال پزشک ملکه پریزاد (پروشات) و اردشیر شاه فرزند او بوده است. م

۷۵

کردند. بعضی‌ها نیز گفته‌اند که خودش خنجر برکشید و خودکشی کرد چون بواسطه علاقه شدید و وفاداری کامل نسبت به کوروش خنجری زرین و طوق و باره و همه زیورهای خاص نجبای پارس را داشته و واجد افتخار و امتیازات بسیار بوده است.

۷۶

بخش ۸

این بود سرنوشت کوروش که چنانکه جملگی برآند بعد از کوروش بزرگ «۱» بیش از همه اهل پارس دارای روش و منش پادشاهی و برازنده‌ترین نفر برای احراز مقام فرمانروائی بود. زیرا اولاً هنگامی که هنوز جزو نوباوگان و به اتفاق برادرش و کودکان دیگر مشغول تحصیل بود از همه جهات بر تمام همشاگردیهای خود برتری داشت چه همه فرزندان بزرگان پارس در دربار پرورش می‌یابند و در آنجاست که استعداد رازداری و بردباری را به حد کمال می‌آموزند و بهیچ وجه هم رفتاری که پست و خوار باشد در میان آنها دیده و شنیده نمی‌شود. کودکان همواره سیمای مردان برازنده ممتاز را در جلوی چشمان خویش دارند یعنی افرادی که مورد احترام پادشاهند و همچنین وضع و حال آن کسانی را که فاقد قدر و منزلت‌اند. اطفال درباره این طبقه نیز مطالبی می‌شنوند و بنابراین از اوان کودکی می‌آموزند چگونه فرمان دهند و چگونه هم تسلیم و فرمانبردار باشند. و نیز شهرت داشت کوروش اولاً در میان همسالان خود از همه ساده‌تر و کاملاً بی‌آلایش بوده و حتی بیشتر از همقطاران پائین‌تر از خویش نسبت به ارشادان

اطاعت می نمود. ثانياً به اسب علاقه بسیار و در سوارکاری مهارت سرشار داشت و می گفته اند شوق فراوان نسبت به

(۱) - و داریوش اول - مترجم

۷۷

تحصیل و آموزش می نمود و در تمرین های نظامی هشیاری و چالاکی عجیب نشان میداد و در زوبین انداختن و تیراندازی نیک ماهر بود. سپس هنگامی که دوره نوجوانی فرا رسید با عشق سرشاری به کار شکار پرداخت و با جهد بسیار ضربت کاری بر جانوران وارد می ساخت در یک مورد وقتی که خرسی به او حمله کرده بود فرار اختیار نکرد بلکه با حیوان گلاویز شد و از اسب خود با سرفرو افتاد و زخمی شد که اثر آن مدت ها باقی بود. اما سرانجام جانور را از پا در آورد همچنین آن کسی را که در این مورد به یاری او شتافته بود، با انعام و نوازش محسود دیگران ساخت.

همچنین وقتی که پدرش او را ساتراپ لیدیه و فریگیه بزرگ و کاپادوکیه منصوب کرد و فرماندهی همه لشکریان (آسیای صغیر) را به او داد که ناگزیر برعهده داشت که منطقه کاستولوس را هم اداره کند نیک نشان داد که بیش از هر چیزی به وفای عهد و یا هر قسم قول و قرار خویش پایبند است و به همین دلیل نیز بوده است که نواحی بسیار به او اظهار اعتماد نمودند و خود را تحت فرمان و حمایتش قرار دادند. افراد نیز به او اطمینان کامل داشتند و اگر دشمنی با او سازش میکرد تردیدی نداشت که بعداً از جانب او دچار خطری نخواهد شد. در نتیجه وقتی که با تیسافرن درافتاد همه شهرها با طیب خاطر جانب کوروش را بر تیسافرن ترجیح دادند مگر میلئوس و دلیل ترس اهل آنجا هم از او این بوده است که نسبت به پناهندگان شهر خویش نگرانی و تشویش داشتند زیرا که بارها کوروش قولا و عملاً ثابت کرده بود آنان که با او یار شوند همواره در مد نظرش خواهند بود هرچند تعداد آنها محدود باشد و یا به نکبت و گرفتاری سختی دچار شوند.

۷۸

این نکته هم نیک آشکار بود که هرگاه کسی نسبت به او نیکی می نمود یا خیری به او میرسانید و یا آنکه سبب صدمه ای می گردید همواره می کوشید متقابلاً قدرت جبران یا قصاص نشان دهد و در واقع نقل می کرده اند که یکی از خواسته های قلبی او این بوده است که آن قدر زنده بماند تا بتواند خوبی سایرین را در حق خود دوچندان تلافی کند و آسیب از ناحیه دیگران را سخت قصاص دهد و خلاصه از عهده نیکی و یا بد - کرداری دیگران درست برآید. به همین جهات هم بوده است که بیش از همه بزرگان زمان ما طرفدار داشته و بسا کسانی که با اشتیاق فراوان او را ضامن و حامی مال و سامان و حتی وجود خویش محسوب می داشته اند ولی از طرف دیگر هم احدی امکان اظهار این ادعا را نداشت که او به کسی حق و یا اجازه دهد که آلت ریشخند یا نیشخندش سازند برعکس درباره این قبیل عناصر هیچ رحم و گذشتی نداشت و بارها در طی راه لشکرکشی افرادی دیده شده بودند که بهمین جهت پا یا بازو یا چشم خود را از دست داده بودند. ازین رو در قلمرو کوروش هم یونانیان و هم چریک های بیگانه اگر خطا نمی کردند در عین آسودگی به هرجا حق رفت و آمد داشتند و می توانستند آنچه میخواستند همراه

بردارند.

ولی بطوریکه همه اذعان دارند او نسبت به دلیران احترام و علاقه خاص می نمود مثلاً یک دفعه با پی سیها و می سیها «۱» جنگ داشت و فرماندهی قوا را در سرزمین دشمن شخصا بر عهده گرفته بود و افرادی را که در حین خطر و پیکار شجاعت و جان نثاری کرده بودند نه فقط حکومت ولایات مسخر را مرحمت کرد بلکه جوایز و مزایای دیگر نیز داد. ازین جهت در

(۱) - دو قوم سرکش در ناحیه غربی آسیای صغیر. م

۷۹

سایه عنایت او دلاوران از همه کس وضع بهتری داشتند ولی بزدلان را گماشته دلیران میکرد. ازین رو کوروش افراد بسیاری در اختیار داشت که به جان و دل آماده بودند به خاطر او با هرگونه خطری روبرو شوند.

درباره درستکاری و صحت عمل، او هر وقت توجه می یافت که فردی از زیر دستانش سعی دارد در این راه ممتاز باشد اهتمام بسیار می نمود که چنین کسی از زندگانی بهتر و مطلوب برخوردار شود نه آن افرادی که به انباشتن زر و مال حرام جهد و اهتمام داشتند. ازین رو نه فقط بسا کسان با نهایت صداقت و صفا در انجام دادن او امرش همت می گماشتند بلکه او بخصوص از این راه قادر بوده است خدمت و فداکاری سپاهی شایسته این نام را تأمین کند زیرا که سرکرده ها و سردسته ها که از نقاط دوردست به عنوان مزدور به خدمتش درآمده بودند زود پی بردند که خدمت رایگان و در عین صداقت آنها نسبت به کوروش از حالت فقط مزدوری ارزش بس بیشتری داشته است. همچنین بدون تردید اگر کسی خدمتی را که به او ارجاع شده بود به وجهی نیکو انجام می داد کوروش بهیچ عنوان رضای نمی داد شور و غیرت چنین خدمتگزاری بی پاداش بماند.

بنابراین معروف است که برای اجرای کارهای مهم و دشوار همواره بهترین افراد را در اختیار خویش داشت. بعلاوه هرگاه متوجه می گردید کسی واجد لیاقت و مدیری عادل و قابل است و میتواند نه فقط در اداره کردن حوزه خود شایستگی ابراز دارد بلکه بر مقدار درآمد دولتی نیز بیفزاید هیچ گاه چنین مأموری را بی عقار و زمین نمی گذاشت بلکه غالباً بیش از آنچه حق داشت به او مرحمت می کرد. حاصل این جریان آن شده بود که همه با طیب خاطر در راه پیشرفت مقاصدش تحمل رنج و تعب

۸۰

میکردند و در خدمت و کارش با اعتمادی بی پایان اظهار آمادگی و پیوستگی می نمودند و از آن هم برتر احدی آنچه بدست می آورد از او مخفی نمی کرد چون بدیهی است او نسبت به کسانی که از راه صداقت و صفا توانگر می شده اند غبطه و حسرتی نمی نمود ولی مال و منال عناصری را که در مخفی کردن آن تلاش می نمودند تصاحب و مصرف میکرد و درباره دوستان خود نیز جملگی بر آنند که سعی فراوان داشت مراقبت تام نسبت به وضع و حال آن یارانی نماید که می پنداشت به او علاقه و دلبستگی دارند و در صورت احتیاج در هر کاری که خواسته او باشد همکارانی شایسته اند به همین منظور احتیاج به وجود دوستان خویش نیز در انجام دادن امیال آنها سخت می کوشید و همچنین تصور می کنم او بیش از هر کس دیگر هدیه و تقدیمی دریافت می نموده است که جهاتی متعدد داشته و از آن جمله خود او بیشتر از

دیگران دست به بذل و بخشش دراز و هدایای خود را نیز در هر مورد و موقع مطابق نیاز افراد انتخاب می‌کرده است.

درباره تقدیمی‌ها که افراد می‌خواست‌اند او در زمان جنگ و یا فقط به قصد مباحثات زیور پیکر خود سازد می‌گویند راجع به این قبیل پیشکشی‌ها گفته بود به عقیده او دوستانش که آراستگی واقعی دارند بهترین زیور سرور خود بشمار می‌روند. بدون شبهه از این بابت که در بخشندگی و گرانی هدایا او از همه بالاتر بوده جای شگفتی نیست به دلیل بارز اینکه وسایل او از امکانات دیگران به مراتب بیشتر بود اما تفوق او بر سایرین از لحاظ اشتیاق و علاقه‌ای که به کار بخشش و احسان می‌نمود به نظر من در خور مدح و ستایش فراوان است. مثلاً هنگامی که شراب ناب خاص برای کوروش می‌آورده‌اند نیمی از آنرا با پیامی از قرار ذیل جهت

۸۱

یکی از دوستان خود می‌فرستاد: «کوروش اظهار میدارد مدتی مدید شرابی چنین ناب نچشیده است از این رو برای تو هم قدری از آن می‌فرستد تا با یاران بسیار عزیز و گرامی خود نوش جان کنی» و به همین نهج عادت داشت نیمی از پنیر یا نان ممتاز را نزد یاران خود بفرستد و پیام دهد:

«کوروش از این خوراکی مرغوب محظوظ گردیده مشتاق است که تو هم از آن تناول کنی» و در هر محل که علیق نایاب بود و او بواسطه تعداد کثیر گماشتگان و یا بنا بر حسن تدبیر قدری از آن برای مصرف اختصاصی بدست می‌آورد مقداری هم به دوستان خود می‌فرستاد و پیام می‌داد آنرا به اسبهای بدهند که آنرا سواری داده بودند تا این مرکب‌ها یاران صدیق و عالی جاه او را با شکم خالی سواری ندهند و هرگاه در حین پیشروی و حرکت در معرض تماشای جمع کثیری بود یاران وفادار خود را فرا می‌خواند و با آنها به صحبت جدی می‌پرداخت تا به عامه نشان دهد چه کسانی مورد احترام و عنایت اویند. ازین رو مطابق مشهودات و مسموعات خود می‌گویم احدی خواه در میان یونانی‌ها و یا از چریکها هیچ‌گاه به اندازه کوروش مورد علاقه و ستایش آدمیان نبوده است. در این جا واقعه‌ای که شاهد قول ماست ذکر می‌شود. با آنکه خود کوروش غلام «۱» بود هیچ‌کس جانب او را رها نکرده بود تا به پادشاه پیوسته باشد مگر تنها ارون‌تاس که چنان کرد (باید خاطر نشان نمود که او هم زود پی برد کوروش بیشتر از مخدوم او شایسته دلبستگی بوده است) از طرف دیگر بسا کسانی که بعد از پیش آمد اختلاف و نثار بین دو برادر از دستگاه شاهی فرار و خدمت کوروش را

(۱) - این عنوانی بود که یونانی‌ها به اتباع پادشاه مطلق العنان و بخصوص زیر-دستان شهنشاه ایران نسبت می‌دادند.

۸۲

اختیار کردند و این عده از عناصری بودند که در نزد شاه قدر و منزلت وافق داشتند چون ایشان می‌پنداشتند در صورت استحقاق از کوروش امید پادشاه بهتری داشتند تا از برادرش پادشاه. بعلاوه عاقبت کارش نیز نشان میدهد که مردی واقعی و تمام عیار بود و رأیش نسبت به وفاداری و صداقت و پایداری یاران نیک صائب، و در موقع شهادتش هم از قرار معلوم همه ملتزمان رکاب و مصاحبان او در راه دفاعش جان دادند مگر آریه‌اوس که تصادفا در جناح چپ لشکر قرار داشت و چون شنید شاهزاده به

قتل رسیده بود با همه نفراتی که در زیر فرمان خود داشت پا به فرار گذاشت.

۸۳

بخش ۹

آن‌گاه سر کوروش و دست راستش را از بدن جدا کردند ولی پادشاه که به تعاقب اریه‌اوس و همراهانش پرداخته بود تا اردوگاه کوروش تاخت. اریه‌اوس با نفراتش از قرارگاه خود پا به فرار نهاده به محلی که بامداد از آنجا آمده بودند و می‌گفته‌اند که در چهار فرسنگی واقع بوده بازگشتند. در این حین متهاجمین به جمع کردن انواع اجناسی که به حد وفور در اردوگاه کوروش موجود بوده پرداختند. خاصه بانوی اهل فوسه (ولایتی در آسیای صغیر) محبوبه کوروش که به تصدیق همگان هم زیبا و هم بسیار باهوش بود بدست سربازان شاهی افتاد. اما بانوی میلطی که جوان‌تر بود و دستگیر شده بود در حالی که فقط روپوش سبکی بر تن داشت به پناهگاه گارد یونانی که در قسمت ارزاق مشغول پاسداری بودند فرار کرد و به لباس سربازان درآمد و بسیاری از متهاجمین غارتگر را به خاک هلاک انداخت. اگرچه عده‌ای نیز از دسته خود آنها به قتل رسیده بودند ولی باز این عده مقاومت نمودند و بانورا نجات داده بعلاوه آنچه از اجناس یا افراد را که به گروه آنها پیوسته بودند همه را حفاظت کردند. در آن هنگام پادشاه و لشکر یونانی در حدود سی استاد از هم دور بودند. یونانیها سربازانی را که در جلو آنها مستقر شده بودند تعاقب

۸۴

نمودند و می‌پنداشتند که بر همه نیز غالب شدند. از طرف دیگر گروه شاهی به جمع کردن محتویات چادرها پرداخته خیال میکردند فتح کامل با آنهاست. همینکه یونانی‌ها آگاه شدند که همراهان پادشاه در انبارها دست به کارند و شاه و تیسافرن نیز اطلاع یافتند که یونانی‌ها بر نفرات مقابل خود غلبه کرده بودند به تعاقب آنها شتافتند. در آن حین اردشیر شاه به عزم پیکار عده خود را جمع‌وجور میکرد کلارخوس نیز پروکز-نوس را (که در جبهه از همه به او نزدیک‌تر واقع بود) به یاری طلبیده با هم تعاطی افکار نمودند تا دسته کمکی به قسمت نگهبانی ارزاق گسیل دارند. در این حین یونانی‌ها چنانکه از عقب ستون به نظر آنها رسیده بود متوجه پیشروی مجدد پادشاه شدند. ازین‌رو خود نیز به حرکت درآمدند، تا در صورت یورش دشمن آماده مقابله باشند اما شاه به پیشروی ادامه نداد بلکه از همان راهی که قبلاً رفته و از کنار جناح چپ کوروش گذشته بود بازگشت و در مراجعت نه فقط افرادی را که طی نبرد به طرف یونانی‌ها پناه آورده بودند بلکه تیسافرن و لشکرش را نیز برگردانید چون با اولین زد و خورد تیسافرن فرار اختیار نکرده بود بلکه در امتداد رودخانه (فرات) دسته سبک اسلحه را مورد حمله قرار داد.

او در حین عبور کشتاری نکرد اما یونانی‌ها که شکافی در جلو افراد او ایجاد کرده بودند بر آنها در حین عبور از درون این گذرگاه با زوبین و تیر حمله‌ور شدند. فرمانده گروهان سپرداران یونانی اپیستن، نام داشت و اهل آمفی‌پولیس بود و نقل کرده‌اند که خود را در آن گیرودار مردی بسیار هشیار و زیرک نشان داد. به‌رحال وقتی که تیسافرن با هزار اشکال از تنگنا رهائی یافت دیگر رو نشان نداد بلکه او

یونانی‌ها رفته همراه پادشاه دست به کار شد و بدین ترتیب بعد از صف‌آرایی جدید آن دو، بار دیگر با یکدیگر همگام شدند.

وقتی که آنان روبروی جناح چپ یونانیان رسیدند این عده بیمناک و نگران شدند که مبادا ایشان به این جناح بتازند و بوسیله محاصره کار آنها را پاک بسازند. پس بهتر آن دیدند ستون پهلو را عقب بکشند و رودخانه را حفاظ خویش قرار دهند. اما در حالی که راجع به این اقدام مشورت می‌کردند پادشاه نیز بی‌درنگ صف‌آرایی لشکر خود را عوض و آنها را مجدداً جلو یونانی‌ها مستقر کرد، همان کاری که اول بار برای پیکار با آنها کرده بود. وقتی که یونانیها دیدند دشمن به صورت رزمی به آنها نزدیک شده است سرود خوانان و با حدت و هیجان بیشتر باز به حمله پرداختند اما چریک‌های بیگانه با آنکه زیادتر از دفعه اول تا سامان دشمن از یونانی‌ها فاصله داشتند، باوجود این وضع پا به فرار نهادند. یونانی‌ها نیز تا حدود دهکده‌ای به کار تعاقب ادامه دادند و در این محل درنگ نمودند زیرا که پادشاه و همراهان بر تپه‌ای مشرف به این ده بهم ملحق شده بودند و پیاده هم نبودند بلکه سوارها همه تپه را فراگرفته بودند، ازین رو یونانی‌ها از وضع و کار دشمن بی‌اطلاع ماندند. می‌گفته‌اند علامت شاهی را دیده بودند و آن عقابی گشاده بال زرین بود که بر صفحه‌ای نصب و بر نوک تیرکی افراشته شده بود اما چون یونانی‌ها از این محل نیز به پیشروی خود ادامه سواران با شتاب تپه را ترک کردند و با هم پیوسته باقی نمانده بلکه از هر طرفی فرار رفتند. بنابراین رفته رفته تپه از وجود سواران خالی شد تا سرانجام همگی از نظر دور شدند. به همین جهت کلارخوس لشکر خود

را به جانب ارتفاعات مزبور نکشید بلکه پائین تپه درنگ نمود و لوسیوس اهل سیراکوز را با یک نفر دیگر به قله فرستاد تا طرف دیگر تپه را دیده‌بانی و نتیجه را گزارش کند. لوسیوس بر تپه بالا رفته به اطراف نظر انداخت و خبر آورد که دشمن سراسیمه در حال فرار است و آن درست نزدیک غروب آفتاب بود. سپس یونانی‌ها باز ایستادند و اسلحه خود را پائین گذاشته استراحتی نمودند. در این گیرودار ایشان حیران بودند که کوروش در کجاست و چرا کسی از جانب او خبری نیاورده است، چون اطلاع نداشتند که کشته شده بود. حدس می‌زدند او یا در تعاقب دشمن افتاده و یا به عزم اشغال نقطه‌ای پیشروی کرده است. ازین رو به مشاوره پرداختند که چه باید بکنند، در همانجا بمانند و دسته ارزاق را به این محل انتقال دهند، یا آنکه به اردوگاه خود بازگردند. پس شق‌اخیر را ترجیح دادند و شامگاه به اردوگاه رسیدند. آن روز ایشان بدین منوال گذشت و معلوم شد قسمت عمده آذوقه آنها به غارت رفته بخصوص مأكولات و مشروبات و همچنین ارابه‌های پر از آرد و شرابی که کوروش برای حوایج اضطراری لشکر خود در نظر گرفته بود (می‌گفته‌اند تعداد این واگنهای باری چهارصد بود) این محمولات را نیز سپاه شاهی به یغما برده بودند در نتیجه بیشتر یونانی‌ها بی‌شام سر کردند و روز دیگر هم ناشتائی نداشتند و آن شاید به این جهت بود که قبل از صرف صبحانه پادشاه زود بازآمده بود. پس آن شب ایشان نیز بدین منوال گذشت.

بخش ۱۰

سحرگاه فرماندهان «۱» جلسه‌ای ترتیب داده حیران بودند چرا کوروش نه دستوری فرستاده و نه خود بازگشته است. ازینرو بر آن شدند هرچه دارند جمع‌آوری کنند و مجهز آنقدر پیش بروند تا به دسته کوروش ملحق گردند.

وقتی در شرف عزیمت بودند و آفتاب تازه برمی‌آمد پروکلس حاکم توترانیا از اعقاب دمارات (دماراتوس «۲») اهل لاکونیه با گلوس فرزند تامس وارد شد. آنها اطلاع دادند که کوروش کشته شده بود و اریه‌اوس

(۱) - خلاصه. در فصل گذشته دیده‌ایم کوروش به قصد لشگرکشی بر ضد برادر خود اردشیر شاه چگونه قشونی فراهم کرد و لشگرکشی از کناره دریا تا نقاط مرتفع و کوهستانی به چه ترتیب برگزار شد و چگونه زد و خورد اتفاق افتاد و کوروش به قتل رسید و یونانی‌ها در چه وضع و حالی به اردوگاه خود بازگشتند و استراحتی کردند با این فرض و خیال که در تمام جبهه‌ها پیروز شده‌اند و کوروش هم زنده است.

(۲) - Demaratus از امیران اسپارت که در سال ۴۹۱ ق. م خلع شده به ایران فرار کرده بود سپس همراه خشیارشا در لشگرکشی او به یونان شرکت نمود. توترانیا (از نواحی غربی آسیای صغیر) سرزمینی بوده که خشیارشا بمناسبت خدماتش به او بخشیده بود.

فرار اختیار کرده همان موقع با دیگر چریکها در محلی که روز پیش بامداد از آنجا حرکت کرده بودند در انتظارند و خبر داده‌اند هرگاه یونانیها قصد پیوستن به آنها را داشته باشند منتظر خواهند ماند و گرنه چنانکه اریه‌اوس اظهار داشته روز بعد به عزم بازگشت به یونیه که از آنجا آمده بودند حرکت خواهند کرد. فرماندهان و سربازان یونانی وقتی که شرح این ماجرا را شنیدند سخت برآشفتمند. کلارخوس گفت:

«اگر کوروش زنده بود، افسوس که دیگر در میان ما نیست به اریه‌اوس پیغام میداد تا آنجا که به اقدام ما بستگی دارد پادشاه شکست یافته و چنانکه می‌بینی دیگر حریفی در مقابل ما نیست تا با او نبرد کنیم و اگر شما هم نیامده بودید ما باز بر ضد پادشاه پیشروی میکردیم و به اریه‌اوس قول میدهم اگر این‌جا بیاید خود او را بر تخت پادشاهی قرار خواهیم داد چه آنانکه در میدان نبرد فاتح شوند حق فرمانروائی دارند» با این سخنان او قاصدان را برگردانید و همراه آنها خریسوفوس اهل لاکونیه و منون تسالی را روانه کرد چون منون خودش خواهش کرده بود. او از یاران نزدیک و مدعی اریه‌اوس بود پس آن دو رهسپار شدند و کلارخوس در انتظار بازگشت آنها ماند.

در آن حال لشکریان با کشتن گاو و الاغهای رسد باربری کمی خوراکی فراهم کردند و برای ماده سوخت قدری دورتر از قرارگاه خود تا سامانی که نبرد در آنجا واقع شده بود پیش رفتند و دسته‌های تیروکمان که یونانیها، فراریان لشکر شاهی را وادار کرده بودند دور بریزند و همچنین قدری از سپرهای ساخته از شاخه بید و سپرهای چوبی مصریان بعلاوه تعدادی سپرهای سبک و ارابه‌های کم وزن را که در میدان نبرد فراریخته بود

و می توانستند حمل کنند، این اجناس گوناگون را بمنظور سوخت بکار بردند و با آن غذائی پخته روزی را بپایان آوردند.

در این موقع که بحبوبه فروش در بازار اردوگاه بود از جانب پادشاه و تیسافرن قاصدانی که از دسته چریک بودند مگر یک نفر یونانی که تصادفا در گروهان تیسافرن و مورد علاقه و احترام او بود فرا آمدند. این مرد که فالینوس نام داشت مدعی بود در فن نبرد و فرماندهی پیادگان سنگین اسلحه مهارت بسیار دارد. هنگامی که قاصدان مزبور بازگشتند سرکرده های یونانی را جمع نموده به آنها اظهار داشتند که پادشاه خود را فاتح میدانند و چون کوروش هم کشته شده بود، به یونانیها پیشنهاد ترک محاصره داده آنها را بدربار خود فرا خوانده است تا در صورت امکان به وجهی سودمند با او سازش نمایند. این پیام قاصدان شاهی خشم یونانیان را برانگیخت، کلارخوس هم اظهار داشت کسانی که غلبه کرده اند سلاح خود را از دست نمیدهند و افزود اکنون ای فرماندهان عزیز هر پاسخی که صلاح و آبرومند می پندارید بوسیله همین قاصدان بفرستید منم بزودی بازخواهم گشت. چون یکی از گماشتگان تقاضا کرده بود او برود و مشاهده کند که اسباب بسیار عمده مراسم قربانی مفقود شده بود زیرا کلارخوس در همان گیرودار نیز درصدد انجام دادن این مراسم برآمده بود.

در این هنگام کلینور آرکادی که در میان سرکرده ها از همه سالخورده تر بود اظهار داشت که ایشان مرگ را بر تسلیم کردن سلاح ترجیح میدهند و پروکزئوس اهل تب گفت: «ای فالینوس در نظر من روشن نیست که پادشاه اسلحه ما را به عنوان اینکه غالب است مطالبه

دارد یا چون ما را دوست خود می پندارد به عنوان اهدا طالب آن است زیرا اگر بنام فاتح باشد چرا درخواست نماید و خود برای تصرف آنها پیش نیاید؟ «۱» اما اگر او از راه تحبیب و دلجوئی خواستار آنهاست بهتر است خود بیاید تا سربازان دریابند در ازای چنین تقدیمی چه دریافت خواهند داشت. در پاسخ این مطلب فالینوس گفت «پادشاه معتقد است که فتح با اوست زیرا کوروش را از بین برده مگر آنکه کس دیگری مدعی سلطنت او باشد؟ بعلاوه معتقد است شما هم در چنگ و اختیار او قرار دارید چون در قلب سرزمین او هستید که رودخانه های غیر قابل عبوری آنها را احاطه کرده اند و میتواند دسته های کلان بر ضد شما تجهیز کند که اگر به شما امکان کشتار آنها را هم بدهد باز آن اندازه زیادند که از عهده این کار برنخواهید آمد. سپس تئوپمپوس اهل آتن اظهار داشت «فالینوس تو خوب می توانی مشاهده کنی که ما جز این اسلحه و شجاعت خود سرمایه دیگری نداریم و اگر سلاح خویش را حفظ کنیم خواهیم توانست دلآوری خود را هم نشان بدهیم و گرنه همینکه اسلحه را از دست بدهیم جان خود را نیز باختیم. بنابراین نباید تصور کنی که یگانه دارائی خویش را از دست خواهیم داد بلکه برعکس بوسیله همین اسلحه با خود شما و برای تصرف اسلحه خودتان نبرد خواهیم کرد».

اما فالینوس با شنیدن این حرف به خنده افتاده گفت «ای جوان حالا چه وقت سخنانی حکیمانه

است گفته هایت دلپذیر است اما جای

(۱) - این کلمات پاسخ معروفی را به خاطر ما می آورد که لئونیداس در جنگ ترموپیل (در ۴۸۰ ق م در جنگ بین ایران و اسپارت) در مقابل چنین درخواستی به سردار ایرانی داده بوده. «اگر زور داری بیا و بگیر». م

۹۱

تردید نیست که شجاعت شما با قدرت کلان پادشاه قابل قیاس نخواهد بود». چنانکه روایت کرده اند چند نفر دیگر هم که آنجا حاضر بودند قدری سست آمده اظهار داشتند بهمان نهج که نسبت به کوروش وفاداری نمودند ممکن است برای پادشاه نیز خدمت نافی انجام دهند البته اگر شهريار سردوستی و قصد استخدام آنها را داشته باشد و شاید هم بخواهد در پیکاری با مصر از وجود ما استفاده کند که با خوشوقتی در سرکوبی آن قوم حاضریم.»

در این میانه کلارخوس باز آمده پرسید آیا جوابی فرستاده بودند یا نه؟ فالینوس کلامش را قطع نموده اظهار داشت «کلارخوس این افراد حرفهای بی هوا میزنند و همه برآنند که عقیده تو چیست» کلارخوس جواب داد: «ای فالینوس من از دیدارت بسیار خوشنودم و گمان میکنم دیگران نیز همین احساس را دارند زیرا که تو یونانی هستی و ما هم.

تعداد ما را نیز خودت میدانی. حال که بدین منوال گرفتار شده ایم از تو تقاضا داریم بفرمائی درباره این موردی که اشاره کرده ای چه راهی در پیش گیریم و شایسته آنستکه تو در پیشگاه خدایان راهی را بمان نشان بدهی که هم عین صلاح باشد و هم آبرومند. همان رأی و دلالتی که تو را در آینده مایه سرافرازی شود و روزگاری آنرا چنین نقل کنند: در زمانی که فالینوس از جانب پادشاه قاصدوار فرا آمده بود تا یونانیها را به تسلیم کردن اسلحه خود وادار کند وقتی که آنها نظر خود او را خواستار شدند چنین و چنان نظر داد و نیک میدانی که رأی و نظرت در یونان نیز انعکاس خواهد یافت.» کلارخوس این پیشنهاد هوشمندانه را بدان امید تلقین میکرد تا

۹۲

همان کس که خود بنماینده پادشاه آمده بود ایشان را از خیال تسلیم کردن اسلحه بازدارد و بدین ترتیب یونانیها امیدوار شوند، ولی برخلاف انتظار او فالینوس متقابلا کاری مزورانه کرده گفت: بنظر من اگر در جنگ با شاه یک در ده هزار هم امید نجات دارید رأی من آنست که اسلحه خویش را از دست ندهید. اما اگر بدون خواست پادشاه انتظار نجات ندارید معتقدم که بهر شیوه مقدور متوسل شده خود را از خطر برهانید.

در جواب این اظهار کلارخوس گفت این کلام تو است ولی وقتی که آنها به شاه پاسخ ببرند باید بیفزایند که اگر هم بنا باشد راه دوستی پادشاه را پیشه سازیم با در دست داشتن سلاح یاران مفیدتری خواهیم بود تا وقتی که آنها بدیگری تسلیم کنیم که چنین هم نخواهیم کرد و اگر نیز بر آن سر باشیم که با او جنگ و ستیز کنیم با وجود اسلحه بهتر می توانیم از عهده این مهم برآئیم و به فالینوس نیز ابلاغ کنیم که اگر در همانجا که هستید بمانید صحبت جنگ به میان نخواهد آمد ولی هرگاه جلوتر بیائید و یا بازگردید به این معنی است که سر جنگ دارید.

ازین روزود اعلام کنید آیا بی حرکت خواهید ماند یعنی علامت ترک مخاصمه است و یا آنکه از جانب شما خبر ببرم که طالب جنگ هستید؟

کلارخوس جواب داد راجع به این مطلب هم به عرض برسان نظر ما عین فرمایش خود اوست. فالینوس گفت منظور چیست؟ کلارخوس پاسخ داد اگر حرکت نکنیم ترک مخاصمه است و هرگاه پیش بتازیم و یا از این - جا بازگردیم یعنی سر جنگ داریم. فالینوس پرسید پس خلاصه کلام چه باید عرض کنم آیا عزم صلح دارید یا خیال جنگ؟ کلارخوس جواب خود را تکرار کرد، صلح اگر جنبشی نکنیم جنگ هرگاه پیشروی یا مراجعت

۹۳

کنیم ولی باز قصد خود را بروز نداد.

بدین ترتیب فالینوس و همراهانش عزیمت کردند ولی از قاصدان اریه اوس فقط پریکلوس و خریسوفوس وارد شدند و منون در نزد او ماند. اینها خبر آوردند که اریه اوس اظهار میدارد افراد پارسی دیگری هستند که از او بالاترند وزیر بار پادشاهی او نخواهند رفت. قاصدان افزودند ولی اگر شما بخواهید با او بازگردید دستورش اینست که شبانگاه عاجلا حرکت کنید وگرنه خود او بامداد به تنهایی رهسپار خواهد گردید که کلارخوس اظهار داشت به این روال که شما پیشنهاد می کنید اگر ما بیائیم چه بهتر وگرنه آنچه مصلحت کار شماست رفتار کنید. اما باز قصد و خیال خود را نزد آنها نیز فاش نکرد.

۹۴

بخش ۱۱

بعد از آن جریان که با غروب آفتاب مصادف شده بود او سر - کردها و سردستهها را فرا خوانده به آنها اظهار داشت:

«آقایان هنگام انجام دادن مراسم قربانی علامات و آثار آسمانی درباره جنگ ما با پادشاه به هیچ وجه مساعد نمی نمود و دلایل عمده ای نیز در این باب وجود داشته است زیرا تا آنجا که خودم به رأی العین مشاهده کردم بین ما و پادشاه رودخانه دجله حایلی است که بدون قایق عبور از آن امکان ندارد و قایقی هم در اختیار نداریم. از طرف دیگر برای ما دور از امکان است که در همین جا بمانیم زیرا که فاقد وسایل زندگی هستیم اما علایم و آثار، گواهی مطلوبی در مورد پیوستگی ما با دوستان کوروش می داده پس این راهی است که باید در پیش گیرید. در این صورت با آنچه خواه و ناخواه بدست آید شکمی سیر کنید وقتی که صدای بوق خاتمه استراحت برآمد آماده عزیمت شوید و چون دومین صدا را بشنوید حیوانات را بار کنید و آنها را در جوار رودخانه و سپرداران را هم در جناح حفاظی آن قرار دهید.

با شنیدن این دستورات فرماندهان و سردستهها فرارفتند تا برطبق دستور کلارخوس خود را آماده سازند. از آن پس وی فرماندهی میکرد و آنها اطاعت می نمودند زیرا که نه فقط برگزیده ایشان بود بلکه می دیدند تنها کسی است که حزم و تدبیر فرماندهی دارد و حال آنکه دیگران

۹۵

تجربه ای نداشتند. «۱»

آن گاه بواسطه تاریک شدن هوا میلتوس با سوارانی که تحت فرمان داشت وعده آنها چهل نفر بود

با سیصد سرباز پیاده تراکی جانب شاه را رها و به این طرف فرار کرد. اما فرماندهی سایر نفرات را خود کلارخوس برعهده داشت و بنا بر تصمیم قبلی شروع به اقدام کرد و لشگریان هم از او پیروی نمودند تا به اولین قرارگاه خود رسیدند و نیمه شب در آنجا به - اریه اوس و نفراتش پیوستند و در حینی که مسلح بودند با همان حالت آرایش جنگی خود درنگی نمودند. سرکرده‌ها و سردسته‌ها با اریه اوس ملاقات کردند و طرفین یعنی صاحبمنصبان یونانی و اریه اوس و فرماندهان گروهان او با هم پیمان بستند که نسبت بیکدیگر خیانت ننمایند و با هم متحد بمانند. چریک‌های بیگانه نیز سوگند خوردند که بدون هیچ‌گونه خیانت آنها را راهنما باشند و برای استحکام این عهد و پیمان گاو نری، گرازی و قوچی را بر سپری کشتند. یونانی‌ها نوک شمشیر خویش و چریک‌های بیگانه سرنیزه‌های خود را در خون این حیوانات فرو بردند.

پس از انجام مراسم عهد و پیمان، کلارخوس اظهار داشت:

«ای اریه اوس چون در این سفر هم‌گام هستیم برگو بدانم نظرت راجع به خط سیر ما چیست آیا از همان راهی باید برگشت که آمده بودیم یا آنکه راه دیگری می‌شناسی که بهتر خواهد بود؟ اریه اوس پاسخ داد اگر از همان راه مراجعت کنیم که به اینجا آمده‌ایم از گرسنگی تلف خواهیم

(۱) - طول خط سیری که آنها از افسوس در یونیه تا میدان جنگ آمده بودند نود و سه منزل یا پانصد و سی و پنج فرسنگ یعنی شش هزار و پنجاه استادیا بود و مساحت از میدان نبرد تا بابل هم گفته‌اند سیصد و شصت استادیا بوده است.

۹۶

شد زیرا هیچ نوع خوراکی فراهم نداریم و در حین آمدن نیز در هفده منزل آخر اصلاً آذوقه بدست نیامد و آنچه هم یافته شد صرف کردیم.

اینک راهی را باید در پیش گرفت که هرچند درازتر است باز دست کم میتوان امید داشت که خوراکی فراهم شود و باید اولین منزل سفر را هم از لشکر شاهی هرچه دورتر اختیار کرد زیرا اگر به اندازه دو سه روز راه بین ما فاصله باشد دیگر او قادر نخواهد بود ما را غافلگیر کند زیرا که پادشاه با افرادی محدود جرأت تعاقب ما را نخواهد داشت و با لشگری انبوه نیز سرعتش کافی نخواهد بود بعلاوه دچار کمیابی آذوقه خواهد شد و افزود اینست نظر من.

این تدبیر مرارت بار فقط این معنی را داشته است که مخفیانه و یا با سرعتی تمام راه فرار اختیار شود اما بخت و طالع ایشانرا یاری کرد زیرا که چون صبح شد و به حرکت افتادند آفتاب در طرف راست آنها می‌درخشید و بنا بر محاسبه فرض کرده بودند تا غروب به یکی از دهات بابل برسند و ازین جهت کارشان لنگ نشد. اما در حدود بعد از ظهر چنین به نظرشان آمد که سواران دشمن را دیده بودند. بعضی از یونانیها که حالت آماده باش نداشتند زود به دسته‌های خود پیوستند و اریه اوس که چون مجروح شده بود در گردونه‌ای حرکت میکرد از ارابه پائین پریده جوشن پوشید و همراهانش نیز مثل او رفتار کردند. در حینی که سلاح می‌پوشیدند افراد متقدم که مأمور دیده‌بانی بودند خبر آوردند که سوارانی از دشمن در کار نیست بلکه چهار پایانی را در حال چرا دیده‌اند بدین ترتیب فوری همه پی بردند که اردوگاه شاهی در آن حوالی است و در واقع هم از دهی مجاور ستون دود به نظر میرسید.

اما کلارخوس قصد نداشت با دشمن روبرو شود زیرا میدانست افرادی که نه فقط پاک خسته‌اند بلکه خوراکی هم نداشته‌اند بعلاوه دیر- گاه بود. بهر حال او غفلتی روا نداشت از آن جهت که سعی بسیار می‌نمود کارش فرار وانمود نشود و پیش رفت تا شامگاه با باروبنه در کنار دهکده‌ای اردوگاه ترتیب داد، از همان دهی که لشکر اردشیر حتی تیرهای خانه‌ها را به یغما برده بودند. باری دسته باروبنه را مستقر کردند اما افرادی که عقب مانده و در تاریکی به اردوگاه رسیدند آن شب را به هر نحوی بوده گذراندند و چون یکدیگر را صدا می‌کرده‌اند و لوله‌ای راه افتاد و حرف ایشان به گوش دشمن رسید که در نتیجه نفرات آنها که نزدیک‌تر واقع شده بودند از قرارگاه خود پا به فرار نهادند. این وضع از آنجا مکشوف شد که روز دیگر هیچ نوع حیوانی در آن حدود به نظر نیامد و دودی هم در آن حوالی دیده نشد و چنین می‌نمود که خود شاه نیز از نزدیک شدن حریف بیمناک شده بود. این واقعه از اقدامی که پادشاه روز آینده کرده بود آشکار گردید ولی در دل شب وحشتی سخت در میان افراد یونانی افتاد، از همان قسمی که لشکری بیمناک خواه و ناخواه دچار می‌شوند. کلارخوس به تولمید نام اهل آلان که جارچی او و یکی از ممتازترین جارچیان زمان بود امر داد این خبر را بعد از آژیر سکوت اعلام کند:

«سرکرده‌ها اعلام دارند هر کس نام کسی که الاغی را بی‌افسار در میان نفرات رها کرده است خبر بدهد یک تالان نقره جایزه خواهد گرفت:

وقتی این خبر انتشار یافت سربازان متوجه شدند که ترس آنها بيمورد بوده و فرماندهان کاملاً سلامت‌اند. سحرگاه کلارخوس به نفرات یونانی امر داد درست مثل میدان پیکار صف‌آرایی کنند.

بخش ۱۲

موضوعی که چند لحظه پیش ذکر شد که پادشاه از نزدیک شدن یونانیها بوحشت افتاده بود بنا بر جریان ذیل به وضوح پیوست. با آنکه او روز قبل قاصدانی اعزام داشته و فرمان داده بود که یونانی‌ها اسلحه خود را تحویل بدهند حال در اول صبح قاصدانی روانه و پیشنهاد مذاکره صلح نمود. وقتی که قاصدان مزبور به سامان قرارگاه یونانیان رسیدند با فرماندهان درخواست ملاقات کردند و هنگامی که پاسداران این خبر را گزارش دادند کلارخوس که تصادفاً در آن لحظه سرگرم بازدید نفرات بود به مأموران دستور داد به قاصدان اطلاع دهند که تأمل نمایند تا او فراغت حاصل کند. آن‌گاه لشگریان را نظم و ترتیب کامل داد تا از هر جهت آماده و آراسته بنظر آیند و مثل ستون انبوه محکمی جلوه کنند و کسی خارج از صف و ستون افراد سنگین اسلحه دیده نشود. سپس اجازه داد قاصدان پیش آیند و خود او با مجهزترین و خوش‌نماترین نفرات خویش آماده شد و به سایر سرکرده‌ها نیز دستور داد مثل خودش رفتار کنند.

وقتی که روبروی قاصدان فرا ایستادند از آنها پرسید چه مطلبی دارند.

جواب دادند برای مذاکره صلح آمده‌اند و اختیار داشته‌اند که پیشنهادهای پادشاه را به یونانی‌ها ابلاغ نموده اظهارات یونانیها را به پادشاه معروض دارند. کلارخوس جواب داد: نخست چاره‌ای جز

صبحانه نخورده‌ایم و هیچ فرد زنده‌ای هم قادر نیست با یونانیها دم از صلح بزند مگر آنکه ابتدا غذای آنها را فراهم سازد. بعد از شنیدن این پیام قاصدان شتابان فرا رفتند و زود بازگشتند که نشانه آن بود پادشاه و یا کس دیگری که عهده‌دار مذاکرات بوده در همان حوالی توقف داشته است.

آنها جواب دادند که پادشاه می‌فرماید حرف یونانی‌ها بجاست و بلدهائی نیز همراه آورده‌اند تا در صورت توافق و مصالحه ایشان را به مرکز ارزاق راهنمایی کنند. در این حین کلارخوس پرسید آیا مذاکره صلح فقط شامل کسانی می‌شود که در گفت‌وگو دخالت دارند و یا آنکه سایرین را نیز بهره‌یاب خواهد کرد آنها پاسخ دادند شامل همه خواهد شد، تا پیام شما به عرض شاه برسد. بعد از این کلام کلارخوس آنها را مرخص کرد تا در این باره شور و مذاکره نمایند. ایشان مصلحت آن دیدند که بدون تأخیر صلحنامه بنویسند تا بتوانند قبل از هرگونه آسیب به آذوقه دسترسی یابند.

کلارخوس اظهار داشت من هم با این پیشنهاد موافقت دارم اما زود آنرا ابراز نخواهم کرد و کار را به تعویق خواهم انداخت تا قاصدان بواسطه احتمال رد کردن پیشنهاد صلح از جانب ما نگران شوند و من باب مزید اطمینان سربازان خود ما را نیز وسیله هشیاری گردد. وقتی که سرانجام لحظه مناسب پیش آمد او خبر داد که با پیشنهاد صلح موافق است و به آنها گفت زودتر ایشان را به انبار آذوقه هدایت کنند. پس ایشان حرکت کردند تا راه نشان بدهند اما کلارخوس هرچند که قول و قرار صلح و سازش داده بود باز لشگر خود را کاملاً آماده پیکار و در حال حرکت نگاه داشت و خود فرماندهی دسته عقب را بر عهده گرفت.

آنها به گودال‌هائی پر از آب رسیدند که بدون پل قابل عبور نبود ولی با تنه درختان خرما که بر زمین افتاده بود و یا خود قطع کرده بودند پلی فراهم ساختند. در این مورد شیوه فرماندهی کلارخوس نیک نمودار گردید او نیزه خود را در دست چپ و عصائی به دست راست داشت و هرگاه نفری در انجام دستورات قصور می‌ورزید دست راست خود را بلند و با ورود ضربتی طرف را تنبیه میکرد و گاهی نیز خود به درون گل‌ها می‌افتاد و دستگیری می‌نمود. نتیجه این رفتار او آن شد که همگی از هرگونه اهمال و سستی عار داشتند افرادی که مأمور آن کار شده بودند بیش از سی سال نداشتند اما سالخوردگان هم چون کلارخوس را مجدانه به کار دیدند خود نیز از دستگیری باز نایستادند. در این حین و حال کلارخوس عجله بسیار می‌نمود زیرا که سوءظن به او دست داده بود که معمولاً خندق‌ها این همه آب ندارد و موقع آبیاری هم که نبوده است. بدگمانی او از این بابت بود که مبادا به امر پادشاه آب در جلگه‌ها انداخته باشند تا یونانیها را از مشکلاتی که هنگام بازگشت به وطن خویش در پیش خواهند داشت اندیشه‌ناک سازند.

در حین حرکت سرانجام به دهاتی رسیدند و بلدها محل تهیه آذوقه را نشان دادند. در این دهات غله به حد وفور وجود داشت و همچنین شراب خرما و نوشابه‌های ترش که با جوشانیدن خرما تهیه می‌کردند. خرماها از آن قبیل بود که در یونان هم هست و خوراک طبقه خدمتکار است اما نوع عالی آنرا

چیده برای ارباب جدا می‌کرده‌اند و آن از لحاظ ریخت و درشتی ممتاز بود با رنگی که روی هم‌رفته شباهت به عنبر داشت.

اقسام دیگر آن خاص تهیه شیرینی و تنقلات است، این تنقلات پس

۱۰۱

از صرف شام لقمه دلچسبی بشمار میرفته ولی زود تولید سردرد می‌کرده است. در این جا سربازان برای نخستین بار گل خرما (پنیر خرما) خوردند و خیلی از ایشان نه فقط از دیدن شکل آن مسرور شدند بلکه از مزه خاص آن هم محظوظ. گل خرما نیز آسان موجب سردرد می‌گردد و همینکه گل را از درخت جدا کنند تمام درخت پژمرده می‌شود.

آنها سه روز در این دهات مانده بودند که قاصدان پادشاه بزرگ وارد شدند، تیسافرن، برادر بانوی شاه و سه نفر پارسی دیگر و عده‌ای نیز از بردگان همراه داشتند. وقتی که فرماندهان یونانی با آنها برخورد کردند تیسافرن توسط مترجم به شرح ذیل اظهاراتی نمود:

«ای یونانیان من در مقر خود (در آسیای صغیر) همسایه شما هستم وقتی که شما را دچار انواع مشکلات دیدم پیش خود اندیشیدم وقت آنست که از پادشاه استجازه و شما را سالم روانه وطن خود کنم. گمان میکنم این کارم، هم شما را خرسند سازد و هم در تمام یونان موجب قدردانی و امتنان شود. بعد از این تأمل و تدبیر موضوع را از پیشگاه پادشاه استدعا و عرض کردم که در این باره بخصوص سپاسگزارم فرمایید، چون اول کسی بودم که به شاه خبر دادم کوروش بر ضد او عزم لشکرکشی دارد و علاوه بر این گزارش، نیروی کمکی هم برای او آوردم و تنها کسی بودم که در مقابل صف یونانی‌ها سنگر داشتم ولی پا به فرار نگذاشتم و برعکس با دسته شاهی به اردوگاه شما آمدم، در همان حین و حالی که بعد از کشته شدن کوروش چریک‌های بیگانه او را با همین افرادی که اکنون همراه دارم و از جان نثاران شاهند تعاقب نمودم، اینک در خواستم از شما آنست که جواب مساعد و قرین اعتدال بدهید تا شاید بتوانم در حدود قدرت خویش

۱۰۲

برای رهائی شما راه آسانی پیدا کنم.»

بعد از این اظهاراتش، یونانیها به کناری رفتند تا با هم تعاطی افکار کنند. آن‌گاه پاسخ دادند و کلارخوس سخنگوی ایشان بود: «ما نه با این عزم و خیال جمع شده‌ایم که بر ضد پادشاه جنگ و جدال کنیم و نه قصد لشکرکشی بر علیه او را داشته‌ایم اما چنانکه خودتان میدانید کوروش با معاذیر متعدد در صدد غافلگیر کردن شاه بود و ما را هم برای آن منظور تا اینجا کشانید. سپس وقتی که وی در وضعی خطرناک گرفتار شد دیگر در پیشگاه خدایان شرط مروت و مردانگی ندانستیم او را تنها بگذاریم زیرا که در روزگاران پیش از نیکی‌ها و مراحم او برخوردار شده بودیم ولی چون کوروش دیگر وجود ندارد، نه با پادشاه راجع به سلطنت او سر جنگ و ستیز داریم و نه دلیلی در میان است که در صدد صدمه و خرابی قلمرو شاهی باشیم و هرگاه اشکالی پیش نیاید فقط خواستار بازگشت به وطن خویش هستیم. ولی اگر کسی در صدد برآید ما را بیازارد با یاری خدایان در مقام انتقام برخواییم آمد و برعکس اگر

کسی از راه احسان ما را یاری نماید تا آنجا که در قدرت ماست از تلافی و جبران خودداری نخواهیم کرد.»

این بود اظهارات او که تیسافرن در جواب گفت: «این پیام شما را به عرض پادشاه خواهم رسانید و فرمانش را به شما اطلاع خواهم داد و تا مراجعتم حالت مصالحه کما کان پابرجاست و فروشگاهی نیز به شما نشان خواهیم داد.»

روز دیگر او نیامد. یونانی‌ها خواه و ناخواه دچار نگرانی شدند ولی روز سوم بازگشت و اظهار داشت که «از پادشاه به خاطر نجات دادن

۱۰۳

یونانیان هرچند که عده زیادی هم مخالفت نموده می‌گفتند که صلاح قدر و مقام شاهانه نیست کسانی را که بر ضد او سلاح برداشته بودند امکان فرار دهد دستورالعمل گرفته است. باری وی اظهار کرد شما می‌توانید از جانب ما عهد و اطمینان حاصل کنید که در بازگشت از میان یک سرزمین دوست خواهید گذشت و بدون نیرنگ و ناروشما را تا یونان خواهیم رسانید و آذوقه در اختیار شما خواهیم گذاشت و در هر شهر و دیاری که جنسی برای فروش باشد اجازه خرید خواهید داشت و متقابلاً نیز شما باید سوگند یاد کنید که در حین عبور از قلمرو ما رفتار دوستانه داشته باشید و سبب هیچ‌گونه صدمه و آسیبی نشوید و در هر نقطه هم که ما نتوانیم آذوقه فراهم سازیم بهای جنسی را که بدست خواهید آورد پرداخت کنید.»

در این باره توافق نمودند تیسافرن و برادر ملکه سوگند یاد و دست راست خود را پیش بردند سرکرده‌ها و سردسته‌های یونانی نیز همان کار را تکرار نموده با هم دست دادند.

بعد از این جریان تیسافرن اظهار داشت «حال من به حضور شهنشاه میروم و همینکه مطلوبم حاصل شود بازخواهم آمد و آماده مراجعت دادن شما به یونان خواهم بود و خودم نیز به ایالت مرکز حکومت خویش عزیمت خواهم کرد.»

۱۰۴

بخش ۱۳

آن‌گاه یونانی‌ها و آریه‌اوس در جوار یکدیگر چادر زدند و بیست روز بازگشت تیسافرن را انتظار کشیدند. «۱» در این میانه برادر آریه‌اوس و منسوبان دیگر او وعده‌ای از پارسیان نزد ایشان آمده خبر و پیام‌های اطمینان‌بخش آوردند که پادشاه بمناسبت شرکت آنها در لشکرکشی کوروش یا بواسطه سایر اقدامات خصمانه قبلی قصد و غرضی بر آنها ندارد.

در حینی که این رفت‌وآمدها جریان داشت آشکار می‌نمود که آریه‌اوس و همراهانش دیگر توجه چندانی نسبت به حال آنان ندارند و این خود دلیل بارزی شد که چگونه از آن پس یونانی‌ها از رفتار آنها خشنود نمی‌نمودند و نزد کلارخوس و دیگر فرماندهان رفته اظهار می‌داشتند:

«چرا ما خود را معطل کرده‌ایم؟ آیا هنوز واضح نیست که پادشاه نقشه‌ای غیر از فنای ما ندارد؟ تا سایر یونانی‌ها از قیام بر ضد پادشاه بزرگ بیمناک شوند؟ در وضع فعلی او سعی دارد ما را در این جا

سرگردان کند چون قشون خود او پراکنده است اما همینکه بار دیگر لشکریان خود را

(۱) - دیودور سیسیلی نوشته است این بیست روز تأخیر بمناسبت عروسی تیسافرن با دختر پادشاه بوده بعلاوه شاه حکومت آسیای صغیر را نیز که با کوروش بوده بواسطه خدماتش به تیسافرن داد. اما این قول صحیح بنظر نمیرسد و گویا منظور نویسنده ازدواج ارونناس ساتراپ ارمنستان با دختر شاه بوده است. (نقل از شرحی مربوط به این موضوع مندرج در ترجمه دیگر این کتاب به قلم واتسن) مترجم.

۱۰۵

جمع و جور نماید، شکی نیست که به ما حمله خواهد کرد و شاید هم سرگرم حفر خندق و یا ساختن دیواری است که راه بازگشت ما را سد کند چون محال است در صورت امکان اجازه دهد ما به یونان بازگردیم و این خبر شایع شود که با تعدادی معدود در آستانه قلمرو خودش بر او چیره شده ایم و با رفتاری توأم با ریشخند در امن و امان به وطن خویش بازگشته ایم.»
به کسانی که این اظهارات را میکرده اند کلارخوس پاسخ داد:

«من نیز تمام این نکته‌ها را در نظر دارم اما اندیشه ناکم اگر بی درنگ حرکت کنیم وانمود خواهد شد که با قصد خصومت و علی رغم شرایط مصالحه رفتاری ناروا کرده ایم و در نتیجه اولاً کسی جنسی در اختیار ما نخواهد گذاشت و یا محل و مکانی نخواهد بود که از آنجا آذوقه فراهم سازیم ثانیاً راهنما نخواهیم داشت بعلاوه اگر به این ترتیب رفتار کنیم آریه اوس فوری ما را رها خواهد کرد و مآلاً دوست و یاری برای ما باقی نخواهد ماند و حتی کسانی هم که قبلاً با ما دوستی می نمودند راه دشمنی پیش خواهند گرفت. بعلاوه رودخانه‌ها را نباید فراموش کنیم و باید در خاطر داشت که تعداد آنها زیاد است و تا آنجا که من میدانم از همه آنها باید عبور کرد اما راجع به فرات نیز میدانیم که با دشمنی در دنبال امکان عبور از آن نیست بعلاوه هرگاه زد و خوردی ناچار پیش آید سواره نظامی برای حمایت خویش نداریم در صورتی که دشمن سواران کلان در اختیار دارد که بسیار چالاک‌اند اگر فاتح شویم مگر چه اندازه کشتار توانیم کرد؟ «۱»

(۱) - نفرات سنگین اسلحه بواسطه وزن زیاد تجهیزات خود در کار تعاقب بی اثرند بخصوص هنگامی که دشمن به حال فرار باشد چنانکه در نبرد (کوناکسا) پیش آمده بود، امکان وارد کردن ضربتی را نیافتند در صورتی که سواران در تعاقب دشمن فراری تأثیر ضربتی فراوان دارند. م

۱۰۶

و هرگاه شکست بخوریم یک نفر از ما جان به سلامت در نخواهد برد.
بنابراین من به سهم خود نمی توانم باور دارم چگونه پادشاه با این همه مزایا که در اختیار اوست اگر قصد نابودی ما را داشته باشد چه احتیاجی به عهد و پیمان دارد، تا ناگزیر شود خلاف قول و قرار خود رفتار و در پیشگاه خدایان و در نظر یونانیها و چریک‌های بیگانه خویشتن را بی اعتبار کند». کلارخوس دلایل فراوانی از این قبیل بیان داشت.

در آن حال تیسافرن با همراهان خود مراجعت کرد و چنین می نمود که واقعا قصد بازگشت به مقر حکومت خود را دارد و همچنین ارونناس (ساتراپ ارمنستان) با دسته خود فرا آمد. این سرکار با دختر پادشاه ازدواج کرده و او را همراه می برده است سپس همه حرکت کردند. تیسافرن جلو افتاد و فروشگاهی نیز فراهم داشت آریه اوس با چریک‌های بیگانه در لشکر کوروش همراه تیسافرن و ارونناس

روانه شد و با آنها اردومیزد ولی یونانی‌ها تمام مدت نسبت به ایشان ظنین بودند و دنبال راهنمای خود پیش می‌رفتند. دو گروه در هر حال با یک فرسنگ یا بیشتر فاصله اردوگاه ترتیب می‌دادند و دشمن‌وار مراقب یکدیگر بودند و بدین وسیله نیز حس بدبینی آنها تقویت می‌گردید. گاهی هنگامی که یونانی‌ها و چریک‌ها در محل واحدی به جمع کردن چوب و هیزم و یا علیق می‌پرداختند و از این قبیل چیزها فراهم می‌ساختند میان آنها تصادم اتفاق می‌افتاد که مزید بر حس بدخواهی می‌گردید. بعد از پیمودن سه منزل به دیوار

۱۰۷

معروف مدیا «۱» رسیدند و داخل محدوده آن شدند این دیوار از آجری که با اسفالت کار گذاشته بودند ساخته شده بود بیست پا عرض و صد پا ارتفاع داشت و می‌گفته‌اند طول آن بیست فرسنگ است و از بابل چندان دور واقع نشده بوده است. از آنجا هم دو منزل هشت فرسنگ دیگر راه پیمودند و در مسیر خود از دو کانال عبور کردند که یکی پل ثابت داشت و دیگری پلی که بوسیله هفت قایق ساخته بودند. این کانالها از رودخانه دجله جاری بوده و از آنجا نیز مجاری جدید که ابتدا پهن و سپس باریک و بالاخره جوی‌های کوچکی هم مانند آنچه در مزارع ارزن در یونان دیده می‌شود در اراضی مجاور جریان داشت.

آن‌گاه به رودخانه دجله آمدند که در مجاورت آن شهری بزرگ و پرجمعیت به نام سیتاس «۲» بوده است که تا رودخانه پانزده استادیا فاصله داشته یونانی‌ها در نزدیکی این شهر در کنار پارکی زیبا اردوگاه ترتیب دادند.

این پارک درختان انبوه از هر قبیل داشته چریک‌های بیگانه از رودخانه گذشته آن طرف دجله اردو زدند تا در معرض دیده‌بانی یونانی‌ها نباشند.

بعد از صرف شام که پروکزنوس و گزنفون اتفاقاً در جلو اردوگاه قدم می‌زدند مردی پیش آمد و از پاسداران پرسید چگونه می‌توانسته است با کلارخوس و پروکزنوس ملاقات کند. او اسمی از منون نبرد با آنکه ظاهراً از جانب آریه‌اوس که دوست منون بوده، آمده بود. وقتی که

(۱) - یونانی‌ها دوبار، یکی هنگام حمله و باز در حین عقب‌نشینی از حدود اصلی این دیوار گذشته این دفعه در موقع عزیمت به طرف شرق در جهت بابل در نقطه‌ای به آن رسیدند که هنوز پابرجا بوده و داخل محدوده آن شدند.

(۲) - Sittace

۱۰۸

پروکزنوس خود را معرفی کرد آن مرد اظهار نمود: «من از طرف آریه‌اوس و آرته‌باز که یاران وفادار کوروش بودند و نسبت به شما هم اخلاص دارند آمده‌ام و به شما اخطار فرستاده‌اند که مراقب باشید مبادا چریک‌ها شبانه بر شما بتازند زیرا که قشون کلانی در پارک مجاور مستقر شده است و باز به شما هشدار داده‌اند که پل رودخانه دجله را نگهبانی کنید زیرا که تیسافرن قصد دارد شبانگاه آنرا خراب کند و مقصودش هم اینست که راه عبورتان را مسدود و شما را بین رودخانه و کانال گرفتار کند» با شنیدن این اظهارات ایشان آن مرد را نزد کلارخوس بردند که پیام خود را تکرار کرد. کلارخوس از شنیدن آن حرفها سخت برآشفته و بسیار نگران و بیمناک شد. ولی مرد جوانی که در آنجا حاضر بود «۱» کمی

اندیشید سپس اظهار داشت آن دو قول که قصد دارند هم حمله کنند و هم پل را خراب با هم مبیانت دارد و افزود «واضح است که اگر حمله‌ور شوند یا فاتح می‌شوند یا مغلوب اگر فتح کنند چه لزومی دارد پل را خراب کنند؟ حتی اگر پل‌های دیگر هم باشد باز ما از هیچکدام آنها راه فرار و نجات نخواهیم داشت ولی اگر فتح با ما باشد بواسطه پل خراب راه فرار خود آنها بسته خواهد شد. بعلاوه هرچند که به حد وفور نفرات دارند اما اگر پل خراب شود کسی قادر بکمک آنها نخواهد بود».

کلارخوس بعد از شنیدن این اظهارات از قاصد فاصله بین دجله و کانال را پرسید او جواب داد مسافتی طولانی است و در بین آن دو حدود دهات متعدد و چند شهر بزرگ واقع است. سپس فاش شد که چریک‌ها آن مرد را با پیام دروغین روانه کرده بودند چون خود آنها اندیشه‌ناک

(۱) - بعضی‌ها نوشته‌اند منظور خودگزنفون است. م

۱۰۹

مینمودند که مبادا یونانی‌ها پل را خراب و جزیره را قرارگاه ثابت خود کنند تا دجله و کانال از دو طرف حفاظ آنها باشد، که می‌پنداشتند در این صورت یونانی‌ها ارزاق ناحیه بین کانال و رودخانه را بخود اختصاص میداده‌اند زیرا که در آنجا اراضی پهناور و حاصلخیزی بوده و برزگران به کشت و کار مشغول بودند بعلاوه ممکن بود آن محل پناه‌گاه عناصری شود که برضد پادشاه قیام کنند.

بعد از این جریان یونانی‌ها به استراحت پرداختند ولی نگهبانی هم برای حفاظت پل گماشتند اما از هیچ ناحیه حمله‌ای بعمل نیامد و اثری از دشمن ندیدند گزارش مأموران هم حاکی بود که پل قابل عبور است. سحرگاه از پل که بوسیله سی و هفت قایق با استحکام تمام ساخته شده بود در شرف عبور بودند که در آن حال از بعض یونانی‌ها که در لشکر تیسافرن بودند خبر رسید که پل را در حین عبور ایشان مورد حمله قرار خواهند داد، اما این خبر نیز ساختگی بود. برای مزید اطمینان درباره عبور آنها گلوس با چند نفر دیگر جلو آمد و چون یونانی‌ها را در حال عبور دید تاخت فرا رفت. از دجله تا چهار منزل دیگر بیست فرسنگ پیش رفتند و به رود فیس کوس رسیدند که دارای یک پلتروم (صد پا) عرض بود و پلی هم داشت. در این جا شهر بزرگی بنام اوپیس «۱» واقع بوده که در حوالی آن یونانی‌ها با برادر ناتنی کوروش و اردشیر برخورد کرده بودند. او لشکر انبوهی از شوش و اکباتان چنانکه خود می‌گفته است برای قشون شاهی می‌برده، عده خود را متوقف ساخت و بنظاره کردن لشکر یونانی که عبور میکردند پرداخت.

Opis-(۱)

۱۱۰

کلارخوس عده را در دو ردیف حرکت میداد و در حین عبور گاهی درنگ مینمود و ضمن توقف کوتاه یا طولانی رسد باروبنه سراسر لشکر او هم متوقف می‌گردید در نتیجه بنظر خود یونانی‌ها نیز تعداد لشکریان ایشان خیلی معتنا به می‌نمود و آن ناظر پارسی از تماشای رشته دراز صف یونانی‌ها به حیرت افتاد.

در این جا سامان دیوار مدیا را، شش منزل صحرائی، سی فرسنگ طی کردند و به دهکده متعلق به پریزاد (مادر کوروش و پادشاه) آمدند و تیسافرن با قصد اهانتی به کوروش این دهات را رها کرده بود و

به استثنای بردگان ساکن آن، بقیه را برای تاراج در اختیار یونانیان گذاشت. در این دهات آذوقه فراوان و احشام و بسا چیزهای دیگر فراهم بود. از اینجا نیز چهار منزل بیابانی بیست فرسنگ راه پیمودند در حالی که رودخانه دجله در سمت چپ آنها قرار داشت. در امتداد رودخانه در منزل اول به شهر بزرگی بنام کانه «۱» رسیدند چریکها از آنجا نان و پنیر و شراب بدست آوردند و بوسیله قایقها که با پوست حیوانات تهیه شده بود رودخانه را عبور کردند.

Caenae-(۱)

۱۱۱

بخش ۱۴

سپس به رودخانه زاپاتاس رسیدند که چهار پلتر پهن داشت و سه روز در آنجا درنگ نمودند. طی این مدت خواه و ناخواه بدبینیها به حد اعلی رسید اما فتنه‌ای به وقوع نپیوست. بنابراین کلارخوس درصدد برآمد قبل از آنکه کار طرفین به جدال منجر شده باشد با تیسافرن جلسه‌ای ترتیب دهد تا این سوءظننها خاتمه یابد. پس قاصدی فرستاد و پیشنهاد ملاقات کرد. تیسافرن هم اظهار آمادگی نمود. وقتی که آندو با هم ملاقات کردند کلارخوس چنین اظهار داشت:

«تردید نیست که طرفین سوگند خوردیم و عهد کردیم که بیکدیگر صدمه‌ای نرسانیم ولی باز دیده می‌شود تو ما را چون دشمن می‌نگری و ما هم که ناظر این جریان هستیم رسم مراقبت و احتیاط پیشه ساخته‌ایم اما چون بعد از کنجکاوی دلیلی بدستم نیامد که تو قصد و خیالی بر ضد ما داری و به سهم خود، ما نیز اصلاً در اندیشه هیچ‌گونه صدمه و آزاری نسبت بشما نیستیم بفر این ملاقات افتادم شاید بتوانیم خطر و واهمه این بدبینی و بی‌اعتمادی متقابل را از بین برداریم زیرا که میدانم موارد قبلی بسیار بوده است که گاهی ناشی از سعایت این و آن و گاهی نیز فقط بواسطه سوءظن، افرادی از یکدیگر سخت ترسناک شده‌اند و خواسته‌اند پیش از آنکه آسیبی دیده باشند ضربتی کاری وارد سازند و در نتیجه صدمات

۱۱۲

کلی بر کسانی وارد آمده است که اصلاً غرض و مرضی نداشته‌اند. بنابراین چون ارجح است از راه مذاکره سوءتفاهمات برطرف شود پس برای چنین منظوری باینجا آمده‌ام تا بتو خاطر نشان سازم که بی‌اعتمادی‌ات نسبت بما موجب ندارد زیرا که اولاً و بالاتر از هر چیز ما به خدایان سوگند خورده، آنها را شاهد گرفته‌ایم که مانع خصومت و نقار بین ما باشند و هرکس که برخلاف این پیمان رفتار کند بنظر من آدم رستگاری نخواهد بود، زیرا که در ستیزگی با خدایان انسان با چه توان جسمانی و به امید چه ملجأ و پناهی امکان نجات دارد و یا در کدام ظلمت و تاریکی قادر است خود را مخفی سازد و یا به چه دژ مستحکمی پناه جوید. چون همه چیز در همه جا درید اقتدار خدایان است و در کار همه‌کس نیز خدایان تسلط تمام دارند. بنابراین من به عهد خویشتن در درگاه خدایان پابند هستم و به امید حمایت آنها بوده است که با هم عهد دوستی بسته‌ایم، از لحاظ جنبه انسانی هم خود ما تو را در حال حاضر بزرگترین حامی خویش می‌شماریم زیرا اگر یاور ما باشی تمام کارها بر ما آسان خواهد گذشت و از هر

رودخانه‌ای امکان عبور داریم و از رزق و روزی هم محروم نخواهیم ماند ولی بدون حمایت تو راههای ما به بن بست خواهد پیوست. زیرا که راهها را نمی‌شناسیم و عبور از هر رودخانه ما را کاری بس دشوار خواهد شد و دیدن هر دسته و جماعتی ترس ما را بر خواهد انگیخت و بدترین شق ترس و بیم نیز تنهائی است چون خود منشأ گرفتاریهای بی‌انتهاست و اگر حالت جنون بر ما غالب شود و خون شما را بریزیم آیا مسلم نیست با کشتن ولینعمت خویش خود را با پادشاه طرف خواهیم کرد که خود دشمنی تازه و بسیار توانا است باری نزد تو آشکارا اقرار میکنیم اگر

۱۱۳

نسبت بتو قصد صدمه و آزار کنیم خود را از نویدها و انتظارات درخشانی محروم خواهیم ساخت. «من از آن جهت دل بدوستی کوروش داده بودم که میدیدم شایسته‌ترین و برازنده‌ترین نفر در میان تمام همگنان در نیکی و احسان نسبت بدیگران بوده است و حال مشاهده میکنم آن ملک و اختیار کوروش درید اقتدار تو است در صورتی که مقام و قدرت خویش را هم کماکان داری. سطوت پادشاه که کوروش از آن اندیشه خطر و خصومت داشت اینک تو را نگهبان و حامی است حال که وضع کارها بدین منوال است کدام دیوانه درصدد بر خواهد آمد دوستی تو را از دست بدهد؟ از طرف دیگر دلایلی برمی‌شمارم که بموجب آن امیدوارم تو نیز متقابلاً طالب دوستی ما باشی. من بی‌اطلاع نیستم که میسی‌ها «۱» مزاحم شما هستند و اگر قوای کافی در اختیارم باشد گمان میکنم بتوانم از آنها اتباعی سربراه فراهم سازم و میدانم پی‌سی‌ها «۲» نیز شما را مایه دردسرنده و باز طوایف دیگری که رفتار مشابهی دارند و خیال میکنم می‌توانم همه آنها را از ایجاد مزاحمت بیشتری نسبت به امن و آسودگی قلمرو شاهی بازدارم و راجع بمصریان هم که می‌گویند از آنها بخصوص شاکی و ناراضی هستید برای سرکوبی آنها آیا از نفراتی که من اکنون در زیر دست خود دارم نیروی بهتری کجا توانید یافت؟ حال افرادی را که پیرامون خودت زندگی میکنند مورد توجه قرار میدهم. تو، هم میتوانی هر یک از آنها را بهترین دوست و یاور باشی و هم اگر بخواهی بعضی از آنها را گوشمالی دهی بوسیله دستیاری نفرات من خواهی توانست ایشان را مقهور سازی. ما فقط

(۲۰۱) - از اقوام آسیای صغیر که غالباً نسبت به حکومت ایران رفتار سرکشی داشتند. م

۱۱۴

به خاطر مزد و جیره خدمتگزار تو نخواهیم بود بلکه در اثر امتنان و سپاسی نیز که از مراحم تو در راه نجات خویش داریم. وقتی که من اینهمه افکار را در مد نظر می‌گیرم ناگزیر از بی‌اعتمادی تو نسبت بخودمان دچار حیرت می‌شوم و بسیار خوشوقت خواهم شد نام آن آدم شیرین کاری را بدانم که سعی دارد مجابت سازد که ما بر ضد تو قصد خصومت داریم؟» این بود اظهارات کلارخوس که تیسافرن به نحو ذیل پاسخ داد:

«ای کلارخوس، بسیار خوشوقتم که اظهارات معقول تو را گوش میدهم زیرا با داشتن چنین نظریاتی اگر باز قصد و خیالی ناروا بر ضد ما در سر داشته باشی فقط بخودت صدمه خواهی رسانید. اینک برای آنکه ثابت شود تو نیز نسبت بپادشاه و من بی‌جهت سوءظن داری بهتر است حرفم را گوش کنی. اگر ما برآستی طالب نابودی شما بودیم آیا سواران وافی و کافی و پیادگان بسیار با تجهیزات

نظامی برای حمله به شما در اختیار نداشته‌ایم؟ آیا تصدیق نمیکنی که این خطه پهناور حتی در حال حاضر که شما را سرزمین دوست بشمار می‌رود بسا مشکلات برای عبورتان فراهم خواهد کرد و باید رشته‌های عظیم کوه‌ها را طی کنید و از ما نیک ساخته است که همه آنها را پیشکی اشغال و از عبور شما جلو-گیری کنیم؟ مگر رودخانه‌های بزرگ در تصرف ما نیست که در صورت تمایل خواهیم توانست اگر سر جنگ داشته باشیم بسیاری از افراد شما را در آنجا تلف سازیم و همه شما اگر ما وسیله فراهم نکنیم امکان عبور از آنها را نخواهید داشت؟ و اگر در همه این موارد هم کار ما لنگ باشد باز میتوانیم آتش در میان محصولات بیندازیم و با سوختن آنها قحطی را بلای جان شما سازیم و هر اندازه هم که شجاع و دلیر باشید باز با گرسنگی کاری

۱۱۵

از جانب شما ساخته نخواهد بود. پس می‌بینی راه‌های گوناگون برای درافتادن با شما داریم که خطری هم متوجه ما نخواهد کرد. ازینرو چرا کاری کنیم که در نظر خلق مایه بدنامی و در درگاه خدایان ناپسند باشد.

زیرا فقط کسانی که پاک فاقد وسایل و بیچاره‌اند ناچار بر سبیل اضطراب راه پستی و خواری اختیار میکنند و بر آن سرند که برای احراز منظور خویش با مردم بدرفتاری و در پیشگاه خدایان کار ناصواب کنند. پس ای کلارخوس بدان که ما نه افرادی چندان بی‌انصافیم و نه اشخاصی سبک مغز و نادان.

ولی می‌توان پرسید پس چرا با آنکه می‌توانستیم شما را نابود کنیم باز بچنین کاری دست دراز نکرده‌ایم؟ کاملاً مطمئن باشید دلیلش آن بوده است که من می‌خواسته‌ام اعتماد یونانیها را جلب کنم تا با همان نفرات چریک که کوروش بوسیله مزدوری از سواحل دریا به اینجا آورده است از راه خیر و احسانی که بآنها خواهم نمود بهمان حدود ساحلی بازگردم. اما جهات متعددی را که ممکن است تو مرا سودمند واقع شوی فقط چند مورد را بر شمرده‌ای و من عمده‌ترین آنها میدانم چه تنها پادشاه حق دارد کلاه شاهی (تیارا) راست بر سر بگذارد ولی کس دیگری نیز هست که با یاری شما باسانی خواهد توانست کلاهی را که آرزوی قلبی ماست راست بگذارد. «۱»

با این طرز بیان تیسافرن در نظر کلارخوس آدمی صادق و صمیمی

(۱) - مورد اول تذکر آداب درباری ایران بوده است و دومی ظاهراً به این منظور که به کلارخوس وانمود شود تیسافرن آرزوی تاج شاهی را در سر داشته و به همین دلیل نیز خواستار دوستی یونانیها بوده است. م

۱۱۶

نمود، کلارخوس گفت: «پس آنها که سعی دارند بما نسبت تهمت بدهند آیا غرضشان این نیست که ما را دشمن یکدیگر سازند و حال آنکه زمینه دوستی بین طرفین کاملاً فراهم است آیا آنها سزاوار بدترین عواقب نیستند؟» تیسافرن تصدیق کرده گفت «اگر از سرکرده‌ها و سردسته‌های تو نزد من آیند به آنها بی‌پرده نام کسانی را خواهم گفت که می‌گویند تو بر ضد من و لشکرم خیال توطئه داری». کلارخوس اظهار داشت «خودم آنها را خواهم آورد و متقابلاً نیز به تو اطلاع خواهم داد کدام عناصر راجع به تو اخبار می‌آورند».

بعد از این گفت‌وگو باز تیسافرن ملاطفت بسیار نموده از کلارخوس خواست که شام در نزد او بماند. روز دیگر وقتی که کلارخوس باردوگاه یونانیان بازگشت نه تنها واضح ساخت که با تیسافرن روابطی نیک دارد بلکه اظهاراتی را هم که شنیده بود تکرار نمود و افزود افرادی را که تیسافرن دعوت کرده است باید همه بروند و هر کس از یونانیان تهمتی بی‌اساس پیش بیاورد شایسته مجازات خواهد بود و او را نسبت بی‌وفاییها خیانت پیشه و دشمن باید شمرد. کلارخوس میپنداشت این اتهامات از ناحیه منون است چون او نه فقط به اتفاق آریه‌اوس با تیسافرن ملاقاتها داشته بلکه بر ضد خود او نیز تحریکات مینموده و قصدش هم از تبانی این بوده است که همه لشکریان را بطرف خود جلب و بدین وسیله التفات تیسافرن را تأمین کند. اما کلارخوس نیز میل داشت تمامی لشکر طرفدار او باشند و میخواست مزاحمین را از سر راه خود بردارد.

سربازان عده‌ای با پیشنهاد کلارخوس مخالفت و تأکید نمودند که نباید سرکرده‌ها و سردسته‌ها همگی بروند و صلاح نیست بحرف تیسافرن

۱۱۷

اعتماد نمود. اما کلارخوس با حدت تمام اصرار ورزید تا رضایت حاصل شد که پنج سرکرده (ژنرال) و بیست سردسته و همچنین در حدود دویست نفر هم سرباز برای خرید جنس بفروشگاه بروند. وقتی این عده بدرگاه تیسافرن رسیدند سرکرده‌ها را بداخل دعوت نمودند. پروکزنوس بئوسی، منون تسالی، آجیاس آرکادی، کلارخوس لاکونی، و سقراط آخنی - در این حین سردسته‌هایی که بیرون مانده بودند به قتل رسیدند و در همین حال بعضی از چریکهای سوار شروع بتاخت و تاز نموده بهر یونانی خواه غلام و یا آزاده رسیدند از پا درآوردند. یونانیانی که از اردوگاه خود ناظر این تاخت و تاز بودند متحیر ماندند که سواران چه میکردند تا اینکه نیکارخوس آرکادی در حال فرار به اردوگاه آمده در حینی که دست بر شکمش که تیر خورده بود داشته شرح ما وقع را باز گفت. از این خبر یونانیها همگی زود اسلحه برداشتند چون می‌ترسیدند دشمن بدون تأخیر به اردوگاه آنها بتازد ولی همه آنها نیامده بودند فقط آریه‌اوس، آرتازوس، و میترادات که باوفاترین یاران کوروش بشمار میرفتند، فرا آمدند. مترجم یونانی اظهار داشت که با آنها، برادر تیسافرن را هم دیده و شناخته بود. بعلاوه پارسیانی جوشن پوش وارد شدند، عده آنها سیصد نفر بود. همینکه آن دسته جلو آمدند فرمان دادند هرچه فرمانده و سردسته یونانی هست پیش آیند تا از طرف پادشاه پیامی را ابلاغ کنند. سپس دوژنرال یونانی با چند نفر نگهبان جبهه، جلو رفتند یکی کلینور اورچه‌منی دیگری سوفریه‌توس ستمفالی و با آنها نیز گزنفون آتنی که از سرنوشت پروکزنوس (دوست خود) سخت نگران

۱۱۸

شده بود. اما خوریسوفوس در این موقع به اتفاق عده‌ای برای خرید اجناس بفروشگاه رفته بود. وقتی که یونانیها بفاصله صدا رس آمدند آریه‌اوس اظهار داشت ای یونانیها کلارخوس چون رفتاری تبه‌کارانه داشته و برخلاف شروط مصالحه اقدام کرده بود به سزای عمل خود رسید و کشته شد اما پروکزنوس و منون چون اخبار فتنه‌انگیزی او را آورده بودند مورد احترام اند و راجع بخودتان هم پادشاه فرموده است که اسلحه خویش را تسلیم کنید و می‌گوید اسلحه شما مال اوست که به کوروش غلام او تعلق

داشته است.

به این اظهارات یونانیها جواب دادند و کلینور سخنگوی آنها بود: «ای اریه‌اوس که پست‌ترین افراد هستی و شما ای افرادی که از یاران کوروش بشمار میرفتید آیا در پیشگاه خدایان و در نظر خلق شرم ندارید که با آنکه بقید سوگند عهد بسته‌اید با ما دوست باشید و دشمنی‌ها فراموش شود و با آنکه ما به پیمان خود پابند بوده‌ایم حال بما خیانت می‌ورزید و با تیسافرن که بی‌ایمان‌ترین و پست‌ترین افراد روزگار است همدست شده نه فقط کسانی را که با ایشان عهد و پیمان بسته‌اید نابود میکنید بلکه به سایرین نیز نارو زده با تفاق دشمنان بر ضد ما پیش آمده‌اید؟ اریه‌اوس گفت از دیرباز معلوم شده بود که کلارخوس بر ضد تیسافرن و ارونتاس و همه ما که با ایشان هستیم قصد توطئه داشته. با شنیدن این حرفها گزنفون گفت: «اگر کلارخوس واقعا از شروط مصالحه عدول نموده و برخلاف پیمان خود عمل کرده باشد شایسته آن سرنوشت بوده چون حق اینست که تبهکاران نابود شوند اما راجع به پروکزنوس و منون چون بنا بر گفته خودتان درباره شما نیکی کرده‌اند و سرکرده ما هستند آنها را باینجا

۱۱۹

بفرستید زیرا تردیدی نیست چون دوست طرفین‌اند بهر دو دسته شما و ما بهترین رأی و تدبیر را ارائه خواهند داد. باین گفتار چریکها جوابی نداده و بعد از آنکه مدتی با یکدیگر بصحبت پرداخته بودند، فرارفتند.

۱۲۰

بخش ۱۵

بعد از آنکه بنا بر شرحی که گذشت سرکرده‌ها دستگیر شدند آنها را حضور پادشاه برده به فرمانش سر بریدند. یکی از ایشان کلارخوس نام به تصدیق همه کسانی که با او سابقه آشنائی داشته‌اند، عنصری واقعا نظامی و بحد افراط دلباخته جنگ و پیکار بود زیرا اولاً وقتی که اسپارته‌ها و آتنی‌ها در حال نزاع بودند در مبارزات آنها شرکت نمود سپس همینکه بین طرفین صلح برقرار گشت او دولت خود را مجاب کرد که تراکی‌ها برای یونانی‌ها مایه صدمه و خطر بوده‌اند «۱» و چون منظور خود را از جانب افورها «۲» به نحو مطلوب حاصل داشت با کشتی به عزم جنگ با تراکی‌ها که در آن سوی خرسونس اقامت داشتند رهسپار گردید. اما افورها بنا بر موجباتی تغییر رأی داده و چون کلارخوس هم عزیمت کرده بود او را از ایستموس کورنث، دستور بازگشت دادند ولی او از فرمان ایشان سرپیچی نموده راه خود را به مقصد هلس‌پونت ادامه داد. در نتیجه این نافرمانی از طرف هیأت حاکمه اسپارت محکوم بمرگ شده بود و هنگامی که در حال تبعید میزیست به خدمت کوروش درآمد. دلایل او در برانگیختن

(۱) - مهاجران یونانی در ناحیه خرسونس تراکی (قسمت اروپائی ترکیه فعلی). م

(۲) - افورها پنج نفر و هیأت حاکمه اسپارت بودند. م

۱۲۱

کوروش جای دیگر مذکور افتاد «۱» باری کوروش به او ده هزار دریک پرداخت. با دریافت این مبلغ او به فکر خوش‌گذرانی نیفتاد بلکه لشگری فراهم ساخت تا بر ضد تراکی‌ها

جنگ کند و آنها را در نبردی شکست داد و از آن پس نیز ایشان مورد نهبش بودند و آن جنگ تا روزی دوام داشت که کوروش را به لشگر او احتیاج افتاد. ازین رو باز به عشق جنگاوری، در لشگرکشی کوروش شرکت کرد.

چنین رفتاری به نظر من دال بر جنگ پرستی عامل آنست که با آنکه می تواند از راه صلح بدون بدنامی یا تحمل صدمه حظ خاطر حاصل کند باز جنگ را ترجیح می دهد و اگرچه قادر است فارغ البال در حال آسودگی زیست کند رنج و زحمت را رجحان می نهد آن هم بشرط اینکه رنجی در راه جنگ و ستیز باشد و هنگامی که می تواند مال خود را بی مخاطره نگاه دارد با راه انداختن زد و خورد آنرا هدر می دهد. در مورد کلارخوس باید گفت همان قسمی که فلان کس به خاطر معشوقه خویش زر می دهد و یا برای خوش گذرانی پول خرج می کند او نیز در راه جنگ و ستیز پول می ریخته و عشق او به جنگ و جدال انگیزه این رفتارش بوده است. از طرفی هم به آن سبب عاشق جنگ بود که از خطر باکی نداشته و شب و روز آماده بود تا افراد خود را بر ضد دشمن حرکت دهد و چنانکه تمامی همکارانش اذعان دارند در بحبوحه بیم و وحشت نیز او همواره بی باک و خونسرد بود. گفته اند وی استعداد فراوان در کار فرماندهی داشته که با

(۱) - گزنفون در کتاب «بازگشت ده هزار نفر» و یا در آثار دیگر خود چیزی در این باب ننوشته و شاید منظورش این بوده که در فصل اول همین کتاب آن مطلب را ذکر نموده است. م

۱۲۲

عشق و علاقه جنگی اش بی تناسب نبوده است مثلاً بیش از هر کس دیگر مهارت و شایستگی بسیار در تمهید و وسایلی داشته که موجب تهیه و تأمین آذوقه نفراتش می گردید و به همه اطرافیان خود هم آشکارا نشان میداد که جز اطاعت فرمانش راهی ندارند.

این نتیجه از آنجا بدست می آمد که در کارها سخت گیر بود. قیافه عبوس و صدای خشنی داشت و گاهی در حین خشم افراد را سخت مجازات می کرد بحدی که بعضی اوقات از کرده خویش پشیمان می گشت ولی از راه موجه و معقول به تنبیهات می پرداخت و معتقد بود لشگری که در آن اصل تنبیه و مجازات جاری نباشد کارش لنگ و وجودش سرانجام مایه ننگ خواهد شد. از قول او نقل کرده اند که عقیده داشت از آن سربازی، پاسداری درست یا بی آزاری درباره دوست و یا پایداری در مقابل دشمن میتوان انتظار داشت که از فرمانده خود بیشتر از دشمن بترسد. بنابراین در حین خطر افراد از او اطاعت تام داشتند و هیچ فرماندهی را بر او ترجیح نمی داده اند چون می گفته اند در قبال خطر قیافه عبوس او شکوفان می شود و سخت گیری اش حاکی از عزمش بر ضد دشمن و ازین رو دال بر رستگاری و نجات بوده است و با احراز پیروزی دیگر سخت گیری نمی نموده اما وقتی که خطر می گذشت و آنها زیر دست فرمانده سخت گیر دیگری می افتادند زودتر کش می کرده اند زیرا که به نظر آنها هیبت و جربزه ای نداشته بلکه همواره خشن و سخت گیر به نظر میرسیده است. ازین رو سربازان نسبت به او همان رفتاری را داشتند که کودکان به آموزگار دبستانی خود دارند و به همین مناسبت هم بود که احدی با حالت ارادت یا خیرخواهی از او تبعیت نمی کرد و بدان جهت اطاعتش را می کردند که

فرمانی رسمی بود یا در اثر احتیاج و یا جهات اضطراری دیگر مطیعش بودند ولی همینکه در سایه فرماندهی او آثار چیرگی بر دشمن نمودار می‌گشت از آن پس علایم بارزی از کار آمدی سربازانش نیز آشکار می‌شد چون با او در برابر دشمن احساس اعتماد می‌کردند و از بیم مجازاتش رفتار قرین انضباط عالی می‌نمودند. این بود شمه‌ای از خصایص فرماندهی کلارخوس اما بطوری که گفته‌اند امر و فرمان احدی را هم دوست نداشته است. وی هنگام مرگ پنجاه ساله بود.

پروکزنوس اهل بئوسی از اوان جوانی اشتیاق فراوان به کارهای برجسته و اشتها داشته و بواسطه همین علاقه شدید حق تدریس گزاف گرجیاس اهل لکونتی نی «۱» را پرداخته و بعد از کسب تعلیماتی در زیر دست او می‌پنداشت که شایستگی سروری را احراز کرده بود و بوسیله احسان و بخشندگی، با عناصر سرشناس زمانه خود دوستی یافت و در لشگرکشی کوروش شرکت نمود و امید داشت که از آن راه نام رفیع و قدرت وافی و مال فراوان فراهم سازد ولی در حالی که علاقه تام در احراز این مقاصد و آرزوها داشت باز جای شبهه باقی نمی‌گذاشت که از راه ناصواب طالب تحصیل هیچ یک از مقاصد مزبور نبوده بلکه ترجیح میداده است بوسیله درستی و خوش نامی یا کاملاً به مطلوب خویش برسد و یا اینکه اصلاً مرادش حاصل نشود.

از لحاظ مقام رهبری نیز او منزلت شامخی داشته و فرمانش بر افراد وزین روا بوده اما فاقد این استعداد که در سربازان خود احترام و یا

(۱) - گرجیاس استاد شهیر در فن خطابه و بیان شهرت حق التدریس سنگین او به مبلغ ۱۰۰ مینا (۳۷۵ لیره) همان اندازه بوده که خود او شهرت بسیار داشته است. م

حس ترس ایجاد کند. برعکس در واقع واهمه او از نفراتش بیشتر از ترس آنها نسبت به خودش بوده و پنهان نمیداشته که از تولید بیزاری در میان افراد نسبت به خویشتن بیشتر از احتمال نافرمانی آنها نگران بوده است.

عقیده او درباره فرمانده و شرط فرماندهی این بوده که کافی است از نفراتی که خدمت و کارشان درست و شایسته است تمجید و از تحسین کردن عناصر خطا کار خودداری نمود. در نتیجه این رفتار افراد صالحی که پیرامونش بودند دلبستگی بسیار نسبت به او همی نمودند ولی مردم بی‌بندوبار در صدد توطئه علیه او برمی‌آمدند با این فرض و خیال که درافتادن با او کار دشوار نیست. او در موقع مرگ سی ساله بود.

منون تسالی آشکارا حرص فراوانی در گرد آوردن ثروت سرشار نشان می‌داده و از آن جهت مقام فرماندهی رفیع میخواست است که وسیله جمع‌آوری مال بیشتری بشود. منزلت و خوش نامی را هم برای استفاده‌های کلان طالب و همواره مترصد دوستی با ارباب اقتدار بود تا در صورت ارتکاب خلاف از بابت کیفر و مجازات دچار واهمه نباشد. وی برای احراز مقاصدی که در سر داشته می‌پنداشته است که نزدیک‌ترین راهها ثقلب و نارو و فریب بوده است ازین رو صداقت و حقیقت دوستی را عین حماقت می‌انگاشته است.

بدون شک او نسبت به احدی احساس محبت نمی‌کرد و اگر هم با کسی ادعای دوستی می‌نمود خود نشانه آن بود که بر ضد او خیال فتنه - انگیزی داشته است. هیچ‌گاه دشمن را ریشخند نمی‌کرد ولی در محاوره همه محشوران خویش را دستخوش نیشخند می‌ساخت. او نسبت به مال دشمنان خیال طمعی نمی‌نمود چون میدانست از عهده تصرف مال کسانی

۱۲۵

که مواظب وضع خویش اند برنخواهد آمد بلکه می‌پنداشت خود تنها کسی بوده که میدانسته چگونه باید بر مال و منال دوستان دست انداخت زیرا که آنها مراقبتی در این مورد نمی‌نمودند. همچنین از تمام عناصری که اهل خدعه و فریب بودند و سلاح نیز در اختیار داشتند بیم فراوان داشت در صورتی که کسانی را که وارسته و پرهیزگار بودند و زندگانی قرین پاکی و صفا داشتند افرادی عاجز می‌پنداشت و از وجود آنها سوء استفاده می‌کرد. همانطوری که بعضی‌ها به داشتن حس ترحم و درستکاری و عدالت تفاخر می‌کنند منون نیز از مهارتی که در فن خدعه و تزویر و دروغ‌پردازی و تمسخر دوستان داشته غرور می‌ورزید و کسی را که حقه‌باز نبود در زمره افراد نادان محسوب میداشت. وقتی که می‌کوشید از راه دوستی با دیگران سرشناس شود معتقد بود با سعایت و افترا آنانی را که از این جهت ممتاز بودند بی‌اعتبار کردن راه واقعی تحصیل مقصود بوده است و برای آنکه سربازان خود را تابع و مطیع سازد آنها را نیز در تبهکاری خویش شرکت می‌داده و در حقیقت انتظار داشته که با ابراز مهارت در ارتکاب اعمال بسیار ناهنجار و آمادگی کامل در این‌گونه کارها وسیله افتخاری بدست آورد و می‌پنداشت کسانی را که با او درافتاده و قطع مراوده کرده بودند فقط از راه لطف و ارفاقش بوده که در حین دوستی، از ناحیه او به گرفتاری سختی دچار نشده بودند.

از لحاظ مزید حزم و احتیاط باید خاطر نشان کرد که در موارد غامض شاید انسان درباره کار او دچار اشتباه می‌گردیده ولی قولی که جملگی برآیند اینست که از اریستی پوس در عنفوان جوانی شغل فرماندهی را در لشکر مزدوران او دست و پا کرد. با آریه‌اوس هم که از چریک‌های

۱۲۶

بیگانه بود بدان سبب روابط نزدیک ایجاد نمود که آریه‌اوس به پسران خوشرو تعلق خاطر داشته و خودش نیز در حالی که هنوز تارمویی بر عذارش نداشته در دام محبوبی ریشو به نام تارپاس افتاده بود. وقتی که سرکرده - های همقطار او به دلیل همکاری با کوروش در لشکرکشی بر ضد شاه کشته شدند او که خود نیز شریک کار آنها بود ابتدا از سرنوشتی شوم رهائی یافت و فقط بعد از قتل دیگر سرداران بود که پادشاه به کشتن او نیز فرمان داد. مثل کلارخوس و سایر سرکرده‌ها سرش بر باد نرفت که می‌گویند مرگی سریع دارد بلکه روایت کرده‌اند که او را زنده زجر دادند. ازین رو به مرگ تبهکاران دچار گردید. اجیاس آرکادی و سقراط آخنی دو نفر دیگری بودند که زهر اعدام نوشیدند. احدی آن دو را در کار رزم عاجز و زبون بشمار نیاورده است یا در راه دوستی بی‌حمیت و بی‌شعار. این هر دو نفر در موقع مرگ سی و پنج ساله بودند.

بخش ۱۶

پس از آنکه «۱» سرکرده‌ها دستگیر و سردسته‌ها و سربازانی که همراه آنان بودند کشته شدند یونانی‌ها خواه و ناخواه در زیر بار کوه غم و اندوه گرفتار شده می‌اندیشیدند که چون در آستانه قلمرو پادشاهند و بوسیله طوایفی بدخواه و بلادی دشمن احاطه شده‌اند دیگر امکان دسترسی به فروشگاه و تحصیل آذوقه ندارند و بیش از ده هزار استادیا نیز از سرزمین یونان دور افتاده بودند و کسی را هم بلد و راهنما نداشتند و در راه بازگشت به وطن خویش رودخانه‌های غیر قابل عبوری در پیش داشتند. چریک‌های بیگانه نیز که در لشکر کوروش از سواحل دریا تا این محل با هم آمده بودند نسبت به ایشان خیانت، پیشه ساختند حتی یک سرباز سوار برای حمایت آنها در اختیار نبود و پاک بی‌کس و تنها مانده بودند. وانگهی میدانستند هرگاه غالب شوند مگرچه عده‌ای را می‌توانسته‌اند معدوم کنند و حال آنکه معلوم بود اگر مغلوب شوند یک تن از میان آنها زنده نمی‌مانده است. با افکاری پریشان و در کمال

(۱) - خلاصه شرح فصل گذشته: چگونه یونانی‌ها سیر و سفر خود را همراه کوروش از کرانه دریا به نواحی کوهستانی و تا هنگام پیکار برگزار کرده بودند و بعد از کشته شدن کوروش وقتی که با تیسافرن در حین قرار داد متارکه جنگ بازمی‌گشته‌اند چه حوادثی بر آنها گذشت.

افسردگی خاطر فقط عده معدودی از آنها شبانگاه غذا خورده بودند و تنی چند از ایشان آتشی فراهم داشتند. بسیاری از نفرات هم آن شب به قرارگاه خود نرسیده بودند بلکه هر جا که در آمدند شبی را گذرانده از شدت غصه و در حسرت بازگشت به وطن و بی‌تابی در تجدید دیدار والدین و زن و فرزندان خود چشم بر هم نگذاشته، اندیشه‌ناک بودند که شاید دیگر آنها را نخواهند دید. آنها با این حالت پریشانی تمام به قصد خواب دراز کشیدند.

در میان آن عده گزنفون نامی آتنی بوده که نه سرکرده، نه سر-دسته و نه سرباز بود، بلکه بدان سبب در لشکرکشی کوروش شرکت داشت که پروکزئوس یکی از دوستان دیرینش به او که در موطن خود میزیسته دعوتنامه فرستاد که همراه او در این سفر شرکت جوید.

پروکزئوس به او وعده داده بود که اگر برود وسیله دوستی او را با کوروش که می‌گفت در نظرش از شهر و وطنش نیز گرامی‌تر است فراهم سازد. پس از خواندن نامه پروکزئوس گزنفون با سقراط حکیم درباره سفر پیشنهادی مشورت نمود و سقراط از بیم آنکه مبادا دوستی کردن با کوروش موجب بدنامی گزنفون در نزد حکومت آتن شود به این بهانه و دستاویز که به نظر آنها در جنگ و ستیز بین آتن و اسپارت کوروش به اسپارته کمک سرشاری کرده بود. بنابراین به گزنفون توصیه کرد که به معبد دلفی برود و از درگاه خداوند درباره سفر خود مصلحت‌جوئی کند.

ازین‌رو گزنفون به معبد دلفی مراجعه و استدعا نمود که در درگاه کدام رب النوع قربانی و نذر و نیاز کند تا سفر مورد نظرش به وجهی نیکو و

قرین توفیق برگزار شود و خشنود و سلامت به وطن بازآید. آپولو «۱» بر او مکشوف ساخت که به نام کدام خدا باید قربانی و دعا کند. وقتی که گزنفون از دلفی بازگشت و شرح غیب‌گوئی را به سقراط گفت استاد بر کار او خرده گرفت زیرا که او از خدایان سؤال نکرده بود آیا به آن سفر برود یا صرفنظر کند بلکه با قصد عزیمت، از خدایان خواسته بود او را در برگزاری مطلوب آن کار رهنمون باشند سقراط افزود «حال که مطلب را بدان منوال عنوان کرده‌ای پس به آنچه خدایان ارشاد فرموده‌اند باید رفتار کنی».

از این رو گزنفون با نثار کردن قربانی‌ها به نحوی که خدایان در معجزه آپولو پیش‌گوئی کرده بودند در کشتی براه افتاد و در ساردیس به کوروش و پروکزنوس پیوست، درست هنگامی که آنها در شرف عزیمت بودند. او به کوروش معرفی شد نه فقط پروکزنوس از او جدا خواسته بود که با ایشان بماند بلکه کوروش هم این تقاضا را تکرار کرد و افزود همینکه کار نبرد سرآید بی‌درنگ گزنفون را روانه دیار خود خواهد کرد و ظواهر کار هم حاکی بود که جنگ بر ضد پی‌سی‌هاست.

بدین ترتیب گزنفون در لشکرکشی کوروش وارد شد ولی از منظور واقعی آن کار اطلاعی نداشت. پروکزنوس او را فریب نداده بود چون خود او نیز نمیدانست که نبرد بر ضد پادشاه خواهد بود و کس دیگری هم از یونانیان مگر

(۱) - بنا بر افسانه یونانی آپولو برادر ربه النوع آرته‌میس و فرزند زاوش (ژئوس) پروردگار عالم بوده. سنائی گوید: فلک سادس است زاوش را که دهنده است دانش و هش را - مترجم

کلارخوس در آن باره خبری نداشت. اما هنگامی که به سرزمین کیلیکیه وارد شدند بر همه آشکار گشت که آن لشکرکشی بر ضد پادشاه است پس با آنکه یونانیها را از این بابت ترس فرا گرفته بود و از پیشروی اکراه داشتند ولی بیشتر ایشان که در مقابل کوروش و در نزد یکدیگر مأخوذ به حیا شده بودند باز راه سفر را ادامه دادند. گزنفون نیز یکی از این قبیل افراد بود اینک که وقت سختی و گرفتاری فرا رسیده بود او هم مثل سایرین غم و اندوه بسیار داشته و خواب از دیدگانش رفته بود.

اما بعد از خواب مختصری خوابی دید که رعد و برقی پدید آمده و جرقه‌ای بر خانه پدرش فرو افتاده و همه خانه را طعمه آتش کرده است پس سراسیمه بیدار شد. از جهتی این خواب را به فال نیک گرفت زیرا که در آن گیرودار سراسر بلا و خطر نوری از درگاه زاوش خداوند بر تابیده بود ولی از طرف دیگر هم چون نیک در نگریست ترس او را فرا گرفت که شاید آن آتش از ناحیه پادشاه خداوندگار زمین باشد که همه چیز را در حول و حوش او بسوزاند تا نتواند از قلمرو شاهی فرار کند بلکه از جانب او به آفات و بدبختی دچار گردد. در اینکه تعبیر آن خواب چه بوده از آنچه سپس اتفاق افتاده می‌توان ملاحظه نمود و آن وقایع به شرح زیر بوده است:

نخست در همان لحظه بیداری این فکر به خاطرش رسید: «چرا باید من در این حالت غنودن و آسودگی باشم؟ شب بزودی طی خواهد شد و بعید نیست دشمن بامداد بر سر ما بریزد و هرگاه در دست پادشاه گرفتار شویم از کجا معلوم است شاهد غم‌انگیزترین صحنه‌ها نشویم و به مهیب‌ترین مصیبت‌ها دچار نگردیم و در عین خفت و خواری به قتل نرسیم؟»

کسی هم که به خاطر حمایت ما در فکر تدارکات و یا چاره‌اندیشی نیست و ما با چنین حالی در اینجا آسوده غنوده‌ایم. باری سرنوشت خودم چه خواهد شد؟ از کدام دولت باید انتظار حامی و سردار داشت که فرا آید و انجام دادن آن همه تکالیف سنگین را بر عهده گیرد؟ من انتظار چه سن و سال دیگری را می‌توانم داشته باشم؟ چون بدیهی است اگر امروز در دست دشمن بیفتم عمر بیشتری نخواهم کرد.»

سپس از جا برخاسته اولین کارش این شد که سردسته‌های پروکز-نوس را فراخواند. وقتی که آنها جمع شدند اظهار داشت: «آقایان من دیگر امکان خواب ندارم و گمان می‌کنم خودتان نیز همین وضع و حال را دارید و چون به روزگار کنونی خودمان می‌اندیشم آرامش از وجودم سلب می‌شود زیرا حال که دشمن به خیال خود وسایل کافی فراهم ساخته نبرد علنی را با ما آغاز کرده است اما از طرف ما هیچ‌کس در صدد اقدامات متقابل نیست تا بهترین راه رهایی و نجات را تدبیر کند. اگر تسلیم و به دست پادشاه گرفتار شویم چه سرنوشت شومی که نخواهیم داشت؟»

بنابراین درباره ما که کسی را برای حمایت نداریم و بر ضد او هم اسلحه برداشته‌ایم و قصدمان آن بوده است که او را از سریر پادشاهی به ورطه غلامی فرو اندازیم و در صورت امکان حتی جاننش را بر باد دهیم چه سزای مخوفی که نباید انتظار داشته باشیم؟ آیا او سعی نخواهد کرد سخت‌ترین شکنجه را بر ما وارد سازد تا همه افراد بشر را از اندیشه لشکرکشی بر ضد خود هراسان نماید؟ پس بر ماست که تمام سعی و تلاش خود را به کار ببریم تا در چنگ او گرفتار نشویم.»

«من به سهم خود تا وقتی که دوره مصالحه دوام داشته هیچگاه از

غمخواری در کار خودمان و حسرت بر وضع پادشاه و پیروانش باز نایستادم زیرا که به رأی العین می‌دیدم آنها چه سرزمین پهناور حاصلخیزی دارند و چه مقادیر انبوه خواربار در اختیار و چه خدم و حشم فراوان و زر و لوازم دیگری که در دستگاه آنهاست و هر وقت به یاد سربازان خودمان می‌افتادم و می‌دیدم که ما از این همه وسایل ناب بهره‌ای نداریم مگر اینکه بهای آنها را پرداخت کنیم و عده کمی هم از میان ما قوه خرید آن چیزها را داشته‌اند و غافل هم نبودم که بنا بر عهد و پیمان مگر از راه خرید وسیله دیگری جهت تحصیل آنها نداشتیم. پس با این همه اندیشه‌ها که در سر داشتم در دوره مصالحه گاهی از وضع خودمان بیشتر نگران می‌شدم تا اکنون که در حال جنگ و جدال هستیم. اینک که ایشان در اثر رفتار یک طرفی خود به حالت متارکه جنگ پایان داده‌اند ازین رو به عقیده من زمانه گستاخی آنها و همچنین روزگار پریشانی ما نیز سرآمده است زیرا که همه این نعمت‌ها در آینده متعلق و جایزه آن دسته و طرفی خواهد بود که افرادی دلیرتر دارد. داور مسابقه هم خدایان‌اند که به احتمال قوی حامی ما خواهند بود زیرا که دشمنان ما به آنها دروغ سوگند خورده‌اند در صورتی که ما باوجود این همه مال و منال که در جلو دیدگان ماست باز پیوسته از دست درازی نسبت به آن خودداری نمودیم چون به حق خدایان سوگند خورده بودیم. لذا ما به عقیده من با اعتمادی بمراتب بیشتری می‌توانیم در این مبارزه زور آزمائی وارد شویم. بعلاوه ما برای تحمل رنج و سختی جسم و تن نیرومن داریم و به فضل خداوندی نیروی روحی بیشتر و نیز اگر مثل مورد قبلی خدایان به ما پیروزی ارزانی دارند دشمن زودتر از ما در معرض خطر صدمه و فنا خواهد بود.»

«چون البته دیگران نیز همین قسم افکار در سر دارند محض خاطر خدایان تأخیری روا نداریم تا کسان دیگری در ارشاد و تهییج ما به اقداماتی لازم قیام کنند بلکه خودمان پیشرو باشیم و روح شهامت و دلاوری را در افراد دیگر نیز برانگیزیم. باید شما خودتان را بهترین نمونه سردسته‌ها نشان بدهید و حتی از سرکرده‌ها قدر و منزلت بیشتری ابراز دارید. من خودم اگر راهی را که در پیش نهاده‌ام برگزینید، آماده پیروی از شما خواهم بود ولی اگر مقام رهبری را به خودم تفویض کنید عذر و بهانه‌ای از بابت سن و سال جوانی خویش پیش نخواهم آورد برعکس گمان می‌کنم چون در بهار زندگانی هستم توان آنرا دارم که خطرات را از جان و تن خویش دور سازم.»

این بود اظهارات گزنفون و بنا بر آنچه گفته بود فرماندهان مگر یک نفر به نام آپولونید که بزبان بئوسی حرف میزد از خود او درخواست رهبری کردند. شخص مزبور معتقد بود که هر کس خیال کند که غیر از طریق جلب خاطر پادشاه و در صورت مقدور از راه استمالت و ترغیب امکان نجات هست سخنی یاوه می‌گوید. او در عین حال به تشریح مشکلات گروه خویش پرداخت. ولی گزنفون کلام او را قطع نموده اظهار داشت:

ای مرد عجیب هرچند که چشم داری اما نمی‌بینی و با آنکه می‌شنوی باز فراموش می‌کنی مگر تو خودت با بقیه این سردسته‌ها حاضر و ناظر نبودی که پادشاه بعد از مرگ کوروش و بواسطه انبساط خاطری که از آن بابت حاصل کرده بود به ما دستور فرستاد اسلحه خویش را تحویل بدهیم و هنگامی که به جای تسلیم کردن آن خود را مجهز و آماده ساختیم و در جوار خود او اردوگاه ترتیب دادیم چه وسایلی که برنیانگیخت - ابتدا

سفیرانی فرستاده درخواست مصالحه نمود و به ما آذوقه عرضه کرد تا سرانجام حالت مصالحه برقرار شد؟ وقتی که فرماندهان و سردسته‌های ما همان کاری را کردند که تو حالا تأکید و اصرار داری و بی‌اسلحه به جلسه‌ای رفتند که دعوت کرده بود و به آداب متارکه جنگ اعتماد نمودند، مگر ندیده‌ای در آن مورد چه واقع شده است؟ آیا آن عده همین حالا نیز در معرض ضرب و زجر و توهین نیستند. همان افراد تیره‌بختی که در آرزوی مرگ‌اند ولی امکانش را ندارند؟ با وجود اطلاع از این ماجرا باز آنانی را که محض دفاع از خویش سخن می‌گویند یاوه‌سرا میخوانی و هنوز خیال می‌کنی بهتر است با پادشاه از راه مسالمت و سازش درآئیم؟ آقایان به عقیده من باید نه فقط ما این عنصر نامطلوب را از میان خود برانیم بلکه باید مقام سردستگی نیز از او سلب شود و از گرده‌اش کار بکشیم و با او این‌گونه رفتار کنیم زیرا که این نابکار هم مایه شرمی برای زادگاه خویش و هم موجب عار سراسر یونان است و با آنکه یونانی است باز چنین رفتاری دارد.»

سپس آگاسیاس اهل استیمفالی (شهری در آرکادی، آسیای صغیر) به سخن آمده اظهار داشت: «رفتار این سرکار اصلاً به بئوسی و یا هیچ قسمت دیگر یونان ارتباطی ندارد زیرا که من متوجه شده‌ام هر دو گوش او مثل اهالی لیدیّه «۱» سوراخ دارد «۲» و در واقع نیز چنین بود. بنابراین او را

(۱) - یونانی‌ها مردانی را که گوسواره به کار می‌برده‌اند صاحب اخلاق زنانه می‌شمرده‌اند و چون گوش‌های او سوراخ داشته بنابراین آپولونید جزو چریک‌های بیگانه بشمار میرفته است.
(۲) - اهالی لیدی به داشتن اخلاق زنانه مشهور بودند.

۱۳۵

از میان خود طرد کردند و سایرین به سرکشی واحدهای لشکر پرداختند و در هر جا که فرماندهی زنده مانده بود خواستار شدند به آنها ملحق شود و اگر خود سرکرده از بین رفته نایبش را و اگر فقط سردسته باقی مانده بود او را به همکاری دعوت نمودند. وقتی که همه فرا آمدند، در جلو اردوگاه بر زمین نشستند، سرکرده‌ها و سردسته‌ها که بدین ترتیب جمع شده بودند در حدود یک صد نفر بودند. حال نزدیک نیمه شب بود، آن‌گاه هیرونیوس از اهالی آلان که ارشد سردسته‌های پروکزنوس بود اظهار داشت: «ای فرماندهان و ای سردسته‌ها در وضع و حال کنونی بهترین راه عمل این است که با هم اتحاد کنیم و شما نیز به ما ملحق گردید تا بوسیله همفکری تصمیم صواب اتخاذ شود و افزود ای گزنفون، آنچه چند لحظه پیش به ما گفته بودی تکرار کن.

بنابراین گزنفون گفت: «همه دیده‌ایم که تاکنون پادشاه و تیسافرن تا حدی که توانسته‌اند همقطاران ما را دستگیر کرده‌اند بدیهی است بر ضد ما هم قصدی دارند تا در صورت امکان ما را نیز معدوم کنند. به نظر من در این صورت تکلیف ما آنست که با تمام قوا سعی کنیم بدست آنها گرفتار نشویم و تردیدی هم نداشته باشیم که با همبستگی فعلی بهترین فرصت‌ها و امکانات در اختیار ماست زیرا همه سربازانی که در این اردوگاه حاضرند به شما چشم دوخته‌اند و اگر متوجه شوند که شما دو دل و متزلزل هستید آفت ترس همه آنها را فرا خواهد گرفت ولی اگر دریابند که خود را برای مبارزه با دشمن آماده ساخته‌اید و از سایرین هم توقع همکاری دارید مطمئن باشید از کارتان پیروی نموده شما را سرمشق قرار خواهند داد. به راستی که ضروری است شما خودتانرا برتر از آنها نشان

۱۳۶

بدهید زیرا که فرمانده و نایب و سردسته هستید. در زمان صلح از جهات موجب و مزایا از آنها وضع بهتری داشتید حالا که در جنگ هستیم حق آنست که شما در برابر سربازان عادی ممتاز باشید برای آنها نقشه کار طرح کنید و در صورت لزوم به خاطر آنها خودتان را به ناراحتی و زحمت بیندازید.
اینک به نظر من اگر ابتدا هرچه زودتر سرکرده‌های جدید تعیین و جانشین فرماندهانی بشوند که از بین رفته‌اند خدمت بزرگی به لشکر خواهد شد زیرا که در هر کار و موردی بی‌وجود رهبر هیچ اقدام مطلوب و یا سودمندی بخصوص در میدان کارزار امکان ندارد. چون انضباط افراد را سرمایه رستگاری است و حال آنکه فقدان در بسا موارد قبلی علت آشفستگی و پریشانی امور شده است ثانیاً همین‌که تمام سرکرده‌ها را که وجودشان امری ضروری است تعیین کردیم آن‌گاه باید بقیه سربازان را جمع‌وجور و آنها را نیک تهییج کنیم. چون شاید دیده باشید که در وضع و حال فعلی آنها تا چه اندازه پریشان و دلشکسته به قرارگاه خود بازگشته و با چه افسردگی تام به انجام دادن تکالیف پاسداری خود قیام کرده‌اند. تا زمانی که افراد چنین وضعی را دارند من که اطمینان ندارم چه خدمت و کاری هنگام روز یا شبانگاه از آنها ساخته است ولی اگر بتوانیم روحیه آنها را تغییر دهیم که در نتیجه نه فقط در غم و غصه مصیبت و گرفتاری خویش نباشند بلکه به انجام دادن آنچه بر عهده آنهاست بیندیشند در این صورت

وضع روحی آنها اصلاح و درخشان خواهد شد.

چون اطمینان دارم شما به این نکته توجه نموده‌اید که در جنگ کمیت سپاه یا قدرت و زور آنها مایه پیروزی نیست بلکه فتح و ظفر نصیب

۱۳۷

طرفی خواهد شد که با عنایت خدایان در اثر شجاعت بیشتر بر حریفی که تاب مقاومت ندارد حمله‌ور شود. آقایان بنا بر تجربه شخصی شاهد این واقع بوده‌ام که افرادی که در گیرودار جنگ به انواع زبردستی و تدبیر فقط در پی حفظ جان خویش باشند همانها با حالتی ننگین و خوار از بین می‌روند برعکس آنهایی که پی برده‌اند مرگ سرنوشت مشترک و اجتناب ناپذیر بنی آدم است و بر آن سرند که مرگی افتخارآمیز داشته باشند کسانی‌اند که به احتمال زیاد به سنین سالخوردگی خواهند رسید و در دوران زندگی نیز روزهای قرین خوشبختی خواهند داشت. پس باید این درس را که با وضع و حال فعلی ما نیک بستگی دارد به جان و دل آموخته، باید هم خودمان دلیر باشیم و هم حس شجاعت را در میان همقطاران خویش برانگیزیم» بعد از این کلمات، گزنفون سکوت نمود.

پس از او خریسوفوس به صحبت پرداخت: «ای گزنفون تاکنون بنا بر آنچه شنیده بودم تو را فقط مردی آتنی می‌شناختم، اما اینک هم بواسطه سخنان و هم کردار ستایش می‌کنم، ای کاش امثال تو فراوان بودند که عین خیر و صلاح تمامی لشکر ما بود و افزود آقایان، دیگر جای درنگ نیست بروید و هرچه زودتر سردسته‌های خود را انتخاب کنید که شرط اساسی است و بعد از آنکه این کار انجام یافت به اتفاق آنانی که برگزیده‌اید در اردوگاه حاضر شوید. سپس جرگه‌ای از تمامی سپاه ترتیب خواهیم داد. محض مزید اطمینان نیز افزود «خود تولمید (۱) پیشرو و آماده است» با این کلمات، او فوری برخاست تا در اجرای اقدامات ضروری

(۱) - به عبارت دیگر خود گوینده. م

۱۳۸

تأخیری واقع نشود. آن‌گاه فرماندهان تعیین شدند، تیمازیون اهل داردانی به جای کلارخوس کزان تیکل آخنی جانشین سقراط، کلینور - آرکادی به جای اجیاس، فیله‌زیوس آخنی عوض منون و گزنفون آتنی جانشین پروکزنوس.

۱۳۹

بخش ۱۷

پس از آنکه کار انتخاب سرکرده‌ها تمام شد چون طلوع آفتاب نزدیک بود فرماندهان در قلب اردوگاه جلسه‌ای تشکیل داده تصمیم گرفتند پاسدارانی در جلو بگمارند، آن‌گاه کلیه سپاه را فراخواندند.

وقتی که همه جمع شدند نخست خریسوفوس اسپارتی برخاسته اظهار داشت:

«همقطاران من، شکی نیست که وضع فعلی ما بسیار وخیم است خاصه که سرکرده‌ها و سردسته‌ها

و سربازان ما را برده و نابود کرده‌اند بعلاوه آریه‌اوس و افرادی که قبلا همدست ما بودند به ما خیانت نموده‌اند به هر حال چنانکه وضع کنونی ما ایجاب می‌کند باید شجاع و قویدل باشیم و تسلیم نشویم بلکه حتی الامکان با عزم پیروزی در نجات خویش بکوشیم، چه بهتر آنست مرگی آبرومند داشته باشیم و هرگز بدست دشمن اسیر نشویم زیرا که در صورت اسارت گمان می‌کنم به مصایبی طاقت - فرسا دچار گردیم که به خواست خدایان باید نصیب دشمنان ما شود».

آن‌گاه کلینور اهل اورچمنی برخاسته گفت: «ای سربازان، بدانندیشی و تعدی شهریار و بعد عهدی و بی‌شرمی تیسافرن هر دو را خود دیده‌اید این همان تیسافرن بود که ادعا می‌کرد چون در همسایگی یونان مقرر دارد در نجات دادن ما خواهد کوشید و باز خود او بود که در وفای به عهد و قرار خویش سوگند یاد کرده و هم اوست که سرکرده‌ها و

۱۴۰

سردسته‌های ما را دستگیر ساخته است. از همه این‌ها مهم‌تر او حتی به درگاه زاوش پروردگار نیکی و احسان بی‌حرمتی روا داشته، نخست کلارخوس را بر سفره طعام خویش خواند سپس همین عمل را زمینه اسارت و نابودی فرماندهان ما قرار داد. آریه‌اوس هم که حتی حاضر شدیم او را به پادشاهی برداریم و با ما قول و قرار مبادله کرده بود که به یکدیگر خیانت ننمائیم او نیز نه عظم خدایان را قدر و حرمتی گذاشته و نه خاطره کوروش شهید را گرامی داشته است و حال آنکه کوروش در زمان حیات خود به او عزت و احترام بسیار نموده بود. اینک او به سرسخت‌ترین دشمن کوروش پیوسته است و سعی دارد ما را هم که از دستیاران کوروش بودیم گرفتار سازد. امید است خدایان همه این‌گونه افراد را به سزای کردارشان برسانند، ما که شاهد اعمال ایشان بوده‌ایم جایز نیست باز به دام تزویر آنها بیفتیم بلکه باید با تمام قوا نبرد کنیم و به یاری خدایان پیروز شویم.» بعد از این بیانات گزنفون در جامه با شکوه نظامی از جا برخاست چون او می‌پنداشت که هنگام پیروزی باید جامه‌های فاخر بر تن داشت و اگر هم سرنوشت مرگ دارد باز ترجیح در آنست که در همان جامه و لباسی که مایه سرافرازی است کشته شود. او به شرح زیر سخن گفت:

«کلینور درباره بدعهدی و بی‌ایمانی بیگانگان داد سخن داده است و همه هم منظور او را دریافته‌اند اگر ما باز به عهد و دوستی آنان اظهار علاقه کنیم نشان خواهد داد که یأس و بیچارگی ما به حد اشد رسیده است. وقتی که سرنوشت وخیم سرداران خود را به نظر می‌آوریم که با خوش باوری خود را در اختیار ایشان گذاشتند ناچار عزم خود را جزم می‌کنیم که به اسلحه خویش متکی باشیم و نه فقط اعمال گذشته آنها را

۱۴۱

مکافات دهیم بلکه با نبردهای خونین - به یاری خدایان - چنانکه ما را رواست به تحصیل پیروزی و ظفر امیدوار باشیم.»

در حین اظهارات او یکی از حضار عطسه کرد «۱» که سربازان هم شنیدند و همگی اراده خداوندی را ستایش نمودند «۲» پس گزنفون اظهار داشت: «چون در حینی که راجع به نجات خودمان مشغول صحبت بودم علامتی از جانب زاوش منجی ما به منصفه ظهور رسیده است از همگی تقاضا دارم

همینکه به سرزمین دوست و آشنا وارد شویم محض سپاس به درگاه خدایان نذر و قربانی کنیم و از قربانی‌های دیگر نیز بمناسبت قدر و شایستگی سرشار خودمان دریغ ننمائیم. همه آنها که با این پیشنهاد موافقت دارند دست خود را بگیرند.» تمامی حضار دست بلند کردند.

آن‌گاه همگی هم عهد و پیمان، سرود فتح و ظفر خواندند وقتی که این مراسم چنانکه باید و شاید برگزار شد گزنفون باز به سخن پرداخت:

«لحظه‌ای پیش گفته‌ام که ما امیدواری بسیار در احراز فتح و پیروزی داریم زیرا که اولاً به سوگندی که در درگاه خدایان یاد کرده‌ایم پایبند مانده‌ایم در صورتی که دشمنان ما راه خلاف پیموده‌اند و با وجود عهد و سوگند خود شروط مصالحه را زیر پا گذاشته‌اند. ازین رو می‌توان استنباط نمود که خدایان دشمن آنها و یار و یاور ما خواهند بود و خدایان

(۱) - عطسه علامت خیر و خوبی بوده و در این مورد بخصوص دال بر طالع و اقبال، چون وسط کلام گزنفون درباره رهایی و نجات پیش آمده بود.

(۲) - این علامت و فال را از جانب زاوش منجی بزرگ تلقی کرده بودند. یونانی‌ها به زاوش (ژئوس) همان عقیده و ایمانی را داشته‌اند که ایرانیان از عهد داریوش اول نسبت به آهورمزدا یعنی پروردگار بزرگ ابراز می‌داشته‌اند. م

۱۴۲

هم به آسانی قادرند قوی را زبون سازند و همینکه مشیت آنها تعلق گیرد سریع و زود ضعیفان را در عین مخاطره نجات می‌بخشند. ثانیاً باید شما را یادآور مخاطراتی شوم که اجداد ما نیز روبرو شده بودند تا ملاحظه کنید نه تنها باید چنانکه شاید مردانی دلاور باشید بلکه مطمئن باشید شجاعان همواره رستگاراند و با عنایت خدایان حتی از وخیم‌ترین مخاطرات نجات می‌یابند. چون وقتی که پارسیان با همه اتباع بی‌حد و شمار خویش به منظور نابود کردن آتن فرا آمده بودند «۱» آتنی‌ها بی‌یار و تنها در صدد مقاومت برآمدند ولی پیروز شدند و هنگامی که آنها به درگاه آرته‌میس «۲» به دعا پرداختند که در ازای هر نفری که از عده دشمن براندازند بزغاله‌ای در راه آن ربه النوع قربانی کنند و نتوانسته بودند به اندازه کافی بز پیدا کنند «۳» پس عهد کردند هر ساله پانصد بز قربانی کنند و هنوز آن رسم برقرار است.

دفعه دیگر هنگامی که خشیارشا سپاهیان بیشمار فراهم ساخت «۴» و بیونان حمله کرد باز اجداد ما در خشکی و دریا بر پدران دشمن ما غالب شدند «۵» آثار و شواهدی ماندگار از همان قبیل نیز ما در این روزگار میتوانیم بچنگ آوریم، بارزترین نشانه فتح و ظفر پیشینیان ما

(۱) - در جنگ ماراتن Marathon ۰۹۴ ق. م - مترجم

(۲) - Artemis ربه النوع عافیت و توفیق. م

(۳) - بنا بر روایت هرودوت، تعداد کشتگان پارسی ۶/۴۰۰ نفر بود. م

(۴) - هرودوت در «تواریخ» تعداد کل جنگاوران ایران را که در لشکرکشی خشیارشا شرکت داشتند ۶۱۰/۶۴۱ نفر ذکر کرده است. م

(۵) - در نبرد دریائی در سالامیس (۴۸۰ قبل از میلاد) و نبرد خشکی در پلاته (Plataeae) ۹۷۴ ق. م

۱۴۳

همین آزادی است که هنوز کشورهای زادگاه و پرورشگاه ما دارند زیرا که هیچ یک از بندگان خداوند مگر فقط ذات آسمانی خدایان را بنام و عنوان پروردگار شایسته ستایش نمیدانسته‌اند و شما یادگار

چنان نیاکان و اجدادی هستید.

در این جا بهیچ وجه قصدم آن نیست که شما را مایه شرمی برای پدران خودتان بشمار آورم در واقع همین چند روز پیش خودتان با اعقاب همان پارسیان قدیم در افتاده و با آنکه تعدادشان از عده شما بمراتب بیشتر بوده است بیاری خدایان فاتح و پیروز شده‌اید و جای یادآوری است که شما در مبارزه کوروش برای احراز تخت و تاج، آنهمه شجاعت نشان دادید اما اینک که مبارزه و پیکار برای سلامت و نجات خود شماست شکی نیست که حمیت و شجاعت بیشتری خواهید نمود. بعلاوه این بار موجبات وافی و کافی جهت مزید اعتماد دارید چون سابقا بوضع کار آنها آشنا نبودید فقط سیاهی لشکر را میدیدید باوجود این شجاعت بسیار نموده با همان غیرت و هیجان پدران خویش بر دشمن چیره شده‌اید. اما حال که آنها را عملا آزموده‌اید و دیده‌اید که هرچند تعدادشان چندین برابر است باز میلی به پیکار با شما ندارند پس دلیلی ندارد که از آنها بیمناک باشید وانگهی این فرض و گمان هم مورد ندارد که از آنها بواسطه اینکه آریه‌اوس و همراهانش که قبلا همدست ما بودند و سپس ما را رها کرده و رفته‌اند وضع وخیم‌تری دارید چه آنها از افرادی هم که ما شکست داده‌ایم جیون‌ترند چون از جلو دشمن فرار اختیار و ما را بحال خویش رها کرده‌اند. چرا باید با کسانی محشور باشیم که در گریز و فرار نمونه‌ای بشمار میروند و چه بهتر که این قبیل افراد بجای پیوستگی با ما در صف

۱۴۴

دشمن باشند ... اما اگر بعضی از شما بدان سبب دلسرد باشید که ما نفرات سوار نداریم در حالی که عده سواران دشمن بیشمار است باید فراموش نکنیم ده هزار نفر شما کجا و ده هزار سوار آنها کجا، زیرا هیچ‌گاه احدی از گاز و لگد اسب در میدان کارزار جان نداده است بلکه سرنوشت نبردها در دست دلیران است. وانگهی زمینه کار ما از سوارکاران آنها بمراتب اطمینان بخش‌تر است آنها در عقب اسبهای خود می‌خزند زیرا که نه فقط از ما می‌ترسند بلکه نگران‌اند مبادا نقش بر زمین شوند ولی ما که پا بر خاک سفت و سخت داریم حمله‌ورانی را که جرأت پیش تازی نمایند ضربتی کاری خواهیم زد و تیر خود را راست بهدفی که داریم وارد خواهیم ساخت.

از یک جهت خاص سواران آنها مزیت عمده دارند و درست برخلاف ما، می‌پندارند که فرار برقرار ترجیح دارد ولی ممکن است فرض کرد که شما شور و مهارت نبرد دارید اما دیگر تیسافرن راهنما و یا برطبق فرمان پادشاه فروشگاهی در اختیار شما نیست. از خودتان میپرسم آیا بهتر نیست آن عنصری که بر ضد ما قصد فتنه و تباهی دارد اصلا زنده نباشد، در ازا افراد اسیر را دستور خواهیم داد ما را راهنما باشند همان کسانی که خواهند دانست اگر بر سیل اشتباه هم ما را گمراه کنند سروجان خود را از دست خواهند داد. راجع به آذوقه نیز آیا بهتر است از فروشگاه چریکها جنسی قلیل با قیمت گزاف خرید در حالی که پول چندانی در اختیار ما نمانده است یا آنکه در اثر فتح و پیروزی بهر مقدار و با هر قیمتی که دلخواه ماست جنس بدست آوریم؟ ولی می‌توان گفت بر احدی پوشیده نیست که از این جهات ما وضع مساعدتری داریم هرچند که شما

۱۴۵

اندیشه ناکید که عبور از رودخانه‌ها دشواری عمده ماست و تصور میکنید با عبور دادن ما از دجله شما را

سخت فریفته‌اند. پس آیا آنچه چریکهای بیگانه کرده‌اند کاری بسیار احمقانه نبوده است «۱» زیرا تمام رودخانه‌ها که در نقاطی دوردست از سرچشمه غیر قابل عبورند وقتی که بسرچشمه نزدیک شویم حتی بدون خیس کردن پاشنه پا می‌توان از آنها عبور نمود.

اما حتی بر فرض اینکه رودخانه‌ها مانع عبور ما باشند و راهنما هم نداشته باشیم باز چه جای یأس و نگرانی است زیرا میدانیم که می‌سی‌ها «۲» که باید اعتراف کرد بر ما مزیتی ندارند در بسیاری از شهرهای بزرگ و آباد قلمرو پادشاه اقامت دارند. وضع و حال پی‌سی‌ها «۳» نیز چنین است و راجع به لاکونی‌ها «۴» نیز با چشم خود دیده‌ایم که استحکامات واقع در جلگه را تصرف کرده بودند و در اراضی متعلق به پارسیان کشت و کار دارند. در هر حال به نظر من هنوز صلاح نیست آشکار سازیم که راه بازگشت به وطن را در پیش گرفته‌ایم بلکه باید وانمود کرد که قصد داریم در همین حدود رحل اقامت بیفکنیم چون میدانیم که پادشاه می‌سی‌ها را نه فقط راهنما بلکه گروگانهای بسیار محض تضمین عبور بی‌خطر آنها در سراسر کشور خود خواهد داد و برای آنها راه نیز خواهد ساخت حتی اگر بخواهند با گردونه‌های چهار اسبه حرکت کنند و میدانیم اگر مشاهده کند که ما

(۱) - چون یونانیها را به کرانه شرقی دجله عبور داده بودند و استدلال گزنفون اینست که یونانیها ناچار شدند به سمت بالادری جهت سرچشمه مدت‌ها پیش بروند و بدین ترتیب زمانی بس طولانی در حیطه آن دولت باشند.
(۲ و ۳ و ۴) - از اقوام آسیای صغیر که غالباً بر ضد حکومت ایران سرکشی می‌کردند.

در این جا قصد ماندن داریم با نهایت خوشوقتی همین کار را برای ما خواهد کرد. اما من نگران از آنم که هرگاه ولو یک بار ما لذت زندگی قرین آسایش و تجمل‌آمیز آنها را درک کنیم و باز نان بلند قامت و دختران ماد و پارسی محشور شویم مثل آنها که اهل چرت و کیف بودند (کنایه به داستان اودیسه «۱» است) یاد وطن از سرما بیرون خواهد رفت. پس به عقیده من شایسته و سزااست که مهم‌ترین تکلیف خویش را آن بدانیم که نزد پدران و مادران خود در یونان بازگردیم و به آنها خاطر نشان سازیم که خود سبب تنگدستی خویش‌اند زیرا ایشان که در وطن زندگی سختی دارند می‌توانند به این نواحی فرا آیند و خود به رأی العین دریابند که از چه نعمت‌هایی محروم‌اند.

آقایان حاجت به بیان نیست. همه این نعمت‌های ناب از آن کسانی خواهد بود که عزم و قدرت تصاحب آنها دارند ولی باید نکته عمده دیگری را هم در نظر داشت، به عبارت دیگر چگونه می‌توانیم بدون خطر راه بازگشت پیش گیریم و اگر لازمه آن کار جنگ و پیکار است باید که در بهترین شرایط نبرد کنیم». گزنفون افزود: «پس اولاً لازم است ارباب‌هائی را که داریم بسوزانیم تا چارپایان پیش آهنگ ما نباشند و بهترین راه سلامت و صلاح لشکر را اختیار کنیم. در ثانی باید خیمه‌های خود را نیز در آتش بیندازیم زیرا حمل آنها خالی از محذور نیست و به هر حال کمکی در کار نبرد و یا وسیله تحصیل آذوقه نخواهد شد. بعلاوه باید از تمام اشیاء اضافی خود صرف‌نظر کنیم و فقط چیزهائی را که به کار جنگ یا خورد و خوراک خواهد رفت نگاه داریم تا هرچه بیشتر عده را مسلح سازیم و افراد هرچه

کمتری گرفتار کار باربری باشند. زیرا وقتی که عده‌ای مغلوب شوند خوب میدانند همه مایملک ایشان نیز بدست دیگران خواهد افتاد اما اگر فاتح شویم دشمن را باربر خویش خواهیم کرد. موضوع دیگری هم برای تذکر باقی است که بنظر من بدون شک اهمیتی بس عظیم دارد. خودتان دیده‌اید که تا دشمن سرکرده‌های ما را دستگیر نکرده بود جرأت شروع کردن عمل خصمانه نداشت چون می - پنداشت تا وقتی که فرماندهان ما زنده‌اند و از آنها اطاعت داریم میتوانیم در پیکار با آنها چیره گردیم اما هنگامی که سرداران ما را بردند خیال میکردند بواسطه فقدان رهبر و انضباط کار ما زار خواهد شد.

پس فرماندهان کنونی ما باید بیش از سرکرده‌های پیشین درایت و هشیاری نمایند و سربازان هم باید نسبت به سرکرده‌ها بیشتر از معمول اطاعت نشان دهند و باید اخذ رأی کنیم که اگر فردی نافرمانی کند هرکس از شما که در دسترس باشد باتفاق فرمانده در مجازات کردن عنصر نافرمان بکوشد. ازینرو دشمن نیز به اشتباه خود پی خواهد برد زیرا دیگر فقط با یک کلارخوس سروکار نخواهند داشت بلکه با ده هزار سرباز فداکار. اینک وقت آن است که کمتر صحبت شود و بیشتر عمل و اقدام کنیم چون بعید نیست دشمن بزودی فرا آید. هرکس با این پیشنهادها موافق است زود رأی بدهد که باید عاجلا بمرحله اجرا درآید اما اگر کسی نظریات بهتری دارد همه حتی سربازان هم آزادانه اظهار بدارند زیرا که آنچه مایه احتیاج همگی است سلامت و نجات ماست.» آن‌گاه خریسوفوس اظهار داشت: «همین حالا رسیدگی خواهیم کرد که علاوه بر آنچه گزنفون پیشنهاد نموده آیا اقدام دیگری لازم است یا خیر، اما

درباره پیشنهادهایی که او کرده است بدون تأخیر رأی می‌گیریم و هرکه با آنها موافق باشد دست بلند کند.» همه دست بلند کردند.

سپس گزنفون باز برخاسته گفت: «آقایان اکنون به عرایض دیگرم گوش فرا دهید. ما چاره‌ای نداریم مگر آنکه اول به تهیه آذوقه اقدام کنیم که شنیده‌ام برای این منظور در مساحت تقریباً بیست استادیاز این جا دهاتی مرغوب هست و جای شگفتی نخواهد بود دشمن نیز چون سگی مرغوب که به عابرین پارس میکند و در صورت امکان گاز میگیرد و همینکه دنبالش کنند فرار خواهد کرد در حین عقب‌نشینی از دنبال ما بیاید ازینرو شاید مصون‌ترین راهها آن خواهد بود که به آرایش دسته سنگین اسلحه با میدانی خالی در وسط حرکت کنیم و بدین وسیله قسمت بار و توشه و انبوه خیمه‌داران در وسط محفوظ باشند. در این صورت لازم است فوری معلوم داشت که فرماندهی محوطه مرکزی و قسمت خوار و بار بر عهده که باشد و چه کسانی جناحین را مراقبت نمایند و عقب جبهه زیر فرمان که باشد تا در صورت یورش دشمن احتیاجی بمشورت و اخذ تصمیم نباشد بلکه مأموران در موضع خود آماده کار باشند. حال اگر کسی تدبیر بهتری دارد آنرا اجرا کنیم. وگرنه پیشنهاد اینست که خریسوفوس جلودار باشد بخصوص که او اسپارتی است و دو سرکرده سالخورده جناحین را نگاه دارند و عجالتاً ما دو نفر تیمازیون و خودم عقب‌دار جبهه باشیم و در آینده نیز ضمن آزمایش کردن این آرایش نظامی هر ترتیب

بهتری که احیانا بنظر آید اختیار کنیم».

چون کسی نظر دیگری نداد گزنفون اظهار داشت آنها که با این پیشنهاد موافق اند دست بلند کنند و موضوع تصویب شد. وی افزود «حال باید

۱۴۹

رفت و آنچه را که تصویب شده است بموقع اجرا درآورد. هر کس در میان شما مشتاق تجدید دیدار یارودیار خویش است بداند که ابراز شجاعت یگانه شرط احراز این آرزو است زیرا که راه دیگری برای تأمین این منظور نیست همچنین هر کس که طالب نجات دادن جان خود باشد باید در راه ظفر و پیروزی جانفشانی کند زیرا که فاتحین حکم مرگ و حیات دیگران را در کف خویش دارند و مغلوبین هدف تیغ بی دریغ می شوند و اگر کسی هم علاقه به تحصیل مال و ثروت دارد باید باز در راه پیروزی جهد و همت نماید از آن جهت که پیروزان نه تنها مال خویش را نگاه خواهند داشت بلکه فتح و ظفر اختیار مال مغلوبین را نیز درید اقتدار ایشان خواهد گذاشت.»

۱۵۰

بخش ۱۸

پس از اظهارات گزنفون حضار همه برخاستند و به اردوگاه بازگشته به سوزاندن ارابه‌ها و چادرها پرداختند و اقلام زاید باروبنه را هم مقداری سربازان به شراکت برداشته و بقیه را آتش زدند. وقتی این کارها تمام شد بفراهم ساختن صبحانه مشغول بودند که در آن حال میتراادات با سی نفر سوار فرا رسید و فرماندهان یونانی را بفاصله صد ارس فرا خوانده چنین اظهار داشت:

«ای یونانیان بطوری که خودتان می دانید من نسبت به کوروش وفادار بودم اکنون به شما هم علاقه دوستانه دارم، در واقع همین اقدام را نیز با ترس و لرز می کنم. بنابراین اگر اطمینان حاصل کنم اقدامات شما از روی حزم و احتیاط است به شما خواهم پیوست و دسته ام را خواهم آورد. ازینرو بگوئید چه قصد و خیالی دارید و مطمئن باشید که دوست و خیر خواه شما هستم و بر آن سرم که در این سفر با هم باشیم.» سرکرده‌ها جلسه مشورتی ترتیب داده به او چنین پاسخ دادند، خریسوفوس سخنگوی ایشان بود: «عزم ما اینست اگر مانعی پیش نیاید به میهن خویش بازگردیم بدون آنکه در خط سیر خود سبب صدمه و خرابی شویم ولی اگر کسی مانع عزیمت ما شود با تمام قوا بر ضد او جنگ خواهیم کرد.»

آن‌گاه میتراادات وانمود کرد که بدون رضایت پادشاه بازگشت

۱۵۱

قرین سلامت آنها امکان پذیر نیست. ازین حرفش یونانیان پی بردند که او قصد نیرنگ دارد، در واقع یکی از بستگان تیسافرن هم با او آمده بود تا شاهد برگزاری درست و تمام مأموریتش باشد. پس فرماندهان تصمیم اتخاذ و اعلام کردند که در آن جنگ و جدال تا روزی که در خاک بیگانه‌اند هیچ‌گونه مذاکره‌ای با دشمن نخواهند کرد. چه نفرات چریک بیگانه پی در پی می آمده‌اند و در میان سربازان یونانی تخم نفاق و فساد می پاشیده‌اند آنها در مورد یکی از سردستگان یعنی نیکارخوس آرکادی موفق هم شده بودند چون او شبانه از اردوگاه فرار کرد و در حدود بیست نفر را همراه برد.

سپس صبحانه خوردند و از رودخانه زاپاتاس عبور نموده بنابر نظم و ترتیبی که تصمیم گرفته بودند براه افتادند. به عبارت دیگر حیوانات بارکش و خیمه‌داران را در محوطه داخلی قرار دادند ولی هنوز راه درازی نپیموده بودند که میترادات با تقریباً دویست نفر سوار و عده‌ای کماندار و فلاخن انداز، در حدود چهار صد نفر فرزند چالاک بازآمد و طوری بطرف یونانیها آمد که گوئی عنصری دوست وارد می‌شود ولی همینکه دسته‌اش هم وارد شد ناگهان بعضی از آنها سواره و پیاده با تیر و فلاخن حمله را شروع و عده‌ای را زخمی کردند. عقب‌داران لشکر یونانی چون صدمات بسیار دیده بودند بهیچ وجه قادر به حمله متقابل نشدند زیرا که تیر کمانداران کرتی «۱» نه فقط مثل تیر پارسیان دوررس نبود بلکه چون زره هم نداشتند ناگزیر در میان افراد سنگین اسلحه در مانده بودند. فلاخن اندازان یونانی هم نتوانسته بودند تیری به‌هدف دور بفرستند ازینرو

(۱) - کرتی‌ها مشهورترین تیراندازان (کمانداران) عهد قدیم بودند. م

۱۵۲

گزنفون تصمیم گرفت پارسیان را تعاقب کند و با کمک نفرات سنگین اسلحه و سبک اسلحه که در عقب لشکر بودند چنین کرد اما در این اقدام تعاقب حتی یک تن از افراد دشمن دستگیر نشد زیرا که یونانیها نفرات سوار نداشتند و پیادگان آنها نیز نتوانسته بودند به پیادگان دشمن برسند زیرا که این دسته خیلی زود پا بفرار گذاشته بودند و برای یونانیها زیاد جلورفتن دور از مصلحت بود. در این حین افراد دشمن با تیرهایی که به عقب می‌انداخته‌اند تلفاتی بیونانیها وارد ساختند ناگزیر این عده در همه طول راه با جنگ و گریز به لشکر اصلی پیوستند و در نتیجه تمام آنروز را نتوانسته بودند بیش از بیست و پنج استادیا پیش بروند.

باری در حوالی غروب به دهات مقصد خود رسیدند. در این مورد بار دیگر حس یأس همه را فرا گرفت. خریسوفوس و سرکرده‌های ارشد به کار گزنفون خرده گرفته بودند که چرا از گروه اصلی لشکر جدا مانده و دشمن را تعاقب کرده و بدین ترتیب خویشتن را به خطر انداخته بود و با وجود همه این کارها از وارد کردن هرگونه صدمه‌ای هم به دشمن بازمانده بود. وقتی که گزنفون گفته‌های ایشان را شنید به آنها حق داد که از اقدام او انتقاد کرده‌اند و گفت نتیجه کار نیز مؤید نظریات آنهاست.

او افزود: «اما چاره‌ای جز تعاقب دشمن نداشتم زیرا که بواسطه ماندن در قرارگاه تلفات سنگین داده بودیم بدون اینکه امکان ضربتی داشته باشیم اما راجع به آنچه بعد از تعاقب پیش آمده است حق کاملاً با شماست هرچند قدرت آنرا نداشتم که صدمه‌ای به آنها وارد سازیم و با هزاران اشکال عقب‌نشینی کرده‌ایم. ازینرو باید خدایان را سپاسگزار

۱۵۳

باشیم که دشمن با نیروی کلان بما حمله نکرده بود و بی‌آنکه صدمه کلی وارد کرده باشد ما را متوجه نقایص کار و احتیاجات خودمان کرده است زیرا که در حال حاضر دشمن می‌تواند ما را با تیر و فلاخن از فاصله دور هدف سازد بدون اینکه کمانداران کرتی و یا فلاخن اندازان ما قادر باشند متقابلاً جواب بدهند هنگامی که ما آنها را دنبال کردیم ناچار کاری طولانی شد که موضوع عمده‌ای نیست و در مسافت محدود هم هیچ پیاده نظامی هر اندازه چست و چالاک باشد باز قادر نخواهد بود پیاده دیگری را که

دسته تیرانداز پشتیبان اوست دستگیر کند.

بنابراین اگر بخواهیم از صدمات بیشتر آنها در حین عقب‌نشینی کاملاً جلوگیری کنیم باید فوری نفرات سوار و همچنین فلاخن انداز فراهم سازیم. شنیده‌ام افرادی اهل رودیا «۱» در لشکر ما هستند که اکثر آنها در فلاخن‌اندازی ماهرند و اسلحه آنها بردی دو برابر فلاخن پارسیان دارد چون برد فلاخن سربازان پارسی چندان زیاد نیست زیرا سنگی که در آن قرار میدهند به اندازه‌ایست که در مشت جا گیرد و حال آنکه اهالی رودیا فلاخن گلوله‌دار به کار می‌برند ازین رو اگر بتوانیم روشن سازیم چند نفر در لشکر ما این کاره‌اند نه فقط باید بواسطه فلاخن‌اندازی اجرتی اضافی دریافت دارند بلکه باید آنهایی را که فلاخن تازه هم به کار اندازند اجرت مضاعف داد. بعلاوه اگر بشود برای نفراتی که ازین بابت به حال ما مفید واقع شوند امتیازی تمهید کنیم گمان می‌کنم داوطلبان بیشتری برای یاری خویش خواهیم داشت. همچنین بی‌اطلاع نیستم اسبانی نیز در لشکر ماست که چندتا از آنها در گروهان خود من است تعدادی هم

Rhodia-(۱)

۱۵۴

از دسته کلارخوس باقی مانده است «۱» بعلاوه چندین رأس هم از دشمن غنیمت گرفته‌ایم که در دسته باربری مورد استفاده‌اند. بنابراین هرگاه همه این اسب‌ها را جمع‌وجور کنیم و به جای آنها قاطر بکار بریم دسته سوار فراهم خواهد شد و بعید نیست که سواران ما هنگامی که دشمن به - حال فرار باشد مزاحم آنها شوند. این پیشنهادها نیز به تصویب رسید و همان شب گروهی شامل دویست فلاخن‌انداز تشکیل دادند و روز دیگر سوارانی مرکب از پنجاه نفر مورد آزمایش و پسند واقع شدند. زانوبند چرمی و جوشن نیز به آنها دادند لوسیوس فرزند پولیتراتوس آتنی فرمانده این دسته تعیین گردید.

(۱) - چون نفرات کلارخوس (کله‌ارخوس) فرار و جانب پادشاه را اختیار کرده بودند. م

۱۵۵

بخش ۱۹

آن روز ایشان به آرامی گذشت ولی روز بعد که زودتر از وقت معمول هم برخاسته بودند براه افتادند چون ناچار بودند از تنگه‌ای که در پیش بود عبور کنند و بیمناک بودند که در حین عبور از آنجا دشمن در کمین باشد.

اما بعد از گذشتن از آن نقطه میترادات با هزار نفر سوار و چهار هزار کماندار و فلاخن‌انداز باز جلو آمد. او این عده را از تیسافرن خواسته و قول داده بود که با داشتن چنین دسته‌ای یونانی‌ها را به تیسافرن تحویل خواهد داد. وی حس تحقیری نسبت به یونانی‌ها پیدا کرده بود چون دفعه پیشین با عده معدودی به آنها حمله و صدمه کلی وارد کرده بود بدون اینکه به خیال خودش تلفاتی دیده باشد. بنابراین هنگامی که یونانی‌ها از گردنه گذشته، در حدود هشت استادیا از آنجا دور شده بودند میترادات با گروه خود به آنجا رسید. در آن گیرودار به نفرات سنگین و سبک اسلحه یونانی که مأمور عقب راندن دشمن بودند و به سواران نیز دستور صادر شد که در تعاقب آنها بی‌باکی و رشادت تمام

نمایند و مطمئن باشند که نیروی امدادی کافی از دنبال خواهد رسید. پس همینکه میتراادات بدام افتاد در همان حینی که کمانداران و تیراندازان به مقصد خود نزدیک می شده‌اند یونانی‌ها با دادن علامتی آماده کار شدند و همچنین پیادگانی که منتظر دستور بودند و سواران نیز به دشمن تاختند که در قبال

۱۵۶

حمله آنها درنگی ننمود و به طرف گردنه فرار کرد. در این تعاقب عده زیادی از چریک‌ها کشته و بقیه هم در حدود هیجده نفر اسیر شدند. سربازان یونانی فقط به حکم غریزه نعش مقتولین را برهنه کردند تا منظره آن ترس و دهشت در جان افراد دشمن بیندازد.

چون دشمن به شرحی که گذشت تلفات و صدماتی دیده بود فرا رفت و یونانی‌ها بدون مزاحمت بقیه آن روز، راه خود را ادامه دادند تا به رودخانه دجله رسیدند، در این جا شهری وسیع و متروک به نام لاریسا «۱» بود که در روزگار سابق مادی‌ها در تصرف داشتند. عرض دیوارهای آن بیست و پنج و ارتفاعش صد پا و سراسر محیط آن دو فرسنگ بوده که با خشت بر پایه سنگی به ارتفاع بیست پا ساخته بودند. این شهر را شهنشاه ایران «۲» در زمانی که پارسیان عزم تصرف قلمرو ماد را کرده بودند محاصره کرد اما قابل تسخیر نبود تا آنکه ابری برآمد و چهره خورشید را پوشانید و شهر را از انظار پنهان کرد و اهالی ناچار آنجا را رها کردند و بدین ترتیب به تصرف درآمد. در نزدیکی این شهر برجی با سنگ برپا شده بود که یک پلتروم عرض و دو پلتروم ارتفاع داشت بر بالای این برج رفیع عده‌ای از چریک‌های فراری از دهات مجاور پناه آورده بودند.

از این محل آنها یک منزل شش فرسنگ پیش رفتند و به نقاط مستحکمی که متروک و بی سکنه بود رسیدند نام این شهر مس پیلا «۳» و

(۱) - این شهر را که گزنفون لاریسا نامیده همان شهر بزرگ آشور کاله بوده که نامش در کتاب تکوین هم آمده است. م

(۲) - کوروش بزرگ (۵۵۸ تا ۵۲۹ قبل از میلاد)

(۳) - ویرانه‌هایی که گزنفون در این محل دیده بود آثار نینوا پایتخت مشهور - امپراتوری آشور بوده و جای تعجب است که او این شهر عظیم آشور را نشناخته (چنانکه کاله را نیز نشناخته بود) و فقط سرسری به آن اشاره و اذهان را با این کلام خود مشوب کرده که «روزگاری مسکن مادیها بود» تسخیر نینوا بوسیله مادی‌ها (۶۰۰ ق. م) در واقع وقعه قاطعی بوده است که به دوره مهم تاریخ آشور خاتمه داد و آنجا تا نیمه قرن بعد در دست دولت ماد ماند تا اینکه امپراتوری ماد هم به نوبه خود به دست پارسیان افتاد (۵۴۹ ق. م). م

۱۵۷

روزگاری مسکن مادیها بود. پایه‌های آن از سنگ‌های شفاف پر از قطعات صدف، بوده پنجاه پا پهنا و پنجاه پا هم ارتفاع داشته است. بر این پایه، دیواری از خشت دارای پنجاه پا عرض و صدپا ارتفاع ساخته شده بود و محیط دیوار شش فرسنگ بود. در این جا بطوری که می‌گفته‌اند مده زن پادشاه «۱» وقتی که امپراتوری ماد به دست پارسیان افتاد پناه جست.

شهنشاه پارس این شهر را نیز محاصره کرده بود ولی بوسیله یورش و یا ادامه محاصره نتوانست آنرا فتح کند تا زاوش با رعد و برقی سکنه را مرعوب و فراری ساخت و شهر تسخیر گردید.

آنها از این محل، یک منزل یا چهار فرسنگ راه پیمودند. طی این مرحله سفر باز تیسافرن پیدا شد و در رأس همان سوارانی که با خود آورده «۲» بود همراه گردان ارونتاس که با دختر پادشاه ازدواج

کرده بود و همچنین چریک‌هایی که کوروش هنگام لشکرکشی همراه داشت و عده دیگری که برادر پادشاه برای یاری او آورده بود. علاوه بر این دسته‌ها تیسافرن همه لشکریانی را که شاه به او داده بود با خود آورد و در نتیجه

(۱) - Medae مده زن استیاگ (ازدهاک) آخرین پادشاه ماد. راجع به نام آخرین پادشاه ماد نویسندگان قدیم و جدید اختلاف نظر داشته‌اند. مترجم.
(۲) - از ولایت آسیای صغیر وقتی که نزد شاه رفته بود تا او را از نقشه لشکرکشی کوروش مطلع سازد. م

۱۵۸

قشونش بسیار انبوه می‌نمود. وقتی که آنها به سامان یونانی‌ها رسیدند او عده‌ای از سربازانش را در عقب گماشت و بقیه را در دو جناح مستقر ساخت سپس چون جرأت آنها نداشت که با یونانی‌ها گلاویز شود و خیال راه انداختن نبرد قاطعی را هم نداشته به نفرات خود فرمان داد که با تیر و فلاخن حمله را شروع نمایند ولی هنگامی که کمانداران و فلاخن - اندازان اهل رودیا که در کنار و گوشه آماده بودند با شلیک جواب دادند تیر حتی یکی از آنها به خطا نرفت (و اگر چنین قصدی هم داشتند باز کار آسانی نبود) «۱» ازین رو تیسافرن با سرعت تمام به حدود دور از تیررس عقب‌نشینی کرد و سایر دسته‌ها نیز از دنبال او رفتند.

بقیه آن روز لشکر یک طرف به پیشروی خود ادامه داد و لشکر طرف دیگر از تعاقب باز نایستاد. چریک‌ها از آن پس قادر نبودند بوسیله جنگ و گریز از مسافت دور کاری صورت دهند زیرا که گلوله‌های رودیها از فلاخن ایرانیان و حتی از تیر آنها برد بیشتری داشت «۲» تیر کمان‌های ایرانیان درشت بود ازین رو کورتی‌ها از تمام تیرها که آنها رها کرده بودند باز استفاده کامل نمودند و در واقع تیرهای دشمن را مرتباً به - کار می‌بردند و با آنها برای مهارت در تیراندازی دوردست یا تیراندازی در هوا تمرین میکردند «۳» در دهات هم آذوقه فراوان بدست آمد و همچنین سرب که در فلاخن اندازی مورد استفاده قرار گرفت.

(۱) - بواسطه انبوه عظیم لشکریان دشمن. م
(۲) - روی هم‌رفته گویا منظور گزنفون آن بوده است که تیر کمانهای کورتی کم و بیش به اندازه تیر کمان ایرانی بود.
(۳) - بنابراین با آسانی توانستند تیرها را جمع و باز مصرف کنند.

۱۵۹

راجع به کارهای آن روز یونانی‌ها وقتی که به دهات رسیدند سرگرم ترتیب دادن اردوگاهی شدند چریک‌ها نیز عقب‌نشینی کردند و از آن جنگ و گریز صدماتی سخت دیدند. روز بعد یونانی‌ها آرام مانده مایحتاج خود را فراهم ساختند زیرا که محصولات در آنجا به حد وفور بود. طی پنجمین منزل از دور قصری دیدند که بوسیله چند آبادی احاطه شده بود و متوجه شدند جاده‌ای سرایشب از فراز کوهستان به دهاتی که در دامنه واقع بوده است منتهی میشود. یونانی‌ها خواه و ناخواه از دیدن آن وضع مسرور شدند چون نفرات دشمن سواره بودند. «۱» سربازان پیشروی در جلگه بر اولین تپه بالا رفتند و در شرف پائین آمدن بودند تا بر تپه ثانوی بالا بروند که در آن حین چریکهای دشمن از بالای تپه ایشان را مورد حمله قرار دادند و نبردی در زیر ضرباتی شدید واقع شد که نه تنها خیلی‌ها زخمی شدند بلکه

دشمن عده کلانی از یونانی‌های سبک اسلحه را بوسیله رنده‌های سربازان سنگین اسلحه خود محاصره نمود. این عده چون با افراد غیر نظامی توأم شده بودند تمام آن روز فلاخن‌اندازان و کمانداران نتوانستند هیچ کاری انجام دهند و یونانی‌ها که تحت فشار سخت قرار گرفته بودند ناچار به تعاقب متهاجمان پرداخته آهسته تا سر تپه پیش رفتند و چون گروهی انبوه بودند دشمن زود از چنگ آنها فرار کرد و هر بار هم که به منظور پیوستن با نیروی اصلی بازمی‌گشت تلفات بیشتری می‌داد. در تپه دومی تجربه قبلی تکرار شد بنابراین از صعود بر تپه سوم منصرف شده تصمیم گرفتند لشکر را از فراز تپه حرکت ندهند

(۱) - مثل قشون خشیارشا در نبرد توموپیل Thermopyle رجوع شود به تاریخ هرودوت. م

۱۶۰

تا گروه سپرداران از جناح راست میدان برسند و در بالای تپه مستقر شوند. پس این عده بر دسته دشمن که عقب‌داران لشکر یونانی را در معرض حمله و خطر قرار داده بودند چیره شدند. متخاصمین نیز در حین پائین رفتن دست از حمله کشیدند تا مبادا از لشکر اصلی خود جدا افتند و از دو جهت بوسیله دشمن محاصره گردند. بدین سان باقی آن روز را یونانی‌ها باز پیشروی کردند دسته‌ای از بالای کوه دسته دیگری نیز از دامنه در موازات آنها به دهات رسیدند. در آنجا هشت جراح به کار گذاشتند چون عده زیادی از سربازان زخمی شده بودند. ایشان در این دهات سه روز درنگ کردند هم به خاطر مجروحین و هم از آن جهت که همه قسم مایحتاج شامل آرد، شراب و جو که برای اسبها لازم بود در آنجا به حد وفور وجود داشت و همه این لوازم نیز بوسیله نایب ساتراپ آن ناحیه فراهم گشت.

روز دوم باز پیشروی خود را در دشت ادامه دادند اما تیسافرن دنبال آنها افتاد و پیوسته مزاحم بود. آن‌گاه یونانی‌ها به این نکته برخوردند وقتی که دشمن در تعاقب باشد محوطه خالی در وسط لشکر آرایش ناقصی است چون وقتی که دو جناح به هم نزدیک شوند خواه هنگامی که به جاده باریکی رسیده باشند و یا به کوه یا پلی برخوردند باشند این وضع پیش می‌آید و نفرات سنگین اسلحه که در وسط قرار دارند ناچار تحت فشار شدید واقع و عبور و حرکتشان مشکل خواهد شد و اگر همگی درهم‌وبرهم شوند آشفتگی پدید خواهد آمد و در نتیجه چنین وضع و حالی هیچ کار سودمندی از آنها ساخته نخواهد بود. بعلاوه وقتی که باز دو پهلو از یکدیگر دور شوند آنها که در هم رفته بودند پراکنده می‌شوند و روحیه آنها خراب خواهد شد بخصوص وقتی که دشمن هم از

۱۶۱

قفا مزاحم باشد. از طرف دیگر در حین عبور از پل یا معابر دیگر همه شتاب دارند که اول بگذرند و فرصتی مطلوب برای یورش دشمن فراهم خواهد شد.

هنگامی که سرکرده‌ها به این دشواری‌ها برخوردند گروهان شش‌گانه هر یک شامل صد نفر ترتیب داده و سردسته‌ای برای هر کدام تعیین کردند و رسدبان و سرجوخه نیز برگزیدند. از آن پس هرگاه دو پهلو در حین پیشروی ناگزیر بهم نزدیک می‌شدند. «۱»

این دسته‌ها کنار می‌کشیدند تا مانع عبور نفرات جناحین نشوند و در آن حین خود از دنبال جناح

راه می‌پیمودند. بدین ترتیب همینکه اضلاع میدان در وسط بار دیگر باز شود فاصله بین دو جناح را اگر خیلی باریک باشد بوسیله رسدها و هرگاه فاصله زیاد باشد بوسیله جوخه‌ها و اگر هم خیلی زیاد باشد با گروهان «۲» پر می‌کنند و منظور هم آنست که حتی الامکان شکاف پر شود که در این صورت در حین

(۱) - فرماندهان پنجاه و بیست و پنج نفری یا نیم یا ربع گروه.

(۲) - جوخه یا یک چهارم گروه شامل ۲۵ نفر (۲۴+۱ سر جوخه) معمولاً در صف سه نفری حرکت میکردند یعنی سه نفر در جلو و هشت نفر در عمق و گروه به یکی از سه شکل ذیل تشکیل می‌یافته است: (آ) یک جوخه در جلو و چهار جوخه در عمق (ب) دو جوخه در جلو دو جوخه در عمق یا (پ) یک جوخه در جلو و یکی در عمق سه گروه در ردیف به صورت ذیل:

(آ) بنا بر این به صورتی شامل سه جوخه یا نه نفر (پ) هیجده نفر در جلو در فرم (پ) جبهه‌ای شامل سی و شش نفر. این وضع صف‌آرایی سه گروه خاص در جبهه میدان داخلی بوده که گزنفون به ترتیب «بوسیله گروه رسد و جوخه عنوان کرده است».

۱۶۲

عبور از پل آشفستگی پیش نخواهد آمد بلکه هر دسته به نوبه عبور خواهند کرد و اگر نفرات امدادی ضرور شدند این دسته‌ها به محل منظور خواهند شتافت. بدین ترتیب یونانی‌ها چهار منزل دیگر راه پیمودند.

روز چهارم در طرف جلگه براه افتادند اما چون تیسافرن و سربازانش باز آنها را دنبال می‌کردند ناچار شدند به اولین آبادی که رسیدند اردوگاه فراهم سازند تا در عین حال، هم پیشروی نکنند و هم جنگ و جدال چون تعداد زیادی از یونانی‌ها دیگر وضع و ریخت رزمی نداشتند نه فقط مجروحین بلکه عده‌ای هم که عهده‌دار حمل و نقل آنها و همراه بودن اسلحه این نفرات بودند. بعد از ترتیب دادن کار اردوگاه سربازانی که به سوی دهات پیش می‌آمده‌اند کوشیدند از دور تیراندازی کنند در این وهله وضع یونانی‌ها بهتر شد چون مستقر بودند.

ازین رو نتیجه کار با نبرد در حین حرکت که دشمن نیز از دنبال مزاحم بود تفاوت کلی داشت. چون بعد از ظهر و دیرگاه بود دشمن ناچار عقب‌نشینی کرد زیرا که در هیچ موردی نفرات آنها در مسافتی کمتر از شصت استادیا از مقر یونانی‌ها اردو نمی‌زده‌اند از ترس اینکه مبادا یونانی‌ها شبانه بر آنها حمله‌ور شوند، چه لشکر پارسی در هنگام شب پاک بیچاره است. اسبان آنها معمولاً مهار می‌شوند و پابند دارند تا مانع فرار آنها شده باشد و اگر بی‌مهار باشند در صورت آذیر خطر سرباز پارسی ناچار است اسبش را زین کند و خود نیز مسلح و سوار شود و همه این کارها در تاریکی شب بخصوص در حین آشوب بسیار دشوار خواهد بود و به همین دلیل هم بوده است که پارسیان در مسافتی دور از مقر یونانی‌ها چادر می‌زده‌اند.

۱۶۳

وقتی که یونانیان پی بردند که دشمن قصد عقب‌نشینی دارد و فرمان آن کار نیز صادر شده بود به نفرات خود دستور دادند آماده حرکت شوند. ولی دشمن این فرمان را شنید پس حرکت خود را چندی به تعویق انداخت و چون دیرگاه بود فرار رفتند و تصور کردند ارزش نداشته است راه خود را دور کنند و در نتیجه شبانگاه به اردوگاه خود برسند. وقتی که یونانی‌ها آشکارا عزیمت آنها را دیدند خود نیز بساط برچیده براه افتادند و تا شصت استادیا پیشروی کردند. بدین ترتیب چون بین دو طرف زیاد

فاصله افتاده بود روز آینده اثری از دشمن دیده نشد و روز سوم هم نیامدند روز چهارم که شبانه حرکت کرده بودند سربازان آنها موضعی مرتفع را در طرف راست جاده که قرار بود یونانی‌ها از آنجا عبور کنند اشغال کردند یعنی قله‌ای را که در دامنه آن جاده به جلگه می‌پیوست.

همینکه خریسوفوس متوجه شد که دشمن قله کوه را تصرف کرده است گزنفون را از عقب جبهه فرا خوانده دستور داد سپرداران خود را نیز همراه بیاورد ولی گزنفون از بردن این دسته خودداری نمود زیرا که تیسافرن با تمامی لشکرش از دور در قسمت عقب نمایان شده بود. اما خودش تاخت جلو آمده پرسید «چرا احضارم کرده‌ای؟ خریسوفوس پاسخ داد دلیل آن روشن است چون ارتفاعات مشرف بر راه عبور ما بدست دشمن افتاده و تا وقتی که این افراد را از آن نقطه دور نکنیم عبور ما مقدور نخواهد بود و تو چرا سپرداران را همراه نیاورده‌ای؟ گزنفون جواب داد مصلحت نبوده است هنگامی که سربازان دشمن به طرف ما پیش می‌آمده‌اند عقب جبهه را بی‌پناه و پوشش بگذارد. خریسوفوس گفت در هر حال وقت آنست تدبیری کنیم تا افراد

۱۶۴

دشمن را از بالای کوه برانیم. آن‌گاه گزنفون نظر داد که قله کوه به لشکر آنها مربوط می‌شود و از آنجا به تپه‌ای که دشمن اشغال کرده بود راهی هست و گفت ای خریسوفوس بهترین تدبیر ما آن خواهد بود که برق‌آسا در تصرف کردن قله بتازیم و اگر بتوانیم آن نقطه را تصرف کنیم نفراتی که ارتفاعات مسلط بر معبر ما را اشغال کرده‌اند مقاومت نخواهند کرد.

اگر تو مایل باشی به فرماندهی لشکر این‌جا باش و من به عزم آن کار خواهم رفت یا اگر ترجیح میدهی تو به قله کوه حمله کنی من در این‌جا خواهم ماند. خریسوفوس اظهار داشت منوط به رأی خودت خواهد بود تا هر شقی را که ترجیح میدهی برگزینی. آن‌گاه گزنفون به عنوان اینکه جوان‌تر است رفتن را ترجیح داد اما به خریسوفوس تأکید کرد سربازانی از جلو جبهه در اختیارش بگذارد زیرا که آوردن نفرات از عقب کاری طولانی است. در نتیجه خریسوفوس افراد سبک اسلحه‌ای از صف جلو فرستاد و به جای آنها نفراتی را که در محوطه داخلی بودند گذاشت وی همچنین سیصد نفر زبده از افراد خود را در جلو میدان فرمان داد که به دسته گزنفون ملحق شوند.

آن‌گاه با سرعتی تمام رهسپار شدند. اما همینکه دشمن از بالای تپه عجله آنها را به طرف قله دید آنها نیز در رسیدن به مقصد با یونانی‌ها بنای مسابقه گذاشتند. در این گیرودار داد و فریاد از نفرات طرفین در تشویق همقطاران خویش برخاست. گزنفون که سواره از کنار دسته خود عبور میکرد سربازان را در تعجیل تهییج نموده می‌گفت: «ای سربازان گرامی، باور کنید این مسابقه‌ای به مقصد یونان است هرگونه شتابی که در این لحظه بنمائید برای تجدید دیدار زن و فرزند شماست اگر در این لحظات

۱۶۵

تحمل رنج و تعب کنید در باقی راه جنگ و خطری نخواهید داشت» ولی سوت‌ریلاس اهل سیکونی در آن حین و حال گفت: «ما وضع مساوی نداریم تو سواره هستی در حالی که من از رنج حمل کردن سپر خود پاک بیچاره‌ام» وقتی که گزنفون این حرفش را شنید از اسب خود پائین پریده سوت‌ریلاس را از صف کنار انداخت و سپرش را گرفته با سرعت تمام براه افتاد.

در این موقع او زره سواره نظام خود را در تن داشت بنابراین زیر باری سنگین افتاده بود و افرادی را که در جلو بودند تأکید به تعجیل می نمود، چرا که خود دیگر یارای هم گامی با آنها را نداشت. اما سایر سربازان سوت‌ریلاس را مورد دشنام قرار داده سرزنش کردند تا ناگزیر شد سپر خود را بازستاند و پیش برود. آن‌گاه باز گزنفون سوار شد و تا آنجا که سواری امکان داشت افراد را سواره رهبری کرد، اما همینکه زمین ناهموار شد و عبور دشوار، اسبش را کنار گذاشته پیاده و با شتاب بسیار پیش رفت و در نتیجه زودتر از دشمن به قله رسیدند.

۱۶۶

بخش ۲۰

پس سربازان دشمن روگردانیده فرار کردند و هر کس هم به فکر نجات خویش بود و بس. در این حال که یونانیها قله را تصرف نمودند سربازانی که تحت فرماندهی تیسافرن و آریه‌اوس بودند از راهی دیگر پشت به دشمن کردند و فرار اختیار. لشکر تابع خریسوفوس هم از کوه به دشت و هامون پائین آمده راه دهی را که آذوقه در آنجا فراوان بود پیش گرفتند. دهات دیگری نیز که از جهات خواربار غنی و سرشار بود در کرانه دجله در این ناحیه وجود داشت. در آن روز، دیرگاه دشمن ناگهان باز در دشت جلو آمد و تنی چند از یونانیها را که در گوشه و کنار در جستجوی خوراکی بودند قطعه‌قطعه کردند. در واقع آنها احشام فراوانی بدست آورده بودند اما این عده در ساحل دیگر رودخانه بدام افتادند. آن‌گاه تیسافرن و همراهان درصدد برآمدند که آتش در دهات بیاندازند ازین رو بعضی یونانیها سخت مأیوس شدند و ترسیدند اگر دشمن در اقدام خود موفق گردد دیگر محلی برای تهیه آذوقه یافته نشود. در این حال خریسوفوس و سربازانش که به یاری تاراج‌گران رفته بودند و بازمی‌آمدند در حینی که گزنفون هم از کوه برمی‌گشت با یونانیها که به یاری آنها رفته بودند هم گام شده به آنها گفت: «آیا می‌بینید که آنها با رفتار خود اذعان دارند که این خطه درید اقتدار ماست؟ زیرا هنگام عهده بستن قرار شده بود که

۱۶۷

از ایجاد حریق در دهات قلمرو شاهی اجتناب شود، اینک خود آنها مشغول این کارند گوئی که این سرزمین از آن دیگران باشد. بهر حال اگر آذوقه‌ای برای مصرف خود فراهم سازند ما را هم به آنجا خواهند کشانید و افزود ای خریسوفوس به نظر من باید در اطفای این آتش‌ها چون افرادی که از وطن خویش دفاع می‌کنند سخت بکوشیم. خریسوفوس اظهار داشت به عقیده من بهتر اینست که ما نیز دست به کار حریق شویم آن‌گاه ایشان زود دست از آن کار خواهند کشید.»

هنگامی که به اردوگاه رسیدند و سربازان سرگرم جمع‌وجور کردن آذوقه و سرکرده‌ها نیز به مشورت و تعاطی افکار مشغول شدند در این میانه بار دیگر آثار یأس و پریشانی خاطر نمودار شد زیرا که در یک طرف راه کوههای بلند و طرف دیگر رودخانه‌ای بسیار عمیق بود که حتی با نیزه نتوانسته بودند عمق آنرا معلوم دارند. در این حین سراسر نگرانی و اضطراب یک نفر اهل رودیا نزد آنها آمده اظهار داشت: «من حاضرم شما را به آن سوی رودخانه راهنمایی کنم و چهار هزار سپردار هم در هر نوبت عبور خواهم داد مشروط بر اینکه وسایل کار را فراهم سازید و یک تالان اجرتم بدهید» وقتی که پرسیدند چه

وسایلی لازم دارد پاسخ داد: «دو - هزار قطعه پوست، در این ناحیه گوسفند و بز و الاغ به حد وفور هست پوست آنها را برکنید و تسمه‌هائی که برای باربند بکار می‌برید لازم خواهد بود و من با آن، این پوست‌ها را بهم می‌بندم و هر پوستی را هم با سنگی که به آن بسته می‌شود مهار می‌کنم و آنها را به منزله لنگرگاه در آب می‌اندازم سپس رشته پوست‌ها را از یک سرتاسر دیگر رودخانه می‌کشم و دو سر رشته را سخت می‌بندم و روی آن خاک و خاشاک می‌ریزم. برای جلوگیری از

۱۶۸

غرق شدن و لغزش هم خاک و خاشاک مانع خطر خواهد شد.»

بعد از شنیدن این توضیحات سرکرده‌ها ضمن اذعان اینکه تدبیر هوشمندانه‌ای است گفتند قابل اجرا به نظر نمی‌رسد زیرا که از ساحل دیگر رودخانه افرادی مانع این کار خواهند شد و عده کلانی سوار آماده بودند که همان نفرات اولی را مانع عبور و مخل اجرای این نقشه شوند.

بنابر ملاحظیات مزبور آنها تمام روز آینده را در کرانه رودخانه سیر قهقرائی کردند تا به دهاتی که از حریق مصون مانده بود برسند و دهی را که خود در آنجا بودند به آتش کشیدند. نتیجه این شد که به جای ادامه دادن حمله، از طرز کار یونانیها سرگردان شدند و مثل این بود که حیران می‌نمودند آنها به کجا می‌روند و چه قصدی دارند. در پایان روز هنگامی که بقیه لشکر به جستجوی آذوقه پرداخته بودند سرکرده‌ها جلسه دیگری ترتیب دادند و اسیرانی را که گرفته بودند در این جلسه حاضر و از آنها راجع به نواحی مختلف آن حوالی تحقیقات کردند.

اسیران اظهار داشتند که راه جنوبی به بابل و سرزمین ماد میرسیده یعنی سرزمین مشابه نقاطی که تازه عبور کرده بودند و راه شرقی به شوش و اکباتان منتهی می‌شده است و می‌گفته‌اند شهنشاه تابستان را در آنجا اقامت می‌نماید. آن سوی رودخانه هم در طرف غرب لیدیه و یونیه واقع بوده و حال آنکه راه کوهستانی شمالی به کردستان میرفته است و می‌گفته‌اند کردها در کوهستان سکونت دارند و مردمی جنگاورند و از پادشاه تبعیتی ندارند و در واقع یک بار قشون شاهی شامل یکصد و بیست هزار نفر برای سرکوبی آنها آمده بود ولی بواسطه وضع سختی که آن منطقه دارد حتی یک نفر هم مراجعت نکرد بهر حال آنها گاهی با ساتراپ در جلگه عهد و

۱۶۹

قراردادی بسته‌اند و مراوداتی بین طرفین به میان آمده است.

پس از شنیدن اظهارات آن چند نفری که مدعی شده بودند راههای آن حدود و حوالی را می‌شناخته‌اند فرماندهان ایشان را دست به سر کردند بدون آنکه راجع به راه مورد نظر خود اشاره کرده باشند. اما رأی خود سرکرده‌ها این شد که از راه کوهستانی به سرزمین کردستان پیش بروند زیرا که اسیران اظهار داشته بودند آن راه به ارمنستان که ولایتی پهناور و آباد و مقرر حکومت ارونتاس بوده است منتهی می‌گردیده و شنیده بودند که از آن ولایت عزیمت به هر سو کار آسانی خواهد بود.

پس قربانی‌ها کردند تا حرکت ایشان در ساعتی سعد واقع شده باشد. «۱» آن‌گاه دستور صادر شد که لشکریان بعد از صرف شام بار سفر بسته استراحتی کنند و منتظر فرمان حرکت باشند. «**»

«سپاه ده هزار نفر یونانی بعد از تحمل کردن مصایب بسیار از میان سرزمین کوهستانی کردستان

(۱) - بنا بر رسم و عادت درست قبل از عزیمت قربانی میکردند.
* در این جا متن اصلی یونانی و ترجمه اصلی داستان دلچسب «بازگشت ده هزار نفر» که لوب (Loeb) یک بنگاه ترجمه و نشر کتاب‌های نامی در انگلستان به سال ۱۹۲۲ میلادی در لندن انتشار داده است تمام میشود. بنا بر شرحی در باب همین کتاب نوشته پرفسور سی. ویت (C. Witt) (آلمانی و باز ترجمه دیگر کتاب «بازگشت ده هزار نفر» به قلم جی. اس. واتسن که در سال ۱۸۷۸ در لندن طبع و نشر یافته و (اچ. جی) H. G. Dakyns مترجم مشهور آثار گزنفون مقدمه‌ای بر آن نگاشته سرانجام لشکر ده هزار نفر یونانی به طرابوزان که مستعمره یونانی در آسیای صغیر بود رسیدند. از این رو محض تکمیل موضوع بقیه این داستان از ترجمه انگلیسی شرح پرفسور ویت آلمانی ترجمه شده است. مترجم

۱۷۱

عبور کردن از رودخانه کنتریت (۱)

«*» حد بین ولایت ایرانی ارمنستان و سرزمین کردستان رودخانه کنتریت (سنتریت) است. این ناحیه خاک حاصل‌خیزی دارد ولی تا مسافت بیست میل در جهت شمالی رودخانه دهات یا اراضی مزروع اصلا وجود نداشته است زیرا که آرامنه تعمد داشتند در سامان آنها هیچ‌گونه موجبی برای برانگیختن توجه و آز همسایگانی جنگجو مانند کردها موجود نباشد تا به قصد غارت و تاراج درصدد تاخت و تاز برآیند.

اخبار فرا آمدن یونانی‌ها به اهالی ارمنستان رسیده بود. سواره - نظام ایران در طرف دیگر رودخانه در انتظار آنان بودند و پیادگان هم قدری دورتر در پیش‌آمدگی‌های کوهستان سنگر داشتند. پس با این همه تدارکات از جانب دشمن یونانی‌ها که غیر از رودخانه (دجله) معبری نداشتند عزم نمودند در صورت امکان از این راه عبور و بدین ترتیب از برخورد با لشکر ایران احتراز کنند. اما وقتی که قدم در رودخانه

* از کتاب «شرحی در باب داستان بازگشت ده هزار نفر» نوشته پرفسور سی. ویت آلمانی (C. Witt) ترجمه بانو فرانسیس یانگ هزبند انگلیسی که به سال ۱۸۹۱ در نیویورک و لندن انتشار یافت.
(۱) - Kentrites یا Centrites دجله شرقی (زاب؟) که در قدیم از الحاق سه رود تیبلیس، سرت و بوتان چای تشکیل می‌یافته (نقل از اندکس جغرافیائی ضمیمه کتاب «بازگشت ده هزار نفر» نوشته ویلیام اینسورث (W. Ainsworth).

۱۷۲

گذاشتند علاوه بر عمق بسیار آن چون جریان آب خیلی شدید بود افراد نمی‌توانسته‌اند سپرها را راست در جلو سینه خود نگاه دارند و بدین وسیله از آماج تیر دشمن محفوظ بمانند. البته امکان داشت سپر را در هوا بالای سر خود بگیرند و تا اندازه‌ای خود را از تیر دشمن حفظ کنند اما این تمهید برای اجتناب از خطر وسیله کافی بشمار نمی‌رفت. بعلاوه کف رودخانه سنگ‌های درشت داشت به حدی که آنها نمی‌توانستند برای عبور جای پا پیدا کنند و همواره هم دچار مخاطره به پهلو افتادن بودند.

مزید بر موجبات دیگر در کنار و گوشه کوهستان نیز کردها با کمان در کمین و ظاهرا منتظر ورود یونانیان به درون رودخانه بودند تا درست به موقع از عقب سر حمله را آغاز کنند.

وضعی بسیار بغرنج پیش آمده بود. آنها حیران بودند چه باید کرد و چون احتیاج مبرمی به استراحت داشتند تصمیم گرفتند روز را همانجا بمانند و شبانگاه در محلی که شب پیش بیتوته کرده

بودند اردوگاه ترتیب بدهند.

کردها نیز تا غروب در سنگرهای کوهستانی خود مانده سپس به نزدیکترین دهات مجاور بازگشتند. شبانگاه گزنفون خوابی دید که دست و پای او بسته است و قادر به حرکت نیست ولی ناگهان بندها فرو افتاده و او قدرت حرکت یافته در نتیجه از خواب برخاست با اعتقادی راسخ که آن وقعه، الهامی از جانب خدایان و علامتی بوده است که از آن گرفتاری نجات خواهند یافت. پس صبح زود به ملاقات خریسوفوس رفت تا او را از شرح خواب خود آگاه سازد و نظرش را درباره تفسیر آن استفسار کند. هر دو سرکرده

۱۷۳

اذعان نمودند که باید نذر و قربانی کرد تا بدان وسیله آثار تازه‌ای از مشیت خدایان دریابند. نخستین علایم هم دال بر فال نیک می‌نمود. آنها دیگر تردیدی ننمودند که خدایان راه نجاتی به ایشان نشان خواهند داد ولی هنوز نمی‌دانسته‌اند چگونه آن رهائی اتفاق خواهد افتاد. اما کشف این راز زمانی دراز طول نکشید زیرا در حالی که صبحانه می‌خورده‌اند دو سرباز جوان شتابان وارد اردوگاه شدند تا فرماندهان را از اکتشافی که کرده بودند مستحضر سازند.

آن دو تعریف کردند که در جستجوی هیزم مسافتی به سمت بالای رودخانه راه پیموده بودند و در حین عبور مردی و زنی و دو دختر دیدند که به غاری که در میان صخره‌ها بود میرفته‌اند. عمق آب را در آنجا امتحان کردند معلوم شد که جریان آب رودخانه از قرارگاه فعلی آنها خیلی آرام‌تر است پس به ساحل دیگر رفتند و چون سراسر آن ناحیه کوهستانی است از خطر دیده‌بانی سواران دشمن نیز محفوظ بودند و در هیچ نقطه هم آب بالاتر از کمر آنها نبوده است. واقعا چه اخبار خوش - آیندی بوده و فرماندهان تردیدی نداشتند که بشارت آسمانی است و به رسم سپاس در درگاه خدایان ساغری زدند و آن دو سرباز را هم پیمان‌های دادند تا بر خاک ریزند و خدایان را سپاسگزاری نمایند.

پس سایر فرماندهان را نیز فرا خوانده با هم به تعاطی افکار پرداختند که چگونه در آن حال که از عقب و جلو دچار نهیب دشمن بودند با حداقل تلفات از رودخانه عبور کنند، زیرا همینکه روز شد کردها به - سنگرگاه خود در کوهستان بازگشتند. فرماندهان بعد از شور و تبادل نظر، نقشه کار خود را طرح کردند آنها با راهنمایی دو سرباز همه لشکریان را

۱۷۴

از کنار رودخانه به طرف گذرگاهی که تا اردوگاه آنها در حدود نیم میل فاصله داشت حرکت دادند. سواران پارسی که متوجه این اقدام آنها شده بودند از ساحل دیگر در موازات آنها براه افتادند. وقتی که یونانی‌ها به گذرگاه رسیدند روحانیون ایشان به درگاه خدای رودخانه نذر و نیاز کردند آن‌گاه همگی با هم سرود نظامی بر خوانده خدایان را ستایش نمودند و در ضمن بانگ شدید حمله خریسوفوس و دسته باربری او داخل رودخانه شدند. در این هنگام گزنفون و افرادش شتابان به طرف محلی که از آنجا آمده بودند بازگشتند و چنین می‌نمود که رودخانه را از آنجا قصد عبور دارند. این اقدام همان تأثیری را بخشید که سرداران انتظار داشتند زیرا وقتی که سواران پارسی دیدند خریسوفوس از سمت بالا رودخانه را عبور می‌کند و خیال کرده بودند گزنفون هم از طرف پائین آنرا قصد عبور دارد دچار وا همه و

اندیشه‌ناک شدند که مبادا بین دو دسته یونانی گرفتار شوند پس به حالت تاخت از آنجا عبور کردند که بدین ترتیب خریسوفوس و دسته باربری بی‌هیچ مزاحمتی از رودخانه گذشتند و راست به سمت نقاطی که پیادگان پارسی در آن حدود مستقر بودند پیش رفتند. نفرات پیاده مزبور از همقطاران سوار خود استقامت بیشتری ننمودند و چون گریز سواران را دیدند آنها نیز فرار را برقرار ترجیح دادند.

دار و دسته خیمه‌داران و حیوانات باربر دنبال خریسوفوس رودخانه را عبور کردند و به ساحل کنتریت درآمدند حال فقط گزنفون در دنبال مانده بود و عبور دادن باقی نفرات از رودخانه آخرین کار آنها بود که در آن روز کاری آسان بشمار نمیرفت زیرا که کردها کماکان در کمین‌گاه بودند

۱۷۵

تا در لحظه مناسب ضربت کاری وارد سازند و تا قسمت عمده سربازان داخل آب نشده بودند آنها نیز از سنگر خود در کوهستان پائین نیامدند ولی همینکه متوجه شدند که فقط عده معدودی در ساحل باقی مانده‌اند تاخت پائین آمدند و مثل این می‌نمود که میخواسته‌اند به یونانی‌ها معنی این ضرب المثل را بیاموزند که سگ، نفر آخر را خواهد گزید.

اما گزنفون برای مقابله با آنان آماده بود و آنقدر به آنها اعتنائی ننمود تا نیک نزدیک آمدند در حینی که تیرهای آنها در هوا موج بود او با صدای طبل علامت داد و در این حین نفرات سنگین اسلحه بی‌درنگ با حرکتی سریع و فریاد شدید جنگی، حمله را آغاز کردند. کردها با سرعت تمام به سنگرهای خود بازگشتند چون میدانسته‌اند مگر در مواضع کوهستانی خود در هیچ حالتی حریف لشکر یونانی نمی‌شوند. یک بار دیگر با نواختن طبل علامت حمله داده شد و کردها سریع‌تر از پیش راه فرار اختیار کردند. اما گزنفون قبلاً دستوری محرمانه صادر کرده بود که بعد از شنیدن علامت دوم به جای اجرای آن در حال عقب‌گرد با سرعتی هرچه بیشتر از رودخانه عبور کنند که به همین منوال رفتار شد و بدین ترتیب عبور از رودخانه کنتریت که ابتدا غیر ممکن می‌نمود با حداقل تلفات و حتی بدون ضایعه عملی گردید.

۱۷۶

تری‌باز ساتراپ

سرانجام یونانی‌ها به سرزمین ارمنستان وارد شدند. این کشور کوههای خطرناکی نظیر آنچه یونانی‌ها تازه عبور کرده بودند نداشت اما آنها می‌بایستی از عهده موانع جدیدی برآیند. قسمت عمده آن سرزمین ۵۰۰۰ پا از دریا ارتفاع داشته بنابراین زمستانش طولانی و بسیار سرد و تابستان خیلی کوتاه بوده است.

آنجا در ماه ژوئن (خرداد) غله جوانه می‌زند و سپتامبر آنرا درو میکنند سپس زمستان فرا میرسد. آنها در ماه دسامبر به این ناحیه رسیده بودند و بزودی گرفتار سرمای طاقت‌فرسای ارمنستان شدند. بعد از عبور از رودخانه کنتریت مسافتی را بالغ بر یکصد و بیست میل در اراضی هموار پیمودند بدون آنکه اثری از دشمن دیده شود، این پیشروی شش روز طول کشید. شبها به حوالی دهات پناه می‌بردند، روز هفتم با دسته‌ای سوار که ساتراپ تری‌باز فرمانده آن بود و او در نزد شاه قرب و منزلتی خاص داشت و هنگامی که افتخار حضور داشته شهنشاه را در سوار شدن بر اسب یاری می‌کرده است برخورد کردند.

وی تاخت به طرف لشکر یونانی آمده تقاضا کرد با سرکرده‌ها داخل صحبت شود و پیشنهاد امضای معاهده نمود که بنا بر آن یونانی‌ها متعهد شوند دهات را طعمه حریق نکنند و به اهالی آسیبی نرسانند ولی آزاد باشند آنچه آذوقه احتیاج دارند

۱۷۷

تهیه نمایند و او نیز متقابلاً به آنها صدمه‌ای نرساند. این عین مطلوب یونانیان بوده و فرماندهان بر طبق شروط پیشنهادی با امضای عهدنامه موافقت نمودند ولی تجربیات ناگوار سابق ایشان را بر آن میداشت که در قبال قول و قرار سرکار ساتراپ رفتاری احتیاطاً میزنمایند و با وجود صلحنامه مراقب وضع و حال خویش باشند. تری‌باذ در فاصله یک میلی از دنبال آنها حرکت میکرد. شب دیگر که یونانی‌ها در زیر آسمان اردو زده بودند اولین بار برف باریدن گرفت. فردا اثری از تری‌باذ نبود چون دریافته بود که برف سنگین مانع شبیخون اوست و همین که هوا تاریک شد به دهاتی که نزدیک‌تر بود فرارفت.

ولی صبح روز بعد سربازانی که شب پیش در مسافتی جلو اردوگاه پاسداری میکردند خبر آوردند که در آن حوالی آتش‌های متعددی مشاهده کردند که نشان میداد که قرارگاه قشون تری‌باذ چندان دور نیست پس صلاح آن دیدند که سربازان در دهات مجاور متفرق نشوند. ازین رو شبی فرماندهان دیگر در فضای آزاد با هم در اردوگاه ماندند. اما مجدداً برف آمد و این دفعه حتی بیشتر از پیش و افراد و بسته‌های اسلحه آنها را مثل گور سفیدی دربر گرفت. یخ‌بندان هم سخت شدید شد و حیوانات باربر چنان از سرما بی‌حس شده بودند که نمی‌توانسته‌اند پا از زمین بردارند. برف سربازان را لحافی شده بود چون در زیر آن گرمی بیشتری احساس میکردند و چنین می‌نمود که پتوی نرمی روی افراد کشیده باشند. اما گزنفون برپا - خاست و داس برداشته به هیزم شکنی پرداخت تا بدان وسیله هم خود را گرم کند و هم آتشی فراهم، سپس عده‌ای از او تقلید کردند و طولی نکشید که چند گله آتش فراهم آمد. بعد از شبی سخت طاقت‌فرسا سرکرده‌ها

۱۷۸

دیگر جرأت ننمودند باز شبی در هوای آزاد سر کنند و درصدد افتادند شب آینده راه به دهات بروند و هرچه پیش آید بادا باد. اما تصمیم گرفتند در تاریکی شب در همان جهتی که سربازان شعله‌های آتش را دیده بودند پیش آهنگانی بفرستند ولی آتشی پیدا نشد و گشتی‌ها به مردی برخوردند که داس جنگی و تیرکمان پارسی و تیرکش داشت وقتی که هویتش را پرسیدند جواب داد پارسی است از لشکر تری‌باذ و در جستجوی خوراکی است. آن‌گاه تعداد لشکر ساتراپ و علت حضورش را در آن حدود سؤال و از اظهاراتش استنباط کردند که تری‌باذ مترصد است تنگه‌ای را که یونانیها حین عبور در پیش دارند قبل از ورود آنها اشغال کند. پس تردیدی ننمودند که باز همان آتش است و همان کاسه و دام تزویر تازه‌ای در پیش.

سربازان مرد اسیر پارسی را نزد فرماندهان خود بردند که از او باز سؤالاتی کردند و چون متقاعد شدند آنچه می‌گوید قرین راستی است عزم خود را جزم نمودند که بر تری‌باذ پیشدستی کنند پس با راهنمایی آن پارسی قسمتی از لشکر را به حدودی که اردوگاه دشمن واقع و در نزدیکی تنگه بود

فرستادند.

وقتی که این عده بر یکی از ارتفاعات بالا میرفتند چشم کمانداران و فلاخن اندازان که جلودار بودند به اردوگاه خصم افتاد و بی آنکه ورود نفرات سنگین اسلحه را انتظار بکشند با فریادی مهیب بر آنها حمله ور شدند بطوری که دشمن سخت به وحشت افتاد و سراسیمه پا بفرار نهاد و مثل این می نمود که شیری به غرش درآمده و همه حیوانات ضعیف را ترسان و لرزان فراری کرده باشد. در آنجا تنی چند از سربازان دشمن به خاک هلاک افتادند یونانی ها بیست اسب و خیمه ممتاز ساتراپ را

۱۷۹

به چنگ آوردند که در آن ظروفی پر از نوشابه های ناب و تختخوابی با پایه سیمین بوده آشپزها و ساقی های ساتراپ نیز دستگیر شدند. بعد از این جریان یونانی ها شتابان نزد یاران خود آمدند و قبل از اینکه حریف نفرات خود را جمع و جور کند همه لشکر به تصرف تنگه شتافتند و روز آینده از عهده این مهم برآمدند. بعد از سه منزل دیگر پیشروی آنها به رودخانه فرات رسیدند و چون در حوالی سرچشمه آن بودند بدون اشکال از رودخانه گذشتند زیرا که ارتفاع آب بالاتر از کمر آنها نبود.

۱۸۰

زمستان در ارمنستان

در آن گیرودار یونانی ها به گرفتاری تازه ای دچار شدند. حال بحبوحه فصل زمستان بوده و برف سراسر ارمنستان را فرا گرفته بود. از هر سو تا چشم می دید همه جا تا عمق چند پا پوشیده از برف بود و یونانیان مجبور شدند از میان برفها راهی پیدا کنند. هر کس که فقط ربع ساعت از درون برفی تا زانوراه رفته باشد قادر است رنج خستگی ناشی از یک روز تمام عبور از چنین راهی را قیاس کند. بسیاری از غلامان و اسبها نابود و سی نفر سرباز هم در کام مرگ گرفتار شدند. روز سوم پس از عبور از رودخانه فرات رنج و تعب آنها در اثر وزش باد شمال که ضربات سرد آن بر سر و صورت شکنجه ای می نمود دوچندان گردید و حتی یونانیان سخت جان را نیز عاجز ساخت. یکی از غیبگویان پیشنهاد کرده بود به درگاه بورز خدای باد شمال نذر و قربانی شود وقتی که آن کار شد مثل این می نمود که همه سختی ها تا حدی تخفیف یافته است.

چون شب فرا رسیده بود یونانی ها ناگزیر در میان برفها اردوگاهی ترتیب دادند. آنها که زودتر به مقصد رسیده بودند خوراکی به اندازه کافی بدست آوردند و زود آتش کلان برافروختند. دیر آمدگان نیز با خشنودی فراوان و بدون درنگ اطراف آتش گرد آمدند، آنان که زودتر رسیدند به شرطی آیندگان را جا، می داده اند که قدری نان و یا خوراکی

۱۸۱

دیگر به ایشان بدهند زیرا کم کم غذا نایاب شده بود. همینکه برف در اثر تابش آتش ذوب شد سربازان توانستند عمق آنرا آشکارا تماشا کنند، معلوم شد که در حدود شش پا ارتفاع داشته است.

یونانی ها به ناچار تمامی روز آینده از میان انبوه مهیب برف راهی باز و پیشروی کردند. در نتیجه عده ای مریض شدند و رمق حرکت نداشته بر زمین افتادند. وقتی که گرنفون که عقب دار لشکر بود به

آنجا رسید و افراد را در چنان حالت نزار دید از سربازان خود پرسید: آیا امکان کمکی هست. یکی از سربازان سالخورده اظهار داشت که آن تیره‌بختان در اثر خستگی بسیار از رفتن بازمانده‌اند و اگر خوراکی به آنها برسد و اندکی بیاسایند باز براه خواهند افتاد. گزنفون شخصا به قسمت باروبنه رفت و برای این نفرات چیزی دست و پا کرد و همینکه سربازان درمانده اندکی غذا خوردند جانی یافته با همقطاران خود روانه شدند. شبانگاه خریسوفوس و دسته باروبنه که زیر نظر او بود به دهی که حصار داشت رسیدند.

این آبادی دروازه‌ای داشت که هنگام شب می‌بسته‌اند. وقتی که به آنجا رسیدند زنان و اطفالی را دیدند که از چاهی در کنار ده آب می‌کشند.

آنها از خریسوفوس پرسیدند از کجا می‌آید. او گفت از حضور شاه و عازم دیدار ساتراپ است که به او اطلاع دادند سرکار ساتراپ در ده نیست بلکه در محلی است که تقریباً یک فرسخ تا آنجا فاصله دارد. آن‌گاه این زن به طرف خانه خود رفت و یونانی‌ها با دسته باربری از دنبالش داخل دروازه شدند و شب را در آن ده سر کردند. اما سربازانی که خیلی عقب مانده بودند ناچار شب را در زیر آسمان گذرانده چیزی برای خوردن

۱۸۲

نداشتند و یا آنکه فقط غذای مختصری صرف کردند و بسیاری از ایشان هم در اثر گرسنگی و سرما جان دادند. وقتی که روز آینده باز به راه افتادند تنی چند از آنها که بیشتر هم صدمه کشیده بودند پناهگاهی پیدا کردند که چشمه آب گرم داشت بدون اینکه آبش یخ بسته باشد و یا پوشیده از برف باشد. پس با عجله خود را بر خاک سیاه اطراف چشمه انداختند و بوسیله بخار گرمی که از آب متصاعد بوده چندی خوش بودند. گزنفون که غالباً عقب‌دار سپاه بود در این جا به آنها پیوسته به افراد خبر داد که جای تأخیر و درنگ نیست زیرا که دشمن بزودی از دنبال خواهد رسید و چون متوجه شده بود سخن نرم اثری ندارد بنای تغیر گذاشت و حتی چند نفر را کتک زد. ولی باز این افراد نای جنبش نداشتند و می‌گفتند اگر قرار است تلف شوند همانجا آماده مردن‌اند و تاب و توان یک قدم حرکت ندارند.

در این حین نفرات پارسی فرا رسیدند و از درماندگی یونانیها استفاده نموده حیوانات بارکش آنها را که در میان برف مانده بودند تصرف کردند و در حالی که راجع به سهم خود از آن غنایم گفت‌وگو می‌نمودند به حوالی چشمه درآمدند. گزنفون بعضی از نفرات سنگین - اسلحه را که رمقی داشتند برای عقب راندن این عده فرمان حمله داد.

افراد مریض کنار چشمه نیز محض تشریک مساعی با فریاد نیزه‌های خود را بر سپر کشیده غوغا برپا کردند. بدین ترتیب دشمن قصد عزیمت نموده پا به فرار نهاد اما برف مانع عزیمت آنها شد. آن‌گاه گزنفون باز پیشروی کرد و قبل از آنکه از سربازان مریض جدا شود قول داد بزودی کسانی را برای بردن آنها خواهد فرستاد.

۱۸۳

آن شب هم او و سربازانش ناچار در زیر آسمان چادر زدند بدون آنکه آتشی فراهم باشد یا هیچ‌گونه آذوقه و خوراکی در اختیار. نزدیک صبح وی چند نفر از سربازان جوان خود را به سرچشمه

فرستاد تا افراد مریض را بیاورند. بسیاری از آنها شب پیش مرده بودند و راجع به این عده مگر خاک کردن اجساد در همان جا کار دیگری امکان نداشت، اما آنها را که هنوز زنده بودند و از حرکت عاجز همقطاران بر دوش کشیدند.

گزنفون که درصدد برآمده بود از طرز کار آنها شخصا بازدید کند برای جلوگیری از عملی وحشیانه نیک به موقع فرارسید. یکی از سربازان به کندن گوری برای نفری که در کنارش افتاده بود سرگرم بود گزنفون که به صحنه نظاره میکرد دید جسد تکان خورده پس بر سرباز بانگ زد:

«مردک هنوز زنده است» آن شخص پاسخ داد اگر ده بار هم بیشتر تازه جان شود باز حاضر نیستم او را بر دوش بکشم و فقط بعد از تنبیه و مجازات رضا داد که بار خود را به مقصد برساند.

تا این جا با وجود تحمل هزاران سختی و رفتاری بسیار باز یونانی ها دل نباخته بودند و اگر هم گاهی دچار یأس می شده اند زود تجدید امید می نمودند. اما از آن پس بواسطه حدت سرمای زمهریر عده ای رفتار مردانه وار را از یاد بردند. باید به خاطر داشت که سرمای بسیار شدید موجب حالتی عصبانی است و حتی در مورد کسانی که عادت به سرما دارند این وضع پیش می آید. اما در این مورد اهالی سرزمینی که (یونان) برف و یخبندان ندارد مگر بصورتی متعادل و ملایم ناگهان خود را با هوای طاقت فرسای فلات آسیا آن هم در ماه دسامبر (دی) گرفتار دیدند. بعلاوه آنها پوشاکی که در چنان هوای مهیبی به کار آید فراهم نداشتند پوشاک

۱۸۴

سرباز یونانی فقط یک تیکه لباس بوده و غیر از آن چیز دیگری برای حفاظت خود از سرما در بساط نداشت است مگر بعضی از ایشان که پارچه ای پشمین برای روپوش همراه داشتند. ازین رو شگفت آور است که عده زیادی از آنان در سراسر خط سیر مهیب خویش روحیه خود را حفظ کردند و حال آنکه شجاعت و طاقت اکثر آنها می بایستی از بین رفته باشد.

سرانجام تمامی افراد مریض را که زنده مانده بودند پیش از غروب آفتاب از کنار چشمه بیرون آوردند و سربازان به دهی که دسته باروبنه دو شب قبل اشغال کرده بودند وارد شدند. در آن حوالی دهات دیگری هم بوده و دسته های مختلف به فراهم ساختن مایحتاج متعدد خویش پرداختند و محرومیت های چند روز اخیر را جبران و استراحتی کردند. خانه ها در این منطقه ارمنستان به شکلی ساخته شده بود که در نظر یونانی ها تازگی داشت، به جای اینکه اقامتگاه روی زمین بنا شده باشد در سینه خاک کنده شده بود و راه دخول به آنها بی شباهت به دهنه چاه نبود و در پائین به سرای وسیعی منتهی میگردد که مالک خانه و خانواده اش اقامت داشتند و بز و گوسفند و ماکیان نیز در همان جا بودند. این محل دو راه ورودی داشته افراد با نردبان داخل می شدند، سرایشی خاکی هم برای عبور حیوانات بود. این قبیل اقامتگاه هنوز در ارمنستان در میان طبقه فقیر فراوان است و مثل زیرزمین هائی است که در نزد ما خاص انبار شراب است این خانه های زیرزمینی در تابستان خنک و در زمستان گرم تر از محوطه فوقانی است.

در خانه هائی که یونانیان اقامت گزیده بودند غذا به حد وفور بوده و اهالی مهمان نواز دهات نیز جو و ذرت و اقسام دیگر غله پیش کشی آورده

بودند. آنها نوعی هم آب جو داشتند و به این ترتیب آن را تهیه میکردند که جو را در آب خیس نموده آنرا در نی گودی می‌نوشتند تا دانه‌های غله به حلق آنها فرو نرود و موجب خفقان نشود. وقتی که میخواستند به سلامتی مهمان بنوشند طغاری را پر از شراب می‌کردند و بر آن خم شده بالا می‌کشیدند به همان طرزى که گاو نر از دلو آب می‌نوشد. سپس نوبت مهمان فرا میرسید که باید کار میزبان را عینا تکرار کند. روز دیگر گزنفون به بازدید دهات رفت و مشاهده کرد که در همه جا سربازان مشغول خوردن و خوش‌اند. سکنه دهات از آنها نیک استقبال کرده بودند وقتی که گزنفون وارد شد علاوه بر گوشت مرغ دو قسم نان ذرت و جو هم آورده خوراک‌هایی از گوشت گوسفند و بزغاله و گوساله و خوک نیز بر میز نهادند.

تصادفا همان موقع فصل فرستادن هر ساله اسبهای حصه ارمنستان برای پادشاه بزرگ بوده، اسب آنجا از اسب پارسی هیکل کوچک‌تری دارد اما تیزهوش است. از میان اسبهای که خاص منظور فوق تهیه شده بود گزنفون تردیدی ننمود که یکی هم برای خودش انتخاب کند و بسایر صاحبمنصبان نیز توصیه کرد که بهمان نهج رفتار کنند. ریش سفید ده مردی رستگار وابسته بپرستندگان خدای خورشید بود. گزنفون اسب خود را که از آنهمه بلاها و خطرات او را سلامت سواری داده و بقدری فرسوده شده بود که قدرت خدمت بیشتری نداشت بآن مرد داد چون بهتر آن دیده بود که این حیوان در آنجا خوش خوراکی و استراحت کند و سپس به نذر خدای آفتاب قربانی شود.

گزنفون با کدخدا طرح دوستی ریخت و بارها او را بسفره خود دعوت کرد و اطمینان داد که از ناحیه آنها آسیبی باو نخواهد رسید و

هرگاه او نیز یونانی‌ها را از سر لطف راهنمایی کند تا بولایت بعدی برسند ایشان بهای همه چیز را باو خواهند پرداخت آن مرد با این پیشنهاد موافقت کرد و من باب رفتار دوستانه خود محلی را بیونانی‌ها نشان داد که شراب در زیر خاک انبار شده بود. گفت‌وگو بین آن دو نفر بوسیله مترجمی صورت گرفت اما سربازان با علامات و حرکات منظور خود را باو ابراز میکردند. یونانی‌ها بقصد رفع خستگی کامل هشت روز در این محل استراحت کردند و بنابر توصیه ریش سفید ده روز نهم براه افتادند و سم اسبان خود را هم در کیسه کوچک چرمی پوشیدند تا مثل دفعه پیش زیاد در برف فرو نرود.

بر طبق معمول خریسوفوس دسته باروبنه را رهبری میکرد، کدخدا نیز بعنوان بلد با او براه افتاد. آنها لازم ندیده بودند او را مانند راهنمای کرد نسب مقید سازند زیرا که نسبت باو اعتماد کامل داشتند و مطمئن بودند که آنها را تنها نخواهد گذاشت و اما سه روز راه پیمودند بدون اینکه به آبادی یا پناهگاهی برسند عصر روز سوم خریسوفوس راهنما را سرزنش کرد که آنها را از چنان راه چرندی آورده بود، مردک جواب داد که در آن حدود دهاتی وجود ندارد اما خریسوفوس حرفش را باور نداشت و رفته رفته خشم او بیشتر شد و بالاخره هم مردک را کتک زد در نتیجه روز دیگر اثری از راهنما نبود.

بواسطه این پیش‌آمد ناگوار بین دو سردار نخستین و آخرین بار اختلاف و نقاری اتفاق افتاد.

گزنفون سخت برآشفته و گفت خریسوفوس دو گناه نابخشودنی کرده است یکی آنکه این مرد را

با آنهمه حسن نیت و خوش خدمتی که

نسبت بایشان کرده بود مضروب کرد دیگر اینکه باوجود بدرفتاری خود شرط احتیاط را رعایت ننمود و آن مرد را پا در بند نکرد تا از فرارش جلوگیری شود. بی‌مبالاتی خریسوفوس یونانی‌ها را بزحمت انداخت زیرا باز بی‌راهنما شدند ولی سفر خود را بهترین وجه مقدور ادامه دادند. در روز هشتم رشته جبالی را که سرحد شمالی ارمنستان است در پیش دیدند.

تاوچی‌ها «۱»

در ناحیه شمالی ارمنستان تاوچی‌ها که قومی جنگجو و خودسر بودند سکونت داشتند و زود آشکارا نشان دادند که بهیچ وجه قصد و خیال استقبال از اجانب را ندارند. در حین نزدیک شدن بمرز ارمنستان یونانی‌ها از مسافتی در حدود سه میل رشته جبالی را در جلو خود دیدند که از غرب تا شرق امتداد داشته، در این جا فرماندهان درنگی نموده سربازان را آرایش جنگی دادند تا جاسوسانی را که جلو فرستاده بودند بازگردند و خبر بیاورند که آیا از فراز ارتفاعات راهی بوده است یا نه؟ وقتی که جاسوسان باز آمدند خبر دادند جاده به گردنه باریکی که در تصرف تاوچی‌ها است منتهی می‌شود و معلوم شد که عبور از کوهستان بدون مبارزه امکان ندارد. خریسوفوس فرمان داد که افراد زود شام بخورند و در عین حال سرکرده‌ها به تعاطی افکار پرداخته معلوم دارند آیا بی‌درنگ به گردنه مزبور حمله‌ور شوند یا اینکه تا روز آینده تأمل نمایند. یکی از سرکرده‌ها کلینور نام عاجلا تصمیم خود را اتخاذ و زودتر از دیگران آنها را اعلام کرده اظهار داشت «ابتدا سربازان شام تمام بخورند و سپس بدون تأخیر بدشمن حمله‌ور شویم چون اگر تا فردا صبر کنیم خواهند پنداشت که از آنها ترسیده‌ایم و همین موجب تقویت روحی آنها خواهد گشت و یارانی

Taochians-(۱)

دیگر نیز بآنها خواهند پیوست.

«کوهستان تا شش میل امتداد دارد و چنین می‌نماید که دشمن هیچ قسمت دیگری مگر جاده‌ای را که بگردنه منتهی می‌شود پاسبانی نمی‌کند.

ازینرو بنظرم بسیار بجاست که عوض حمله بدشمن که در سنگرهای خود مستقرند از راه دیگری که نگهبانی ندارد معبری پیدا کنیم زیرا که بمراتب آسان‌تر است از راهی سربالای بی‌مانع و محظور عبور کردن تا از جاده همواری که عبور بدون کشمکش مقدور نیست و چون دشمن در کمین است چه بهتر که این کار در صورت امکان شبانه انجام شود اگر مزاحمتی در کار نباشد جاده ناهموار بحال ما بیشتر مساعد خواهد بود تا راه دیگری که دشمن در آنجا پیوسته ما را سنگسار کند. باید از فاصله‌ای دور از مقر آنها در تاریکی راهی دزدکی پیدا کنیم تا صدای ما را نشنوند و برای انحراف توجه ایشان بخصوص نافع و مؤثر خواهد بود که عده‌ای از لشکر ما بسوی گردنه روانه شوند گوئی که از آنطرف قصد حمله داریم.»

او رو به خریسوفوس نموده با لحن طعنه افزود «وقتی که صحبت دزدکی بمیان آورده‌ام تو ای مرد اسپارتی چنانکه شنیده‌ام از عهد طفولیت با پیشه دزدی سروکار داشته‌ای در نزد شما سرقت قرین موفقیت مایه افتخار بشمار می‌رود ولی اگر لابد مهارتی در این کار نباشد آن‌کس که دستگیر شود مکافات خواهد کشید. اینک وقت آن فرا رسیده است که هنر و مهارت خویشرا نشان بدهی پس ما را بوسیله فن دزدی ماهرانه خود چنان همراهی کن که دستگیر و مجازات نشویم.»

خریسوفوس این طعنه را بوجهی خوش‌آیند تلقی کرد و بهمان لحن پاسخ داده گفت «شما اهالی آتن نیز در کار دزدی مهارت دارید و بزرگ‌ترین

۱۹۰

دزدان شما سرشناسانی‌اند که مقامات بالا را در دست دارند بنابراین برای تو هم فرصتی عالی پیدا شده است که نتیجه درسی را که در وطن آموخته‌ای بما نشان دهی.» پیشنهاد گزنفون مورد قبول واقع و موافقت شد که سربازان عده‌ای راه پشته کوه را در پیش گیرند و دسته دیگر گردنه را مقصد خویش قرار دهند. خوشبختانه یونانی‌ها بلدهائی داشتند که آن نواحی را نیک می‌شناخته‌اند زیرا که در حین پیشروی بدسته‌ای از غارت گران برخوردار کرده بودند که در همان حوالی مترصد سرقت احشام بودند.

از این اسیران بازجوئی و معلوم شد که کوهستان قابل عبور و دارای چراگاه است و اگر یونانی‌ها دسته‌ای از جلو دربندها را بتصرف درآورند خواهند توانست چارپایان رسد باروبنه را بدون اشکال عبور دهند.

وقتی که شام صرف شد خریسوفوس لشکر را بسمت گردنه‌ای که در تصرف دشمن بود حرکت داد اما در فاصله یک میلی کوه توقف نمود.

هنگامی که شب فرا رسید آن عده از سربازان که قرار شده بود از راه کوهستان بروند آتشی برافروختند که برای افرادی که در پائین بودند نشانه آن بود که مأموریت خود را درست انجام دادند. تاوچی‌ها متوجه آتش شده، دیدند که از دو طرف در دام خطر افتاده‌اند پس آنها نیز آتشی برافروختند و همدستان خود را بیاری طلبیدند.

بامداد خریسوفوس پیشروی خود را در جهت گردنه ادامه داد و در عین حال نفراتی که در کوهستان بودند کار خود را تعقیب و بطرف همان مقصد پیشروی نمودند. تاوچی‌ها نیز نفرات خود را دو قسمت کردند اکثر آنها در تنگه مانده در حالی که عده کمتری برای مقابله با دشمن رو بارتفاعات آوردند.

۱۹۱

در این محل اولین تصادم پیش آمد و طولی نکشید که یونانی‌ها بر تاوچی‌ها غلبه و آنها را ناچار بفرار کردند. در این حین خریسوفوس در رأس دسته سنگین اسلحه سریعاً پیشروی میکرد او کمانداران و فلاخن اندازان را جلو فرستاده بود وقتی که تاوچی‌ها متوجه شدند که یاران ایشان در کوهستان شکست یافته بودند آنها نیز فرار را بر قرار ترجیح دادند و گردنه بدون زد و خورد تسخیر گردید. یونانیها بمناسبت این فتح و پیروزی از سنگها که رویهم نهاده بودند ستونی یادگار برافراشته و آنها با سپر و اسلحه که از تاوچی‌ها بدست آورده بودند بیاراستند.

از آنجا پنجروز در زمین هموار پیش رفتند بدون اینکه با مقاومتی برخورد کنند ولی باز از لحاظ آذوقه در تنگنا افتادند در آن ناحیه مواد غذایی کمیاب نبود ولی تاوچی‌ها همه چیز را در قلاع خود که جای مستحکمی در قسمت صخره‌ای کوهستان بود انبار و پنهان کرده بودند ازینرو یونانیها بهتر آن دیدند که کاری باین استحکامات نداشته باشند پس با وجود عذاب گرسنگی از کنار آن محل عبور کردند.

ولی روز ششم به قلعه‌ای رسیدند که ناچار برای بدست آوردن خوراکی مورد حمله قرار دادند. این قلعه بر لبه صخره‌ای بنا شده بود که کوره راهی در امتداد آن بود از پائین می‌گذشت. تمام افراد آن حدود اعم از زن و مرد و کودک با گله و رمه خود باین دژ پناه برده و توده‌های سنگ فراهم آورده بودند تا از بالا بر سر یونانی‌ها بریزند. خریسوفوس سخت کوشید که بوسیله هجوم بر آنجا دست یابد و چون موفق نشده بود، حمله را متوقف کرد تا گزنفون از راه برسد.

۱۹۲

وقتی که وی از آنها پرسید چرا معطل شده‌اند خریسوفوس پاسخ داد تنها راه رسیدن بآن محل معبری است که در زیر صخره واقع شده است و در حین عبور از بالا سنگ بر سر ما ریخته‌اند و ناچار توقف کرده‌ایم و برای صدق گفتار خود نفری بیچاره را نشان داد که پا و دنده‌اش خرد شده بود. بنا بر رسم و عادت باز گزنفون تدبیری پیشنهاد کرد و گفت بنظر من عده‌ای که در آن بالا جمع شده‌اند نباید زیاد باشند بنابراین مقدار سنگی که فراهم دارند تمام خواهد شد و پس از بررسی کردن وضع آن محل افزود طول حدود خطرناک راه تقریباً یکصد و پنجاه پاست که دو سوم آن از درختان تنومند کاج پوشیده است که در فاصله نزدیک بهم واقع شده‌اند با یک و یا حداکثر دو خیز می‌توان از زیر یک توده درختان بدسته دیگر رسید و هر وقت که سنگ آنها تمام شود با سرعت و شتاب می‌توانیم پنجاه پای آخری را که زمینی باز و بی‌پناه است طی کنیم.

در حدود هفتاد نفر را هم مأمور کردند که با جهد و تلاش حوالی آن قلعه را خلوت و آزاد کنند. یکی از آن نفرات تدبیر زیرکانه‌ای کرد تا از بالا تند و تیز سنگ فرو ریزند، و از زیر پناهگاه درختان کاج برای جلب توجه دشمن چند قدم پیش تاخت که از بالا فوری سنگهای درشت بهمین محل فرو ریختند اما قبل از آنکه این شخص مورد هدف واقع شود او چست و چالاک به پناهگاه درخت قبلی بازگشت. مرد زیرک این کار را آنقدر تکرار کرد که بزودی انبوهی از سنگ در جلو او جمع شده اما بخودش صدمه‌ای نرسید. افراد دیگر هم از او تقلید کردند و این کار را بشکل تفریح و بازی درآوردند که با یک حرکت برق‌آسا تن بخطر دهند و سپس با سرعتی تمام فرار کنند. وقتی که سنگها تقریباً تمام شد سربازان

۱۹۳

در عبور از آن نقطه باز و بی‌پناه بنای مسابقه گذاشتند و هر نفری هم سعی داشت زودتر به قله برسد. تاوچی‌ها دیگر مقاومتی ننمودند ولی چون از انتقام‌گیری یونانیها اندیشه‌ناک بودند زن و مرد و کودک در کنار پرتگاه ازدحام کردند و از صخره فرو افتاده متلاشی شدند. یکنفر از سربازان دیده بود، یکی از تاوچی‌ها سر و وضع بهتری از دیگران دارد و درصدد بوده است خود را از پرتگاه پائین بیاندازد، با شتاب باو دسترسی یافت تا از سقوطش جلو-گیری کند. اما آن شخص او را در میان بازوان

ستبرش گرفته بطرف خود کشید و هر دو از بالا فرو افتاده جان دادند. یونانی‌ها فقط چند نفر اسیر ولی غنایم بسیار بدست آوردند از جمله گاو و الاغ بحد وفور و تمامی رمه گوسفندان را هم.

۱۹۴

دریا! دریا!

سرزمین دیگری که یونانیان مجبور به عبور بودند اقامتگاه خالبین‌ها «۱» بود آنها نیز مثل توجی‌ها قومی آزاد و خودسر بودند و از پادشاه ایران تبعیتی نمی‌نمودند. در این سرزمین معادن آهن وجود داشته که این قوم از روزگاران قدیم مورد استفاده قرار میداده و میدانسته‌اند چگونه آهن را ذوب و به فولاد تبدیل کنند. هنگامی که ایشان روانه میدان جنگ می‌شدند زرهی شامل چندین لا پارچه با لبه‌های ضخیم از نوارهای تابیده در پائین آن به تن داشته کلاه خود و زرهی نیز بر ساق پا می‌پوشیدند و نیزه‌ای به طول بیست و دو پا و همچنین خنجری در دست داشتند که با آن سر دشمنان مغلوب خود را می‌بریدند. این وسایل را در حین رقص و سرودخوانی حمل میکردند و آنرا با شادمانی هراس - انگیزی به دشمن نشان میدادند. مانند توجی‌ها، خالبین‌ها نیز قلاع مستحکمی داشتند که همه ارزاق ناحیه خود را به آنجا برده انبار کرده بودند. اگر غنایم یونانی‌ها که اخیرا از سرزمین توجی‌ها بدست آورده بودند وجود نمی‌داشت به تنگنای سختی دچار میگرددیدند.

خالبین‌ها عادت نداشتند با دشمن در سرزمین باز و هموار روبرو شوند و

Chalybeans-(۱)

۱۹۵

فقط به این کار اکتفا می‌نمودند که با یونانی‌ها هر جا که خود مزیت موضعی داشتند جنگ و گریز کنند ولی اگر دژ آنها مورد حمله واقع میگرددید با شجاعت تمام در مقام دفاع برمی‌آمدند. در ظرف هشت روزی که یونانیها از این منطقه می‌گذشتند تلفاتی سنگین دادند و در پایان پیشروی گزنفون اظهار نظر کرد که خالبین‌ها جنگاورترین قومی بودند که در آسیا با آنها روبرو شده بود. پس از عبور از آن سرزمین یونانیها چهارروز در سامان سیت‌ها «۱» راه پیمودند تا به دهاتی رسیدند و سه روز در آنجا درنگ و استراحت نموده آذوقه تازه فراهم کردند.

از آنجا بعد از پیمودن چهار منزل دیگر به شهر ثروتمند و پرجمعیت جیم نیاس «۲» رسیدند که منبع اصلی ثروت آن معدن نقره بوده که بهره - برداری می‌کرده‌اند و این اول باری بود که پس از چندین هفته آزرگار چشم یونانیان به شهر افتاد و بسیار هم متعجب شدند که اهالی استقبال دوستانه‌ای از آنها نمودند. حاکم به آنها پول داد بدون اینکه از او تقاضا شده باشد و مهم‌ترین شرط مراقبت را مرعی داشت چون بلدی در اختیار آنها گذاشت و این شخص برعهده گرفت آنها را به محلی که در حدود پنج روز راه تا دریا فاصله داشته راهنمایی کند، از همان نقطه‌ای که می‌توانسته‌اند دیدگان به زیارت دریای سیاه روشن کنند. با شنیدن این مژده قلب ده هزار نفر از نهایت شادی به طپش افتاد زیرا که روزهای متمادی راه‌پیمائی کرده بودند بدون اینکه جرأت نمایند راه طاقت‌فرسای بین محل خود را تا دریا حدس بزنند.

ابتدا راهنما آنها را از حدودی عبور داد که اهالی آن با شهر جیم نیاس دشمن بودند او یونانیها را وادار کرد که این سامان را به آتش و شمشیر بکشند، و بنابراین معلوم شد حاکم از آن جهت ایشان را مورد استقبال و مرحمت قرار داده بود که از وجودشان استفاده کند. یونانیها خدمتی را که از ایشان انتظار میرفت انجام دادند و به تاراج آن سرزمین پرداخته غنایم سرشار بدست آوردند و بزودی به همان کوهی رسیدند که راهنما راجع به آن اشاره کرده بود. پس راه سر بالا را پیمودند که ناگهان از دسته باروبنه که به قله رسیده بودند قیل و قال شدید به گوش گزنفون و گروهان عقب دار او رسید و این فریادها رفته رفته که سربازان به آن نقطه میرسیده‌اند شدیدتر می‌گردید. گزنفون به گمان اینکه حمله غیر- مترقبه‌ای واقع شده است نهیبی به اسب خود زده شتاب نمود تا معلوم دارد موضوع چیست. ولی همینکه نزدیک رفت دریافت که سرود جنگی در کار نیست بلکه فریاد شادمانی تالاتا! تالاتا! «۱» دریا! دریا! است و در مسافتی دور در پائین افق رشته باریک نقره فامی می‌درخشید که همان کمال مراد و مطلوب همه آنها بود. اشک شادمانی از چشم‌ها سرازیر شد آنها با هم تهنیت مبادله نموده از فرط خوشحالی سربازان و صاحبمنصبان یکدیگر را در آغوش کشیدند.

در آن حین یکی از افراد پیشنهاد کرد اثری یادگار بمناسبت آن واقعه برپا دارند پس همگی برای آوردن سنگ فرا رفتند آن‌گاه سنگ‌ها را بروی هم چیده آنرا با پوست حیوانات و سپرهای که از دشمن به غنیمت گرفته بودند بیاراستند. راهنما به قول خود وفا کرد یونانیها باوجود

جیب خالی باز او را پاداشی عالی و اسبی و جامی نقره و جامه‌ای پارسی و بعلاوه ده دریک (معادل ده لیره؟) دادند ولی او انگشتی را خواست که سربازان بردست داشتند و چند انگشت هم نصیب یافت. یونانی‌ها عاشق دریا بشمار میروند به همان قسمی که سویسی‌ها به آلپ خود عشق می‌ورزند. در کمتر دیاری علاقه نسبت به دریا به اندازه‌ای است که یونانیها دارند. نگاهی به نقشه نشان خواهد داد که دریا چه تعداد زیادی خلیج و ترعه و جزایر کوچک در سراسر مرز و بوم آنها پدید آورده است. هر فرد یونانی کم‌وبیش با نسیم دریا پرورش یافته و در جوار دریا بدنیا آمده است و از اوان کودکی با آن انس داشته و از راه دریا به اطراف سفر کرده است آنها نسبت به دریا همان علاقه قلبی را داشته‌اند که به نعمتی دیگر یعنی آزادی عشق می‌ورزیده‌اند.

سرانجام دریا در جلوی چشم آنها قرار داشت و بعد از چند منزل دیگر سربازان فرسوده یونانی به دیار یونانی‌نشین که در سراسر سواحل پراکنده است رسیده و در آن شهرها بار دیگر زبان مادری خود را می‌شنیده‌اند و در صورت ضرورت از تأمین مایحتاج خود اطمینان داشته‌اند.

در پنج ماهی که از نبرد کوناکسا گذشته بود آنها پیوسته با انواع گرفتاری طاقت فرسا مبارزه کرده و از هر طرف بوسیله بیگانگان احاطه شده بودند و اینک علامت پایان همه رنج و محنت‌های خویش را به

ماکرونها «۱» و کلخیدها «۲»

قبل از اینکه راهنما یونانی‌ها را ترک گوید دهی را که شبانگاه بایستی در آنجا استراحت نمایند به آنها نشان داد و افزود از چه راهی می‌توانسته‌اند به سرزمین ماکرون‌ها که خط سیر بعدی آنان بوده است بروند. آن‌گاه از آنها جدا شده به طرف دیار و خانه خود رهسپار گردید.

سرزمین ماکرون‌ها بوسیله رودخانه‌ای احاطه شده بود که سراسر کناره آنرا تازه درختانی کاشته بودند. یونانی‌ها به قطع این نهال‌ها پرداختند تا در رودخانه ریخته آسان عبور کنند. هنوز دیری از این اقدام ایشان نگذشته بود که در طرف دیگر رودخانه ماکرون‌ها مسلح با نیزه و سپر ظاهر شدند و یونانی‌ها را سنگسار کردند ولی سنگ آنها به هدف نمیرسید.

در آن حین یکی از سربازان نزد گزنفون آمده اظهار داشت:

«وقتی که کودک بودم مرا در آتن برده به غلامی فروختند و هیچ وقت والدینم را نشناختم و معلوم نشد که به چه قوم و نژادی متعلق بوده‌اند. ولی در این جا زبانی را که یادم هست در عهد کودکی حرف می‌زدم

(۱)-Macronians سکته نواحی کوهستانی گمش‌خانه فعلی ترکیه بین ارضروم و طرابوزان. م

(۲)-Colchids اهالی گرجستان غربی. م

می‌شنوم گویا زادگاهم باشد آیا اجازه دارم با اهالی صحبت کنم؟ گزنفون با طیب خاطر رضایت داد و گفت سؤال کن چرا با ما رفتاری خصومت‌آمیز دارند و مانع عبور ما می‌شوند. سرباز این سؤال را ترجمه و بزودی جواب آنرا تعریف کرد «زیرا که شما به صورت مهاجم در خاک ما وارد شده‌اید» گزنفون گفت به آنها بگو ما با پادشاه بزرگ در جنگ بودیم و اکنون در حال بازگشت به وطن خود هستیم. آرزوی ما اینست هرچه زودتر به دریا برسیم و نیز بگو که قصد هیچ‌گونه صدمه‌ای به ایشان نداریم.» سپس ماکرون‌ها پرسیدند آیا حاضرید با ما عهد و پیمان کنید و قول بدهید که چون دوست نسبت به ما رفتار کنید.

وقتی که فرماندهان با این پیشنهاد موافقت نمودند آنها به این طرف رودخانه آمده به خدایان سوگند خوردند و محض نشانه پیمان دوستی خویش نیزه‌ای متعلق به بربرها را به آنها داده در مقابل نیزه‌ای یونانی خواستند.

سپس ماکرون‌ها نیز دست به کار شده با همکاری یونانی‌ها به قطع کردن درختان پرداختند تا پلی فراهم سازند. آن‌گاه به اتفاق همدستان جدید خویش از رودخانه گذشتند بعلاوه جو و ارزاق برای فروش آوردند.

و در موقع عزیمت لشکریان راهنما هم دادند تا آنها را به سامان بعدی که مسکن کلخیدها بوده است رهنمون باشد. بعد از سه روز یونانی‌ها به رشته جبالی رسیدند که مسکن کلخیدها بود و با آرایش

رزمی جلو آمدند. با آنکه راه کوهستانی در آنجا شیب سختی نداشت که عبور از آن دشوار باشد باز یونانی‌ها درنگ نمودند تا تعاطی نظر کنند که چگونه به بهترین وجهی حمله آغاز شود.

۲۰۰

ابتدا پیشنهاد شد که به صورت ستونی انبوه (فالانژ) یعنی استقرار نفرات پشت سرهم و به صورتی بسته و پیوسته حرکت کنند ولی گزنفون گفت به این پیشنهاد ایرادات متعددی وارد است و اظهار داشت حرکت ستونی در کوهستان به وضعی منظم مقدور نخواهد بود و افراد ناچار پراکنده می‌شوند زیرا که وضع راه همه جا یکسان نیست بعلاوه اگر ستون خیلی طولانی شود صفوف رزمی به حد کافی گسترش نخواهد یافت تا بتوان دشمن را از پهلو در میان گرفت و بدین ترتیب آنها خواهند توانست از جناح و عقب به ما حمله‌ور شوند. از طرف دیگر نیز اگر صفوف خود را خیلی گسترش دهیم تا رفع آن خطر و محظور شده باشد در این صورت ستون عمق چندانی نخواهد داشت و آسان قابل شکست خواهد بود.

توصیه من اینست که سربازان سنگین اسلحه (هوپ‌لایت) را به دسته‌های متعدد قسمت کنیم و هر گردانی صد نفر و به شکل ستون پیش بروند و بین ستون‌ها هم فاصله باشد تا بتوانند از حد دشمن بگذرند و هر دسته‌ای را باید دلیرترین نفر رهبری کند و از بهترین راه کوهستانی که مقدور باشد عبور کنند. بدین ترتیب کلخیدها جرأت حمله نخواهند نمود زیرا اگر از بین ستون‌ها یورش نمایند از دو طرف بوسیله ما محاصره خواهند شد.

این پیشنهاد تصویب گشت و سربازان سنگین اسلحه به هشتاد گروه صد نفری تقسیم شدند در حالی که نفرات سبک اسلحه هم به سه گروهان ششصد نفری قسمت و در خط میانه و جناحین مستقر گردیدند. قبل از شروع نبرد گزنفون در بیاناتی مختصر و سلحشورانه نفرات را چنین خطاب نمود:

۲۰۱

«همقطاران، این آخرین دشمنی است که سر راه خویش داریم باید در صورت امکان ایشان را بدون اینکه پخت و پزی لازم شود زنده زنده بلع کنیم».

یونانی‌ها پس از برگزاری نیایش و خواندن سرود جنگی با شجاعتی تمام پیشروی را بر ضد کلخیدها آغاز کردند. دشمن چون دید که از پهلو در خطر افتاده است نفرات خود را به دو جناح سوق داد که ناگزیر شکافی در وسط افتاد و یونانی‌ها بدون تأخیر از موقع استفاده نموده با فریادی مهیب حمله را آغاز کردند تا محل خالی را اشغال کنند. کلخیدها که متوجه شدند ارتباط بین دو جناح لشکر آنها قطع شده است ناچار پا به فرار نهادند. سپس یونانی‌ها رشته کوهستان را درنوردیده در طرف دیگر آن به دهاتی رسیدند و استراحتی کرده با وسایلی که از دشمن بدست آمده بود وقت خوشی گذراندند.

در این ناحیه زنبور عسل فراوان بود. اما عسل محصول آنجا نوعی عجیب و خیلی هم سمی بود که بعد از خوردن آن یونانی‌ها مریض شدند و هوش و حواس خود را از دست داده قدرت بر پا ایستادن نداشتند. افرادی که مقدار کمی خورده بودند به حال مستی افتادند ولی آنها که زیادتر خورده بودند به حالت دیوانگی و بعضی‌ها به حال مرگ افتادند. صد نفری از آنها بر زمین افتاده بودند و یارای حرکت نداشتند پس بار دیگر کابوس یأس نمودار گشت و چنان می‌نمود که از دشمن تازه‌ای شکست خورده‌اند. اما کسی از سربازان تلف نشده بود و بعد از بیست و چهار ساعت همگی بهوش آمدند و تا سه

چهار روز بعد، کم‌وبیش و بلکه کاملاً سلامتی خود را بازیافتند.

۲۰۲

بعد از دو مرحله دیگر راه‌پیمائی که از میان دهات کلخید (گرجستان غربی) گذشتند یونانیها به شهر طرابوزان که از دیرگاه مستعمره‌ای یونانی در ساحل بحر اسود واقع بوده وارد شدند. آنها سرانجام به دریا رسیده توانستند در میان هموطنان خود استراحتی نموده تمامی نکبت و ذلتی را که از آغاز خدمت در لشکرکشی نافرجام کوروش متحمل شده بودند در طاق نسیان بگذارند. اهالی طرابوزان با اشتیاق بسیار از آنها استقبال کردند و برای ایشان هدایا شامل بز و گوسفند و جو و شراب آوردند و فروشگاه‌های نیز ترتیب دادند و اجناس فراوانی به قصد فروش عرضه داشتند. در این هنگام یونانی‌ها پولی در بساط نداشتند ولی بوسیله دستبرد بر سرزمین کلخیدها رزق و روزی خود را فراهم میساختند. راه‌پیمائی از سادریس تا کوناکسا (واقع در ده فرسخی شمال شهر بابل) شش ماه طول کشیده بود و بازگشت از کوناکسا تا طرابوزان نیز پنج ماه به طول انجامید. حال ماه فوریه بود و از ماه دسامبر تا این موقع مرارت سفر بازگشت یونانیان در اثر حدت سرما که سبب اتلاف جان بسیاری از ایشان شده بود دوچندان گردید. وقتی که کوروش پیش از آغاز نبرد کوناکسا عده آنها را بازدید کرده بود تعداد یونانیها ۱۳۰۰۰ نفر بود و در موقع ورود به طرابوزان مقدار آن لشکر به ۶۰۰ نفر تقلیل یافت. از مفقود شدگان بعضی‌ها بدست دشمن کشته شده بودند و بعضی دیگر در میان برف و یا بر اثر ناخوشی جان دادند ولی از آن لشکر یونانی همواره با عدد کامل مشهور «ده هزار نفر» یاد می‌شود.

[پایان]